همشهری ماه ■ شماره ۳۶ ■ ویژه‌نامه ایران‌شناسی ■ بهمن ۱۳۸۸
۱۳۲ صفحه ■ ۲۰۰۰ تومان ■ ISSN 1458 9635 4

همشهری ماه

ویژه‌نامه ایران شناسی

سرزمین من

مردان صحرا شترداران ترکمن

گزارش اختصاصی سرزمین من
از یک روز زندگی با گله داران ترکمن صحرا

عروس خطرناک

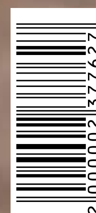
نخستین گزارش منتشر شده
در ایران درباره عروس دریایی

معلق بر کوه یخ

گزارش پرهیجان صعود
از آبشار یخی خور

ایران وطن دوم من است

گفت و گو با ریکاردو زیپولی
عکاس و ایران شناس ایتالیایی



بر بالای تک تک تیغه‌های علامت دسته‌های عزاداری ماه محرم یک بسم الله الرحمن الرحیم به خط ثلث نقش بسته است. قلمزنی روی تیغه‌های علامت از دیرباز در ایران رسم بوده و علامت‌سازان در این کار سنگ تمام می‌گذاشتند. هر تیغه در حرکت دسته می‌جنبد و زنگوله‌های زرین آن به هنگام سلام، صدای خوش و دلنشینی می‌پراکنند / عکس: حامد خورشیدی





جلوه‌های کردگار، چهره‌های ماندگار

انتشار هفتمین شماره سرزمین‌من، به ویژه مطلب با سیمرغ تا سیمرغ که به بازتاب جلوه‌های آفرینش الهی و میراث خدادادی ایران در ادب فارسی و میراث ادبی اجدادی ایرانیان اختصاص‌داشت، توجه بسیاری از دوستان سرزمین من را برانگیخت. مطلب ۲۰۰۰ متر زیر زمین هم بازتاب‌های گوناگونی داشت. این در حالی بود که بازتاب مطالب شماره های قبل هنوز ادامه دارد، آنچنان که مطلب فرشتگان زنده‌رود صدا و سیما را به شهر ورزنه برد و ورزنه به شهر فرشتگان ملقب شد. تشویق دختران ورزنه به حفظ پوشش میراثی مادران خود نیز ارزشمند بود.

محمود کلاری

[فیلمبردار پیشکسوت سینما]



با سلام، برای عزیزان «سرزمین من» تلاشی تا این حد از ظرافت و خلاقیت، برای ثبت و ماندگاری جلوه‌های هنر قومی و فرهنگ اقلیمی این سرزمین شگفت، «سرزمین من» صورت پذیرفته است، بدون تردید در ارتقای سطح زیبایی‌شناسی و درک و فهم هنر دیداری جامعه ایرانی و خاصه اکثریت جوان آن تاثیری بسزا خواهد داشت. هیچ سخن و کلامی که بتواند انبوه تقدیر و سپاسم را پیشکشتان کند، نمی‌یابم...موفق بمانید

علی خدایی

[داستان‌نویس و کارشناس ادبی]



مهم‌ترین نکته‌ای که در دو شماره‌ای که از این مجله دیدم وجود داشت، دعوت به تماشای ایران و زیبایی‌هایی است که ما به‌شدت از آن غافلیم. این مجله چشم‌نواز به ما یادآوری می کند که ما در کجا زندگی می کنیم و چقدر از آن نمی‌دانیم و با خواندن و تماشای این مجله احساس غرور به انسان دست می‌دهد. بخش بندی مجله بسیار خوب است ولی بخش‌های بندی های دیگری هم می توان داشت مثل سفرنامه‌هایی که درباره ایران نوشته شده. از طرف دیگر سرزمین من کمک می کند به گسترش زبان فارسی به کشورهایی که دوست دارند ایران را بشناسند. چاپ دو مطلب تونل توحید و برج آزادی اتفاق خیلی مهمی است چون ایران زمین فقط آثار قدیمی نیست و آثاری که ما می‌سازیم هم برای آیندگان مهم است و این آثار باید مستند شوند تا برای نسل های بعدی باقی بمانند. در بخش میراث، دوربین، حرکت که به فیلم‌های مختلف که هنری است می‌پردازد باعث شده همه قشری طالب و خواننده سرزمین‌من باشند و اساسا به‌قدری این مجله خوب است که فکر می کنم تمام طیف‌های سنی به آن علاقه‌مند هستند. من اگر جای شما بودم این مجله را هر ۱۵ روز یک‌بار آن را چاپ می کردم. آقای بهشتی گفته بودند چاپ مجله‌ای مثل سرزمین‌من همواره آرزوی ایشان بوده، باید گفت: این آرزوی هر ایرانی است که کشور خودش را بهتر و زیباتر ببیند. و این کار را مجله سرزمین من انجام داده است.

محمود اسعدی

[دبیر ستاد چهره‌های ماندگار و مدرس دانشگاه]



یک‌سالگی نشریه‌سرزمین من مبارک باد. تداوم انتشار نشریات تخصصی خود امتیازی است که بر دیگر ویژگی های این نشریه چون گزارش‌های جذاب و عکس‌های حرفه‌ای و صفحه‌آرایی مناسب و ارائه خلاقانه، افزون می‌شود. از دومین شماره که گزارش فرشتگان زنده‌رود را درباره زنان سپیدپوش ورزنه بر پیشانی داشت، جذب نشریه‌تان شدم. نوع تصاویر و خبرها و نحوه ارائه مطالب نشان از برنامه‌ریزی هوشمندانه و مدیریت فرهنگی دقیق داشت. با این وصف جای خالی گپ و گفت‌های ویژه با اهالی ایرانشناسی و مردم‌شناسی ایرانی و خارجی پیداست. مستحضرید که استادان بزرگی در این عرصه تلاش کرده‌اند. شخصیت‌هایی که عمری را به تحقیق و مطالعه در این زمینه صرف نموده‌اند. به عنوان نمونه استاد محمود روح‌الامینی چهره ماندگار عرصه مردم‌شناسی که ده‌ها کتاب و صدها مقاله پژوهشی از ایشان به یادگار مانده است یا پروفسور اونو، ایران‌شناس ژاپنی‌تبار که برای شناخت فرهنگ روستایی ایران بیش از ۲۵ سال به تحقیق در روستاهای ایران پرداخت، به گونه‌ای که به کدخدای خیرآباد معروف شد.

علی‌اصغر کرامتی‌منش

[سرپرست معاونت فرهنگی اداره اوقاف استان تهران]

چون سفر شادابی روح و نشاط خاطر می‌آورد، چون سفر سطح فکر را بالا می‌برد و جهان‌بینی را وسعت می‌بخشد، چون سفر وسیله شناخت است و دیگران را خواهی شناخت و چون در سفر خود را خواهی شناخت و خدای خود را[1]، پس «بسیار سفر باید». سرزمین من واقعا زیباست و زیباتر از آن «سرزمین من» است که بسیار زیبا راه سفر را به ما نشان می‌دهد. سرزمین من بسیار رنگارنگ است (دشت و دریا- کوه و کویر) و رنگارنگ‌تر از آن، «سرزمین من» است که مسیر را به ما نشان می‌دهد. سرزمین من خیلی کامل است (همه قوم، همه شخص، همه دین) و کامل تر از آن، «سرزمین من» است با این همه مطالب خوب. سرزمین من ایدئال است برای همه کسانی که در آن زندگی می کنند و ایدئال‌تر از آن، «سرزمین من» است که ابزار و هنر و خلاقیت آن را بهترین نشریه کرده است. توفیق همه دست‌اندرکاران «سرزمین من» دعای همیشه من است.

۱- من عرف نفسه، فقد عرفه ربه.

هایده عبدالحسین‌زاده

[ویراستار مرکز نشر دانشگاهی]

هم عکس، هم مطلب و هم تنوع مطالب همیشه برایم جالب و جذاب است. بعضی از تصاویر منحصربه‌فرد می‌باشند. به نظر من، مجله سرزمین خیلی نو است و هر کسی آن را می‌بیند خیلی دوست دارد که مشترک شود. من خودم بخش های مردم‌شناسی را خیلی دوست دارم واقعا هر چقدر کیفیت چاپ بالاتر رود باعث جذابیت و چشم‌نوازتر شدن آن می‌شود.



[از میان نامه‌ها]

■ **دکتر علی عسگری افشار**

اجازه می‌خواهم عنوان کنم مطلبی که در مورد پروژه تونل توحید در شماره آذرماه چاپ شده بود با سایر مطالب «سرزمین‌من» همخوانی نداشت. هر چند تلاش جمعی هموطنان در به سرانجام رساندن چنین پروژه‌ای جای تقدیر و تشکر دارد ولی به نظرم چنین رپرتاژی بیشتر متناسب سایر نشریات همشهری بود در حالی که سرزمین پهناورمان به لحاظ تنوع آداب و رسوم و فرهنگ، سوژه‌های بکر فراوانی دارد.

● **دوست گرامی سرزمین من به دارایی‌های اجدادی و خدادادی ایرانیان می‌پردازد و آثاری که به دست ایرانیان معاصر ساخته می‌شوند نیز از این موارد مستثنی نیستند.**

■ **زهره علیزاده**

چون خودم از خطه شمال هستم تا حالا بیشتر به شمال ایران می‌رفتم ولی شما باعث شدید بقیه مناطق ایران مثل کویر و جاهای دیگر را ببینم. مطلب خزندگان خیلی خوب بود ولی در مورد گربه‌سانان تا حالا مطلبی ندیده‌ام اگر به این بخش هم پرداخته شود خیلی خوب است.

■ **آرش حبیبی‌آزاد**

ویژه‌نامه سرزمین من جای نشنال جئوگرافی را برای من گرفته. من شخصا بخش های طبیعت و جانوران را خیلی دوست دارم و به نظر من بهترین مقاله‌ای که منتشر کرده‌اید مطلب پروانه‌های ایران بود. ضمیمه کودک شما هم عالی است. از ضمیمه کودک پرندگان شما ۳۰ تا تهیه کردم و بین کودکان فامیل پخش کردم. ضمیمه کودکان حتی برای بزرگسالان هم جذاب است.

■ **کاوه نیک‌زاد**

بسیاری از مجلات گردشگری بعد از چاپ سرزمین من ظاهری شبیه به آن پیدا کردند. آیا نمی‌خواهید در این زمینه کاری بکنید؟ مثلا شکایت کنید؟

● **تاثیر فراگیر مجلات این حوزه به لحاظ فرم و محتوا از سرزمین من باعث خوشحالی ماست.**

■ **سیدحامد اردهالی**

بخش‌های طبیعت و خلیج فارس را خیلی دوست دارم. معرفی ماهی‌های زینتی هم بسیار جالب بود. سرزمین من نشریه موفقی است.

■ **صعود رحمانی گرجی**

مطلب افغانستان فوق‌العاده جالب بود. از بخش مردم‌شناسی خیلی راضی هستم.

■ **محسن مرادعلی**

سرزمین من مجله خیلی خوبی است. مطلب پروانه و خزندگان خیلی جالب و جذاب بود. به نظر من سرزمین من این ارزش را دارد که اشتراک آن را به عنوان هدیه در اختیار دوستان قرار دهم.



[بازتاب ویژه]

در این چند شماره پوستر کودکان سرزمین من بازتاب های متنوعی داشت که در ادامه بعضی از این بازتاب ها را باهم می خوانیم

■ **خانم صفرزاده**

[مدیریت بنیاد شهید بهشتی نگهداری کودکان بی‌سرپرست وزارت دادگستری]

برای بچه‌ها مطلب برنج جالب و جذاب بود. از بچه‌ها خواستم پوستر آن‌را مطالعه کنند و هر آن‌چه فهمیدند برای من توضیح دهند، این کار را انجام دادند و خیلی ساده و روان گفتند که تا حالا قدر برنج را نمی‌دانستند ولی الان سعی می کنند برنج را هدر ندهند. مطلب تهران پرنده دارد در شماره اول هم خیلی جالب و جذاب بود و من خودم با پرندگانی که تهران دارد و نمی‌شناختم آشنا شدم و بچه‌ها هم همین‌طور.

■ **بابک آذری**

مکان‌های مسافرتی و گردشگری در بقیه کتاب‌ها، مجلات و روزنامه‌ها چاپ می‌شود، اما سرزمین من به‌صورت تخصصی به مطالب می‌پردازد و تاکید دارد که مخاطب شناخت بهتری داشته باشد. بخش کودک شما هم بسیار جذاب است. پسر پنج ساله‌ام صدرا، همه ضمیمه‌های کودک را روی دیوار اتاقش چسبانده است.

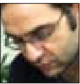


[اسامی گروهی از مشترکان سرزمین‌من]

سیدحسن رجایی، سیدحسن مدنی، سیدحسن میریزدی، سیدحمید حقی، سیدحمیدرضا امیری، سیدحمیدرضا قادری، سیدرضا جلالی، سیدسلمان سیدی، سیدعلی کرباسی، سیدکمال‌الدین مدرسی، سیدمحسن موسوی، سیدمحمدامین جعفری، سیدمرتضی سیدنظری، سیدمهدی سیف‌السادات، سیدمهدی موسوی، شراره ناظم‌زاده هرندی، سیاوش اکبری، شقایق دولت‌شاهی، شهاب زین‌العابدینی چرندابی، شهناز نصراللهی، صفدر دارابی جم، صمد خادم، عبدالرسول دانش‌پژوه، عبدالحسین قنبرنژاد، عبدالعلی بهجتی‌نیا، علی زمان‌زاده، علی پاک‌سرشت، علی رحیمی، علیرضا پناهی، علی سعیدی انارکی، علی صرافیان، علی عظیمی‌نیا، علی کرمی، علی محمد قندی، علی موسی‌پور، علی نجفی، علیرضا اکبرخواه، علیرضا رحیمی، علیرضا شاصادقی، علیرضا شهبازی دوانی‌زاده، عمار طالبی، غلامرضا کمالیان، فاطمه سادات اصغر احمدی، فراز توکلی شیرابی، فرشید یزدان‌پور، فرناز مجاب، فریبا سلیمی، فرید کیا، کاظم حیدری، داوود شوق‌پور، کورش صاحب پسند، مجتبی جعفری، مجید انوری، مجید قندهاری، مجید مرزنگوشی، محبوبه قاسمی، محسن عابدینی، محسن چیت‌ساز، محسن حسنی، محسن روایی، محسن سرداریان، محمد دیبایی، محمدامین جهانگیر، محمد باقراخوت، محمدجواد حسینی، محمد جهانی، محمدحسین ایزدی، محمد خادمی‌راد، محمدرضا افشار، محمدرضا برجی، محمدرضا بی‌طرف، محمدرضا تخم‌کار، محمدرضا توانگر، محمدرضا عصارزادگان، محمدرضا تاجیک، محمدسعید مریدی، محمد شبستری، محمد شکرالهی، محمدعلی مقیمی، محمد قاسم‌زاده، محمدکاظم تجرد، محمد کرمیار، محمد مسعود امینی، محمد هاشم‌نیا، محمد یوسف‌پور، محمود درخشنده، محمود غفاری، محمود فرخیان، مرتضی فرح‌بخش، مریم سعیدفر، مریم شریعت‌زاده، مریم صالحی، مسعود کوهیان، مصطفی برجی، ملیحه رنجبر، مهدی صحبایی، مهدی مهرپویان، مهدی میرزامعصوم‌زاده، مهدی یزدانی، ناصر سنگینی، ناهید نیاززاده، نجمه مجتهدپور، نصرا... امینی، نیلوفر اکبرزاده، هتل چهار ستاره جنت، هومن صفرزاده، یاسر مجتهدپور، یوسف صادقیان، یوسف علی یوسف‌نژاد، سیدصادق باقری‌نژادزاد، محسن عباسپور، رضا شبیری، افشین اسدی، مریم علوی، آناهیتا اعلایی و معصومه سادات نبوی‌نیا، رضا شبیری، داوود نوروزی، علی کرمی، عبدالله شاکری، مجید آرایش، بیژن رفیعی، علیرضا انسانی، سیدمحسن رهنمافرد، علیرضا کریم‌زاده، حمزه رشدی‌فردوسی، معصومه ناژداکی، اکبر عطریان، هادی حسینی، مصطفی کوچکی، عمار طالبی، دکتر عصارنیا، سپیده جمالی، محمد روزبهانی، علی صرافیان، مجید فرحبخش، حامد خوانپور، محمد تقی‌زاده، علیرضا حاجی‌غلامی، سید مرتضی افراشی، عبدالرضا محمودآبادی، محمدعلی بازودار، سعید مرتضوی‌مقدم، امیرحسین جواهریان، مسعود صالحی، سیدحسین خدامی، مهدی خوشدل، سیدحمیدرضا مجدزاده، عبداله اربابی، فاطمه کارآمد، امیرمحمد آدمی، بابک محبوبی، محمود درخشنده، محمود صالحی‌نیا، سیدمحی‌الدین تقدسیان، علیرضا دژدار، علی ملاشاهی، علی رحمانیان، علی سعدونی، جوادپاسبانیان، آرش تاریک، محمدرضا تاجیک، مهدی مطلبی، علیرضا مهرادفر، پیمان شهبازی، رسول حسام‌پور، دریا بهرامی، ابوذر طوقانی، یدالله امرایی، امیرمحمد سمیعی، شهریار خان‌احمدی، علی سمائی، محسن عباسپور، محمدرضا تشکری، ولی‌الله کیوانی.

[سرمقاله]

عکس نجات می‌دهد



«هنر، بخش کوچکی از عکاسی است. اصلا برایم مهم نیست که (عکس‌های انقلاب) ارزش هنری دارند یا ندارند. اینها ارزش تاریخی دارند. نکتهٔ مهم هم این است که تاریخ مصور داریم از این حادثه. ولی هیچ کس متوجه نیست. هیچ کس آرشیو نمی‌کند. به جز آن چند کتابی که در آن سال‌ها منتشر شد، هیچ کتابی نداریم.»

نقل قول بالا از کسی است که چند روزی است دیگر میان ما نیست. از عکاس و استادی که دو برهه مهم تاریخ این مرز و بوم را عکاسی کرد، بنیانگذار عکسخانه شهر بود و موسس و سامان‌دهنده نخستین مجموعه‌های عکس ایران، از قاجار تا امروز و تا زنده بود مصرانه بر اهمیت تاریخی عکس پای‌فشرد.

نکته اینجاست که او به ربط عکس و تاریخ به خوبی واقف بود. به اهمیتی که تصویر می‌تواند در حک‌کردن و حفظ یک رخداد تاریخی یا گونه‌ای از زندگی داشته باشد. بهمن جلالی بزرگمردی بود که در گفت و گویی گفته است، بعد از حادثه ۱۱سپتامبر ۱۱۱کتاب عکس از این واقعه منتشر شد و در سطح عمومی توزیع شد. اما برای وقایع تاریخی‌مان ما چه کرده‌ایم و چقدر روی مستندسازی و گردآوری اسناد تصویری برای نشان‌دادن و ثبت آن بر حافظه نسل‌های مختلف همت گماشته‌ایم؟

فقدان جلالی دریغ دیگری هم دارد. گرچه چندهزار سال از تاریخ‌مان می‌گذرد اما انگار در تاسیس نهاد می‌لنگیم و پیش رفتن کارها، وابسته به افراد است، اگر از بخت‌بلند یکی پیدا شود و کاری را به پیش برد، برده در غیراین صورت نهادی کارآمد در کار نیست. با مرگ یکی، جریانی از کار می‌افتد و باید در انتظار زاده شدن یکی دیگر بود و در این میان، وقفه‌های چند دهه‌ای. مرگ تکدرخت‌های عرصه‌های مختلف فرهنگ این دیار از افسوس‌های همیشگی است.

●سردبیر

۸ / تصویر ایران زمین
تعزیه جنی
ستاره‌ای در زمین
تفریح‌مرتفع

۱۴ / خبرهای تصویری
شهر علم زیبا شد
چشمی که آب رفت
انتقال‌مشکوک
قایم‌باشک‌ماه‌و‌خورشید

۹۸ / راهنمای سفر
کوهستانی برای شفا
ملاقات با غول ایلامی

۱۱۴ / خبرها و چهره‌ها
مرد مقید
سد ساسانی غرق می‌شود
دادگاه برای محافظان طبیعت
کرم‌پهن ایرانی

۱۱۸ / دیروز، امروز
اطراف‌سبزه‌میدون‌معرکه‌بود‌در‌انظار

۱۲۰ / از خودمان است
قورتان غمگین شد

۱۲۱ / دیگر نیست
گهی‌زین‌به‌پشت

۱۸ / معلق بر کوه یخ
تجربه‌ای پرخطر در دل طبیعت البرز

۳۶ / شهادت در آتش
سفر‌به‌نیشابور‌و‌گزارشی‌از‌امامزاده‌محمد‌محروق

۴۶ / زنگ کاروان، بانگ ساربان
یک روز زندگی با شترداران ترکمن

۶۲ / باغ گل‌های سنگی
گل،سرو، نیلوفر و نخل؛ نقش‌های گیاهی تخت‌جمشید

۶۸ / کیمیاگری در آرادکوه
گزارش اختصاصی از بزرگ‌ترین کارخانه بازیافت زباله ایران

۱۲۸ / بخش انگلیسی
چکیده انگلیسی بعضی از مطالب این شماره

۹۸ / گردش در خیابان انقلاب

راهنمای بازدید از یادگارها و میراث شهری بهمن ۵۷ در تهران

تهران هر روز بزرگ‌تر می‌شود و طهران قدیم را بیشتر می‌بلعد اما هنوز اگر بخت یار باشد، با تهرانگردی در لابه‌لای ساختمان‌ها و خیابان‌های بی‌قواره شهر، رد و نشانه‌ای از روزهای نه‌چندان دور را می‌توان سراغ گرفت. چهره قدیمی تهران با بناها و خیابان‌های جدید درهم تنیده شده و همه آنچه تاریخ بر دیوارهایش نوشته در گذر شتاب‌آلود روزمره ما گم می‌شود. با وجود این، خیابان‌ها و بناهای تهران آن‌قدر حرف برای گفتن و نکته برای شنیدن دارند که هر روز می‌توانیم در جایی از آن گردش کنیم و لذت ببریم؛ خیابان‌هایی که جای عبور و مرور خودروها، پیاده‌ها و تاریخ است؛ باید گذر کرد و عبرت گرفت از حال و هوای بهمن ۵۷ که بار دیگر در این ماه و در کوچه پسکوچه‌هایش موج می‌زند و عبور از آنها تکرار خاطرات روزهای باشکوه پیروزی است. یکی از این خاطرات به‌یادماندنی، راهپیمایی و استقبال مردم از بازگشت امام خمینی(ره) است که مسیر میدان آزادی تا بهشت زهرا(س) را با حضورشان تاریخی کردند. ما در همین مسیر برای مرور آن روزهای پرشور، گشت‌زنان از میدان آزادی تا میدان فردوسی را پیاده و سواره طی می‌کنیم و از میدان فردوسی تا میدان امام خمینی(ره) به بازدید چند موزه می‌رویم. مسیر خود را از میدان آزادی آغاز می‌کنیم که صحنه تظاهرات میلیونی روزهای انقلاب اسلامی بوده است.



۲۶ / این منم برادر الموت
کشف یکی از بزرگ‌ترین قلعه‌های تاریخی در جنوب شرق ایران



۷۶ / بیدل ایتالیایی
ریکاردو زیپولی، ایران‌شناس و عکاس ایتالیایی عاشق شعر و طبیعت ایران است



۸۶ / عروس خطرناک
ژله‌فیش که ایرانیان آن‌را عروس دریایی می‌نامند از زیباترین و خطرناک‌ترین جانوران خلیج‌فارس است

سرزمین من

[همشهری ماه / ویژه‌نامه ایران‌شناسی - ایرانگردی / صاحب‌امتیاز: مؤسسه همشهری]

[گروه مجلات همشهری]

سیدمجید حسینی	مدیرعامل
سیداحسان جاهد	قائم‌مقام اجرایی
فرید مرتضوی	معاون تولید
مسعود شاهمرادی	بازرگانی و توسعه بازار
سیدجواد رسولی	مشاور مدیرعامل در امور مجلات اجتماعی

گروه مجلات همشهری، ناشر مجلات:
جوان، خانواده، دیپلماتیک، ماه، سرنخ، خردنامه، دانستنیها کتاب داستان همشهری و ویژه‌نامه‌های سرزمین من، پایداری تماشاگر، آیه و بیست‌وچهار

[ویژه‌نامه سرزمین من]

رضا مختاری	سردبیر
علی‌شهیدی، محسن‌ظهوری	تحریریه
حسین کریم‌زاده	دبیر عکس
علیرضا دژدار	مدیریت فنی
حامد جابرها	مدیرهنری
فاطمه عطائی	اموراجرایی
شبنم رضوانی، رومیصا رهبر	ویرایش عکس
محمدمهدی رمضانی	تصویرسازی
پوریاامیرزاده، علی‌محافظت‌کارابدی	سرپرست‌صفحه‌آرایی
منصوربلدزاده، سعید غفوری	صفحه‌آرایی
سهراب سردشتی	عکس جلد

با سپاس از: بابک رجبی، الهه کاویار، سیدحسن فاطمی، سازمان زیباسازی شهر تهران، انجمن دوستداران میراث فرهنگی و گردشگری ارگ زنده‌رود قورتان، علیرضا شریفی‌فر، سعید مرادی‌کیا و روابط‌عمومی سازمان بازیافت و تبدیل مواد شهرداری تهران

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، شماره ۱۰۱ کدپستی: ۱۵۸۵۶ **تلفن:** ۸۴۳۲۱۳۱۶ / ۸۴۳۲۱۳۲۰ **دورنگار:** ۸۴۳۲۱۳۲۲ **پیامک:** ۳۰۰۰۹۹۹۰۵
آگهی‌ها: ۸۴۳۲۱۸۱۲ **اشتراک:** ۸۴۳۲۱۸۴۳ **روابط عمومی:** ۸۴۳۲۱۸۴۳
ای‌میل: sarzamineman@hamshahrimags.com / www.hamshahrimags.com **توزیع:** مؤسسه راه‌زندگی **چاپ:** رواق

تعزیه جنی

لرستان ـ یکی از اجزای ثابت تعزیه ظهر عاشورا، حضور سپاه زعفر جنی برای کمک به امام حسین (ع) است؛ سپاهی که بنا به گفته علامه مجلسی، روز عاشورا به کربلا می‌رسند، اما به امر امام کنار می‌کشند تا ایشان به وصال دوست برسند. سال‌هاست که این واقعه در مراسم تعزیه روستای دارایی از توابع خرم‌آباد روایت می‌شود / عکس: سعید سروش



ستاره‌ای در زمین

هرمزگان؛ محلی‌ها به اینجا «اِستار اُفتیده» به معنی جایی که در آن ستاره به زمین افتاده می‌گویند. اما واقعیت این است که «دره ستاره‌ها» که در شمال روستای برکه‌خلف در جزیره قشم واقع شده، یک ناحیه فرسایش یافته توسط آب‌های سطحی، رگبارهای فصلی و تندبادها است / عکس: مجید ناگهی



تفریح مرتفع

تهران؛ این روزها که برف ارتفاعات کوهستانی تهران را پوشانده، خیلی‌ها خود را آماده تفریحات زمستانی می کنند. بعضی از تهرانی‌ها در این فصل با تله کابین به ایستگاه هفت توچال و از آنجا با تله سی یژ تا هتل توچال می‌روند تا در یکی از مرتفع ترین پیست‌های جهان نسبت به سطح دریا اسکی کنند/ عکس: حسن غفاری





علمی‌واصولی
بیش از چهارده‌ه از زمان ساخت سردر دانشگاه می‌گذرد، اما به مرمت علمی و شست و شوی اصولی آن توجهی نشده بود
عکس: سازمان زیباسازی شهر تهران

سازمان زیباسازی سردر دانشگاه تهران را شست‌وشو و مرمت کرد

شهر علم زیبا شد

مرجان جلالی فراهانی

در ماهی که گذشت سردر دانشگاه تهران جرم‌گیری، مرمت و شست و شو شد. این اقدام پس از گذشت بیش از ۴۰سال از ساخت سردر و به همت سازمان زیباسازی شهر تهران انجام گرفت.

تا پیش از ساخت سردر فعلی که طرح ساخت آن در دهه ۴۰ به دستور ریاست وقت دانشگاه، به مسابقه گذاشته شد، پردیس مرکزی دانشگاه تهران سردری شبیه به ورودی دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران در ابتدای خیابان آزادی داشت. از میان طرح‌های رسیده، طرح کورش فرزامی دانشجوی دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران به عنوان طرح برتر برگزیده شد؛ طرحی که افزون بر تداعی دروازه و طاق ایرانی و شکل کتابی باز، تداعی‌کننده پرنده‌ای درپرواز است. تصویر این سردر تاریخی که افزون بر پشت اسکناس‌های ۵۰ تومانی، در بسیاری از عکس‌های تاریخ معاصر ایران نیز ماندگار شده، به همراه ساختمان‌های قدیمی دانشگاه تهران در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده و به همین خاطر دقت علمی و فنی در کار شست و شو و مرمت آن ضروری بوده‌است.

دکتر حجت‌الله ملاصالحی، مدیر عامل سازمان زیباسازی شهر تهران، در این باره گفت: «مهم‌ترین بخش در شست و شوی نمای سردر، جرم‌گیری آن است، بنابراین به منظور جلوگیری از هرگونه صدمه به آن، عملیات جرم‌گیری با جدیدترین ماشین‌آلات مورد استفاده در کشورهای ایتالیا و آلمان انجام شده. اساس کار این دستگاه‌ها بر استفاده از فشار باد بسیار پایین و ساینده نرم و دانه‌بندی شده استوار است که با استفاده از این روش علاوه بر دقت بسیار، هیچ‌گونه آسیبی به سطح بنا نمی‌رسد.»

برای پیشگیری از هوازدگی و فرسایش دوباره این اثر، در پایان کار شست و شو و مرمت، سردر با رزین محافظ پوشانده می‌شود. این رزین هیچ اثر منفی بر ظاهر بنا نداشته و سطح بنا را آب‌گریز و غبارگریز می‌کند. از این رزین در مرمت بسیاری از آثار ارزشمند جهان مانند مجسمه حضرت مسیح(ع) در شهر ریودوژانیرو در برزیل، اهرام مایا در آمریکای جنوبی و بسیاری از آثار باستانی اروپا استفاده شده است. دقت کارشناسان مجری این کار در کشور مثال‌زدنی است ■



یک میلی‌متر از چشم شهر سوخته کم شد

چشمی که آب رفت

علی شهیدی

از چشم مصنوعی پنج هزارساله شهر سوخته لایه‌ای به اندازه یک میلی‌متر کم شده است. این خبری بود که دکتر سیدمنصور سیدسجادی، سرپرست هیأت کاوش‌های باستانشناسی شهرسوخته زابل و کاشف چشم مصنوعی، در سخنرانی خود درآخرین روز سخنرانی‌های باستانشناسی برنامه‌های هفته پژوهش پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، اعلام کرد.

وی که بخشی از سخنرانی خود درباره آخرین دستاوردهای پژوهشی کاوش‌های شهر سوخته را به موضوع تاریخ پزشکی در شهر سوخته سیستان اختصاص داده بود، گفت: «تمام تلاش ما این است که بدون اینکه حتی یک میکرون از این چشم برداشته شود، آن را شناسایی کنیم. البته از این چشم لایه‌ای به اندازه یک میلی‌متر کم شده است. در این راستا درخواست کرده‌ایم، محیط مناسبی برای نگهداری آن در نظر گرفته شود.»

این در حالی است که «سرزمین‌من» در سومین شماره خود در همین صفحه به وضعیت نامناسب نمایش و نگهداری این اثر منحصر بفرد باستانی در نمایشگاهی که در اردیبهشت ماه امسال در موزه ملی ایران برگزار شد، اشاره کرده بود. در این نمایشگاه چشم مصنوعی شهر سوخته با یک تکه چسب نواری شیشه‌ای تا شده، به پایه‌ای کوچک متصل شده بود، که این کار آسیب جدی به بافت فرسوده پشت آن وارد می کرد. درکاملترین مقاله‌ای که تاکنون درباره چشم مصنوعی شهر سوخته به قلم کاشفان آن، در دومین شماره ویژه نامه سرزمین‌من با عنوان «سوسوی ۵ هزار ساله» به چاپ رسیده، آمده است که در پشت این چشم آثار و بقایای تماس این سطح با مواد ارگانیک پوست پلک زنی که صاحب آن بوده در زیر میکروسکوپ به خوبی نمایان است. اهمیت این آثار وقتی مشخص می‌شود که بدانیم سیدسجادی در ادامه سخنرانی خود اظهار داشته: «با توجه به گفته‌های برخی کارشناسان مبنی بر اینکه چشم مصنوعی کشف‌شده در شهر سوخته یک مهره بوده، باید اعلام شود که یاخته‌های پلک چشم پشت این چشم مصنوعی و غلافی که برای نگهداری آن یافته شده، نشان‌دهنده استفاده از این چشم به‌طور دائم بوده که فقط در برخی زمان‌ها مانند خواب در غلاف قرار داده می‌شده است.» امید است که کارشناسان در حفظ و نگهداری اصولی و علمی این اثر ارزشمند و یگانه بیشتر دقت کنند ■



چشم‌در نمایشگاه
درنمایشگاهی که اردیبهشت امسال در موزه‌ملی برگزار شد، چشم‌شهر سوخته‌با تکه‌ای چسب معمولی به پایه چسبانده شد تا درویترین بهتر بایستد، بسیاری از کارشناسان معتقد بودند که این کار به بافت حساس و۵ هزارساله پشت اثر آسیب می‌زند
عکس بالا: سیدمنصور سیدسجادی (حفاری)
عکس پایین: محمدرضا شاهرخی‌نژاد (موزه‌ملی)



پلنگ‌وسیاهگوش پردیسان تهران به باغ‌وحش بابلسر منتقل شدند

انتقال مشکوک

نداگنجی

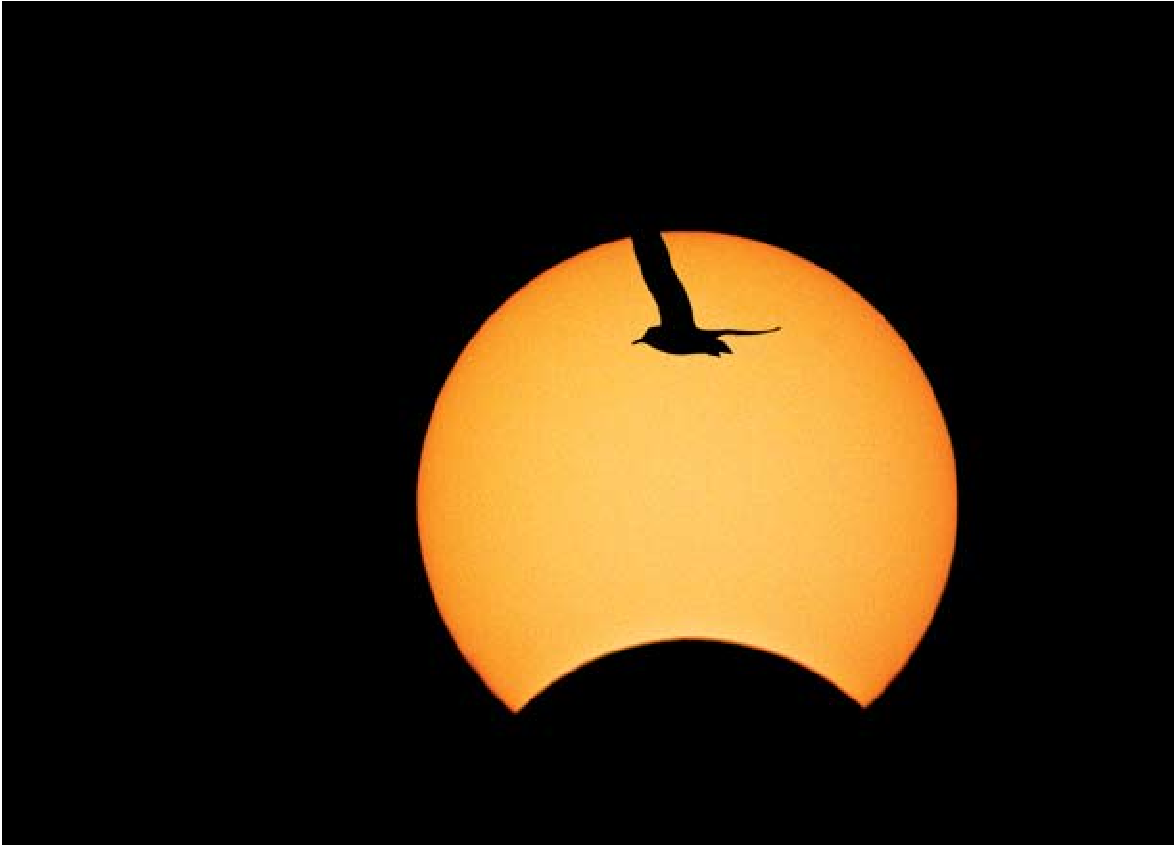
دزدی یا کمک؟ نامش هر چه هست، فعالان زیست محیطی را سخت نگران کرده است. نگرانی از امنیت نصفه و نیمه‌ای که سرنوشت مبهمی را برای زیستگاه‌های ارزشمند گونه‌های جانوری و گیاهی رقم می‌زند. فرقی نمی کند کجا، حیوانات بی‌نوا حتی در سایه ساختمان سر به فلک کشیده سازمان حفاظت محیط‌زیست در پارک ملی پردیسان هم امنیتی ندارند.

در واپسین روزهای آذر ماه امسال آنچه نباید، رخ داد. یک قلاده پلنگ، یک قلاده سیاهگوش به همراه چند راس کل و میش و قوچ از «پردیسان» تهران به باغ‌وحش بابلسر منتقل شده‌اند. این همه در شرایطی است که پیش از این، فعالان زیست‌محیطی اعتراض‌های فراوانی را به آنچه که «وضعیت نامناسب حیوانات در باغ‌وحش بابلسر» می‌خوانند ابراز کرده بودند. عکس‌ها اما تصویر واقعی‌تری را از وضعیت به نمایش می گذارند؛ قفس‌های کوچکی که حیوانات بزرگ را در خود جای داده است. در چنین شرایطی است که حیوانات این باغ‌وحش اغلب حالتی پریشان یا عصبی دارند. محمدباقر صدوق ـ معاونت محیط طبیعی سازمان محیط‌زیست ـ می گوید که از این «جابه‌جایی» بی‌خبر است. برخی نیز انگشت اتهام را به سوی مدیر باغ وحش بابلسر نشانه می‌روند که ظاهرا با استفاده از برخی روابط، مجوز انتقال را دریافت کرده است. همه نگران پلنگ جوانی هستند که سال گذشته در مازندران پیدایش شد و مطالعه روی خوی وخیم گربه‌سانان دلیلی شد برای انتقالش به تهران. حالا نگرانی‌ها از این است که شرایط باغ وحش «بابلسر» مرگ این پلنگ را سبب شود و تحقیقات هم ناکام بماند. هنوز فعالان محیط‌زیست در تلاش هستند تا بتوانند این جانوران را به پردیسان یا حداقل به باغ‌وحش تهران که شرایط مناسب‌تری دارد برگردانند ■



سفر به سرزمین دلهره
این سیاهگوش و پلنگ زیبا دیگر در پردیسان تهران نیستند. آنها به باغ‌وحشی منتقل شده‌اند که به گفته بسیاری از کارشناسان شرایط مناسبی برای نگهداری از آنها ندارد. همین موضوع باعث‌شده تا دوستداران حیات‌وحش برای زنده و سالم ماندن آنها دلهره داشته باشند

عکس‌ها: فریبرز حیدری



گرفت روز و شب
این تصویر خورشیدگرفتی در آسمان ایران است. این گرفت جزئی تنها حدود دوهفته پس از ماه‌گرفتی جزئی در ایران رخ داد تا آسمان کشورمان در یک‌ماه گذشته شاهد دو پدیده‌نجومی باشد

عکس: مهدی زمانی

دی‌ماه امسال دو اتفاق نجومی در آسمان ایران رخ داد

قایم‌باشک ماه و خورشید

حمیدرضا نوروزی

آسمان ایران در ماه گذشته شاهد دو اتفاق نجومی بود؛ اول ماه گرفتگی و ۱۵ روز بعد خورشید گرفتگی. گرفتگی ماه در ۱۰ دی‌ماه امسال اتفاق افتاد، همان روزی که سرتاسر ایران بارانی بود. اما در پس این باران و ابرها، در مناطقی از ایران که آسمان صاف بود، ماه در پس سایه زمین خود را پنهان کرد. ماه گرفتگی جزئی از ساعت ۲۲ و ۲۳ دقیقه آغاز شد و به مدت یک ساعت سایه زمین نیمه جنوبی ماه را پوشاند و ساعت ۲۲ و ۵۳ دقیقه ماه کامل دوباره در آسمان درخشید. این اتفاق در ایران به صورت جزئی مشاهده شد. ماه گرفتگی جزئی بعدی ۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ در ایران قابل رویت خواهد بود.

دو هفته از گرفت ماه در آسمان شب ایران گذشت که خورشید هم در آسمان صبحگاهی در پشت ماه خود را پنهان کرد تا بازی قایم‌باشک بینشان ادامه داشته باشد. ۲۵ دی‌ماه و در آغاز یک روز جمعه حوالی ساعت ۹ و ۲۱ دقیقه صبح اگر با ابزار مناسب مثل فیلتر، عینک، دوربین یا تلسکوپ مخصوص نگاهی به این ستاره می‌انداختید حتما متوجه می‌شدید که انگار کسی جنوب‌شرقی قرص کامل آن‌را گاز زده است. این گرفت در تمام ایران قابل رویت بود؛ کمترین درصد گرفت در شهرهای شمال‌غربی حدود ۴ درصد و بیشترین درصد گرفت در شهرهای جنوب شرقی ۲۶ درصد. این گرفت جزئی که بیست و سومین گرفت از ۷۰ گرفت دوره ۱۴۱ ساروسی بود، در واقع بخشی از یک خورشید گرفتگی کلی از نوع حلقوی بود که مرکز رویت آن اقیانوس هند اعلام شد. این نوع از خورشیدگرفتگی هنگامی رخ می‌دهد که از سطح زمین، اندازه ظاهری ماه کوچک‌تر از اندازه ظاهری خورشید دیده می‌شود. در گرفت حلقوی بخشی از خورشید به صورت حلقه روشن در اطراف ماه قابل رویت خواهد بود. سرانجام ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه صبح بود که ماه حرکت خود را از مقابل خورشید ادامه داد و از جنوب‌غربی این ستاره بیرون رفت تا خورشید دوباره به‌صورت قرص کامل آسمان زمین را روشن کند ■

[یک‌سفر، صدخطر]

معلق بر کوه یخ

تجربه‌ای پر خطر در دل طبیعت البرز

متن و عکس: افشین یوسفی

وقتی قرار است تکیه‌گاهت فقط یک‌سانت سر چکشی باشد که درون یخ فرو رفته یا پایت را روی یخ‌هایی فشار بدهی که هر لحظه امکان فرو ریختنشان دلت را به لرزه درمی‌آورد، تازه می‌فهمی که اوج هیجان یخ‌نوردی کجاست. آن‌وقت متوجه می‌شوی که یخ‌نوردی به قول عده‌ای برای آنهایی نیست که پول‌هایشان زیادی کرده و می‌خواهند فقط تفریح کنند، بلکه از حرفه‌ای‌ترین ورزش‌هایی است که فقط کسانی که دل و جراتش را دارند می‌توانند تن به این کار بدهند.



صعود از آبشار

گزارش پرهیجان بالا رفتن از آبشار یخی خور

برای یخ‌نوردی اول از همه باید دل و جرات داشت و بعد یاد گرفت چگونه قدم به قدم به نرمی روی یخ‌ها حرکت کرد تا روی سرت هوار نشوند. سختی این کار به خصوص روی آبشارهای یخی خود را نشان می‌دهد؛ آبشارهایی که تنها لایه رویی آنها یخ‌زده و در زیر این لایه‌های یخ هنوز آب جریان دارد. اینجاست که اگر این یخ شکسته شود و یخ‌نورد درون آبشار بیفتد، امکان نجاتش خیلی پایین می آید. آبشارهای دوقلوی خور در نزدیکی سد کرج، یکی از این آزمون‌های سخت برای یخ‌نوردان است؛ به‌خصوص آبشار سمت راستی که کاملا عمود است. این متن، گزارش سفری برای صعود از این آبشار یخی است که با کمک سیدعلی‌اصغر رضوی به نگارش در آمده است.

با آغاز فصل سرما پرونده ورزش‌های زمستانی هم باز می‌شود. با دوستانم دنبال مکان‌های بکر و خوب می گردیم تا هیجان یخ‌نوردی و اسکی در زمستان را از دست ندهیم. سال گذشته هم همین‌طور شد؛ از اوایل پاییز به دنبال یک جای خوب برای یخ‌نوردی می گشتیم تا اینکه چند نفر از دوستان که عاشق یخ‌نوردی هستند آبشار خور را معرفی کردند؛ آبشاری که هنوز آدم‌های کمی آن را کشف کرده‌اند و در زمستان جان می‌دهد برای یخ‌نوردی. خود همین دوستانم هم یک‌بار برای صعود به آنجا رفته بودند. هر چقدر دوستانم بیشتر از حال و هوای آبشار و از شرایط یخ‌نوردی در آنجا تعریف می کردند، بیشتر مشتاق می‌شدم که آن را از نزدیک ببینم. خلاصه، بدون اینکه بخواهیم از قبل آبشار را ببینیم، با اطلاعاتی که داشتیم و البته تجربه‌هایی که در سفرهای قبلی به‌دست آورده بودیم، تصمیم گرفتیم دل به دریا بزنیم و به طرف خور در نزدیکی سد کرج حرکت کنیم. برای همین یک روز اواخر آذر ماه، مینی‌بوسی اجاره کردیم و شش نفری به طرف این آبشار راه افتادیم.

مدیریت یخ

در جاده چالوس که حرکت می کنیم، نرسیده به سد کرج، یک جاده فرعی وجود دارد که تابلو زده: «پیست خور». حدود ۱۵ کیلومتری که در آن جاده حرکت می کنیم، می‌رسیم به روستای خور که کنار آن یک پیست اسکی نه چندان بزرگ وجود دارد. هوا خیلی سرد است، شاید کمتر از منفی ده درجه. همه‌جا را برف سفیدپوش کرده است. ساعت تازه هشت صبح است و باید سریع‌تر حرکت کنیم تا کار صعودمان را تا قبل از ظهر شروع کنیم. از کنار پیست، آبشارهای دوقلوی خور به خوبی پیداست. با آن مشخصاتی که از قبل به ما گفته بودند کاملا جور درمی‌آید. گروه آماده است تا زودتر به آبشارها برسد و کار را شروع کند. البته اعضای گروه و سمت‌هایشان را از قبل مشخص کرده‌ایم.

اول از همه یکی از بچه‌ها که تجربه‌اش از بقیه بیشتر و البته مدیریتش هم خوب است، به عنوان سرپرست انتخاب می‌شود. سرپرست همیشه حرف آخر را می‌زند و باقی بچه‌ها



یخ عمود >>
گروه، بعد از پیاده‌روی طولانی و برف‌کوبی در کوهستان، پای آبشار خور رسید. این آبشار دوقلو است، اما ما آبشار سمت راستی را برای صعود انتخاب کردیم؛ آبشاری کاملا عمود که یکی از سخت‌ترین تجربه‌ها برای یخ‌نوردان در ایران است

اولین صعود >
پیدا کردن جایی مناسب برای اقامت، یکی از اولین کارهایی است که در این جور سفرها باید انجام داد. تمام بچه‌ها در پناه این حفره که پشت آبشار قرار دارد خودشان را گرم نگه می دارند تا یکی یکی نوبتشان بشود. پشتیبان پای آبشار ایستاده و همه چیز را نظارت می کند



از سنگ به یخ

یکی از سخت‌ترین روش‌های این ورزش، حرکت از روی سنگ به سمت آبشار است. البته این کار جدای از سختی‌اش، مزایایی مثل خشک ماندن کفش و دستکش هم دارد. یکی از اعضای گروه، برای صعود از این روش استفاده کرد

یکی از دوستان هنگام برف‌کوبی در کوه، سُر می‌خورد ولی خودش را کنترل می‌کند. یک بی‌احتیاطی ممکن است طرف را به ته دره ببرد و به قیمت جانش تمام شود

باید گوش به حرف او باشند؛ مخصوصا آنهایی که تجربه‌شان کمتر است و برای آموزش آمده‌اند. بعد از او مسؤول فنی گروه است. در هر گروه کوهنوردی باید یک مسؤول فنی باشد تا تمام مسائل فنی یخ‌نوردی را زیر نظر بگیرد و حتما باتجربه‌ترین فرد گروه باشد. در این سفر به پیشنهاد سرپرست گروه، من به عنوان مسؤول فنی انتخاب شدم و این مسوولیت مرا چند برابر می‌کرد. مسؤول فنی گروه اولین کسی است که صعود می‌کند و البته سخت‌ترین صعود هم صعود همان نفر اول است. برای اینکه تمام تکیه‌گاه نفر اول، تبر یخی است که تنها یک سانت آن درون یخ قرار می‌گیرد و اگر فقط کمی حواست نباشد ممکن است تبر یخ از همان یک سانت هم جدا شود و بعد، سقوط! به علاوه، در همان حال آویزان بودن که یک دستت مدام به تبر یخ است، باید با دست دیگرت پیچ یخ را درون یخ‌های به آن محکمی فرو کنی تا نفرهای بعدی‌ای که می‌خواهند صعود کنند حاشیه امنیت بیشتری داشته باشند. اما کار مسؤول فنی با صعود اول تمام نمی‌شود؛ بعد از اینکه صعودش تمام شد باید از بالای آبشار یخ بر صعود باقی افراد نظارت کند و آنها را راهنمایی کند تا چگونه صعود کنند. نفر سوم گروه که نقش پشتیبان را دارد باید نفر آخری باشد که صعود می‌کند و از پایین باید بر صعود تمام افراد گروه نظارت داشته باشد. معمولا پشتیبان از نظر مهارت و تجربه دومین نفر گروه است.

راهپیمایی در منفی ده

کنار پیست خور هر چقدر چشم می‌اندازیم خبری از جاده یا راهی نیست که ما را به آبشار برساند. برای همین تصمیم می‌گیریم خودمان دست به کار شویم و راه جدیدی ایجاد کنیم، آن‌هم در سرمای کمتر از منفی ده درجه و برفی که حدودا تا زانوهایمان می‌رسد. چاره‌ای جز برف‌کوبی نیست؛ یعنی خودمان باید برف‌ها را با وسایل همراه و کفش‌هایمان کنار بزنیم و یک جاده تا آبشار درست کنیم. شیب نه چندان تند دامنه کوه کار را سخت‌تر هم می‌کند. بچه‌ها باید تمام حواسشان را جمع کنند تا روی این شیب لغزنده سر نخورند چون سر خوردن همان و اگر نتوانی خودت را روی برف‌ها کنترل کنی، به ته دره سقوط کردن همان.

این اتفاق ناگهان در همین راهپیمایی رخ می‌دهد. یکی از دوســتان پایش هنگام برف‌کوبی می‌لغزد و چند متری را روی برف‌ها سر می‌خورد ولی با مهارتی که دارد، به قول ما ترمز می‌کند و خودش را بعد از دو سه متر کنترل می‌کند. اما همیشه این اتفاقات به همین خوبی و خوشی تمام نمی‌شود و یک بی‌احتیاطی یا هول شدن ممکن است طرف را به ته دره ببرد و به قیمت جانش تمام شود. البته حواسمان فقط نباید به زیر پایمان باشد؛ در کوه که راه می‌رویم ممکن است از زمین و زمان برایمان خطری رخ دهد. این جور مواقع مهم این است که دقت و سرعت عمل داشته باشیم. دوست ما که روی برف ترمز می‌کند، تکه یخی که چند تکه ســنگ هم درون خودش دارد، از زیر پایش در می‌رود و نزدیک است که روی سر دیگری که پایین‌تر از او راه می‌رود فرود بیاید اما با واکنش سریع بچه‌ها، این خطر از کنار گوشش رد می‌شود. این عکس‌العمل سریع و پیاده‌روی در برف، وقتی مشکل‌تر می‌شود که وسایل همراهمان را هم در نظر بگیرید چرا که هر کدام ما برای آمدن به این سفر، وسایلی را به همراه داریم که وجودشان بسیار مهم است و البته بسیار سنگین هستند.

ایمنی سنگین

پیش از آمدن به هر سفری ابتدا وسایلمان را چک می‌کنیم تا اگر کمبودی در آنها باشد برطرف شود. قبل از همه چیز باید به وسایلی که قرار است جان ما را در وسط زمین و هوا در یخ‌نوردی حفظ کند توجه کنیم؛ یعنی همان وسایلی که پیاده‌روی در برف سنگین را برای ما مشکل‌تر کرده اما وجودشان الزامی است.

وســایل خوب و اســتاندارد در کوهنوردی حکم مرگ و زندگی را دارد. وســایل غیراستاندارد یا نامناسب برابر است با آسیب دیدن جدی و گاه غیرقابل جبران. اولین و مهم‌ترین چیزی که یخ‌نورد هنگام صعود و در تمام مراحل آن باید به همراه داشته باشد کلاه کاسکت است؛ برای اینکه تکه‌های یخی که بر اثر ضربه زدن به بدنه آبشار یخی پرتاب می‌شوند بسیار سخت و تیز هستند و می‌توانند آسیب‌های جدی وارد کنند. لوازم دیگری که برای یخ‌نوردی لازم می‌شود تقریبا با وسایل کوهنوردی و سنگ‌نوردی مشترک است؛ چکش یخ که ابزاری برای سوراخ کردن یخ و بالا رفتن از آن است؛ پیچ یخ و کارابین که اولین نفر صعودکننده آنها را درون یخ‌ها کار می‌گذارد تا باقی افراد به وسیله آنها بتوانند صعود کنند و در ضمن امنیت جانی آنها را تضمین می‌کند؛ کارامپون که زیر کفش‌های مخصوص کوهنوردی نصب شده و باعث می‌شود تا روی یخ‌های کم اصطکاک به راحتی حرکت کرد و لباس و کفش مخصوص و مناسب یخ‌نوردی. البته قیمت هر کدام از این وسایل سر به آسمان می‌زند. خیلی از آنها که اصلا در ایران پیدا نمی‌شود و باید سفارش بدهیم تا از خارج برایمان بیاورند. بعضی از این وسایل مثل تبر یخ تا حدود ۶۰۰-۵۰۰ هزار تومان قیمت دارند و تعداد دفعات محدودی می‌توان از آنها در یخ‌نوردی استفاده کرد.

با وسایل سنگینمان در حال برف‌کوبی هستیم که یکی از بچه‌ها که برای استراحت چند دقیقه‌ای ایستاده و به دره نگاه می‌کند، ناگهان بقیه اعضای گروه را صدا می‌زند و می‌گوید انگار یک راه اصلی آن پایین وجود دارد. وقتی بچه‌ها با دقت بیشــتری نگاه می‌کنند متوجه می‌شوند که حرف او درست است و یک راه اصلی از پایین دره می‌گذرد. برای اینکه از این موضوع مطمئن شویم، یک نفر به پایین دره می‌رود تا ببیند آن پایین چه خبر است؛ ببیند آیا می‌شود مسیر را کج کرد و از راه اصلی رفت یا اینکه ادامه دادن این راه بهتر است. بعد از چند دقیقه باز می‌گردد و می‌گوید راه پایینی خیلی بهتر است و کار را آسان‌تر می‌کند. البته پایین رفتن از دامنه کوه هم برای خودش ماجرایی است، حتی سخت‌تر از بالا رفتن. اما وقتی به راه اصلی می‌رسیم کارمان خیلی راحت‌تر می‌شود. حدود ۲۰ دقیقه برف‌کوبی وقت و انرژی ما را بیشتر گرفت.

عمود خطرناک

دو آبشار پیش رویمان است. هر دو هم‌ارتفاعند و حدود ۳۰۰ متر با هم فاصله دارند. آبشار سمت راستی کاملا عمود است و یخ‌نوردی روی آن هم بسیار مشکل‌تر ولی آبشار سمت چپی به یک صخره تکیه دارد و زاویه‌اش با زمین حدود ۳۰ درجه است. در کنار این آبشار که زاویه مایلی دارد، یک گروه یخ‌نوردی از دوستان کرجی‌مان از شب گذشته چادر زده‌اند تا صبح زود کار صعود را شروع کنند. اما مقصد ما اصلا این آبشار نیست، ما برای صعود آبشار سمت راست را انتخاب کرده‌ایم؛ آبشار سخت‌تر را.

یخ‌ها را امتحان می‌کنم، آن‌قدر محکم و سخت هستند که بشود خیلی مطمئن کار صعود را روی آنها شــروع کرد. بچه‌ها وسایلشان را مستقر و خودشان را گرم می‌کنند که یک صعود نفس‌گیر را شروع کنند؛ یک صعود کم‌نظیر روی یکی از سخت‌ترین آبشارهای یخی ایران. آنهایی که اهل یخ‌نوردی باشند می‌دانند که این کار روی یخ‌های عمودی چقدر خطرناک و سخت است. همان ضربه‌ای که با تبر یخ وارد می‌کنیم تا بتوانیم یک قدم بالاتر بگذاریم و چند سانتی‌متر خود را به بالای آبشار نزدیک‌تر کنیم، ممکن است به قیمت خرد شدن یخ‌ها روی سرمان تمام شود؛ حتی به قیمت جانمان.

هر چه بالاتر می‌روم قطر یخ‌ها کمتر می‌شود. این احتمال وجود دارد که یخ‌ها فرو بریزند یا قسمت نازک آنها بشکند و درون این آبشار یخی فرو بروم

پشت آبشار فضایی وجود دارد که بچه‌ها آنجا مستقر می‌شوند و خودشان را گرم نگه می‌دارند تا نوبت هر کدامشان شود. اما اول از همه نوبت من است؛ مسؤول فنی گروه. البته آن‌قدر این کار را انجام داده‌ام که برای شروع کار هیچ تردیدی ندارم. خیلی راحت وسایلم را برمی‌دارم و کار صعود را شروع می کنم. پایین آبشار به قیف برعکس می‌ماند و کمی با زمین زاویه دارد؛ برای همین صعود در این قسمت راحت‌تر است و خیلی سریع‌تر انجام می‌شود. تبر یخ‌ها را پشت سر هم روی بدنه محکم یخی فرود می‌آورم و تکه‌های تیز و سخت یخ به بیرون پرتاب می‌شوند اما به خاطر داشتن کلاه کاسکت و محافظ صورت به من آسیبی نمی‌رسانند. البته پایینی‌ها هم باید حسابی حواسشان را جمع کنند چون هر تکه از این یخ‌ها ممکن است خیلی برایشان خطرناک باشد. نباید در کل مراحل صعود، کلاه را از سرشان بردارند.

بالاتر که می‌روم، آب‌هایی را که در یک استوانه از دل این ستون یخی به پایین می‌رود می‌بینم و حواسم هست تا تبر یخی در دل این آب فرو نرود چون ممکن است باعث فروریختن یخ‌ها شود. همین‌طور که یک دستم مدام به تبر یخ است با دست دیگرم پیچ یخ‌ها را محکم می کنم و قدم به قدم به سمت بالا حرکت می کنم. هر چقدر بالاتر می‌روم قطر یخ‌ها کمتر می‌شـود. احتمال آن وجود دارد که یخ‌ها بشکنند یا تبر یخم آن قسمت نازک یخ را که پشتش آب جریان دارد هدف بگیرد. مخصوصا اینکه می‌دانم در آبشـار یخی‌های عمودی به خاطر وزن سنگینشان معمولا یک ترک در بالا یا پایین آبشـار وجود دارد که باید هنگام صعود حواست به آن باشد.

تقریبا به آخر آبشار رسیده‌ام اما کار خیلی سخت‌تر شده. هر کجا که تبرم فرود می‌آید از پشتش آب بیرون می‌زند. بالاخره مجبور می‌شوم کمی خودم را خم کنم و پیچ یخ را در آن ضلع یخ کار بگذارم و آخرین قدم؛ بالاخره به بالای آبشار می‌رسم. از این بالا آبشار چقدر باشکوه به نظر می‌رسد.

پیش به سوی صعود!

حالا نوبت بچه‌هاست. صعود آنها نباید چندان مشکل باشد؛ تبر یخ‌هایشان را که جای تبر یخ‌های من فرود می‌آورند و پیچ یخ‌ها را هم که من از قبل بسته‌ام. خیلی آرام و با حوصله تک‌تک بچه‌ها این کار را انجام می‌ دهند. سختی‌اش به این است که باید مواظب تک‌تک آنها باشم تا مشکلی برایشان پیش نیاید. البته بعضی‌هایشان که کمی حرفه‌ای‌تر هستند و بار چندمشان است که به این جور یخ‌نوردی‌ها می‌ آیند می‌ توانند از پس خودشان بربیایند اما بعضی دیگر که تازه‌کارند یا تجربه اول یخ‌نوردی‌شان است، نه.

لحظه صعود کردن بچه‌ها لحظه‌ای پر سر و صدایی است. من از بالا و پشتیبان گروه از پایین مدام داد می‌زنیم که «پایت را آنجا نگذار! جای تبر یخت را محکم کن! مواظب باش پایت در نرود!» و مدام این جمله‌ها بین زمین و هوا رد و بدل می‌شوند تا بالاخره تمام آنها به سلامت به بالای آبشار یخ می‌رسند. با این همه قیل و قال، بعضی از بچه‌ها هم آسیب‌هایی دیده‌اند که البته به خیر و خوشی تمام می‌شود؛ نمونه‌اش یکی از بچه‌ها که کمی بی‌احتیاطی کرده و تاریخ انقضای کفش کوهنوردی‌اش را چک نکرده؛ پس در میان راه کفشش می‌ ترکد و چند تکه می‌شود. البته شانس می‌آورد که ابتدای راه بود و خیلی زود توانست برگردد تا آسیبی نبیند.

به هر ترتیب کار تمام می‌شـود؛ با تمام سـختی‌هایش و البته لذت بی‌همتایش؛ مخصوصا برای من که بیشتر استرس گروه را تحمل می کردم اما فکر می کنم صعود از این آبشار خطرناک یکی از روزهای خاطره‌انگیز برای تمام بچه‌ها شود. حداقل برای من که این‌طور است؛ چرا که یکی از بهترین صعودهایم را تجربه کرده‌ام.

صعود همه بچه‌ها که تمام می‌شود، نوبت من است تا پایین آبشار برگردم و همین‌طور در بین راه وسایل را هم جمع کنم. اگر می خواهیم به غروب نخوریم باید عجله کنیم. همیشه برگشتن سخت‌تر از رفتن است اما نشاطی که از صعود در وجود بچه‌هاست آنها را چندین روز پر انرژی نگه می‌دارد ■



>> یادگار سختی‌ها
عکاسی از بالای آبشار یخ هم از آن کارهایی است که اعضای گروه خود را ملزم به انجام آن می‌دانند. معمولا هر کس برای خودش دوربینی دارد و موقع استراحت، از دیگران عکاسی می کند تا یادگاری از این سفر سخت را ثبت کند

> گرداگرد آبشار
بالای آبشار قطر یخ کم شد. تبر یخ هر کجا فرود می آمد، پشت سرش آب می‌زد بیرون. برای همین مجبور شدم تا دور آبشار بگردم و جایی را پیدا کنم که قطر یخ در آنجا بیشتر باشد. این کار کمی صعود را سخت‌تر کرد

[باستان‌شناسی]

این منم برادر الموت

کشف یکی از بزرگ‌ترین قلعه‌های تاریخی در جنوب‌شرق ایران

علی شجاعی / عکس: مهدی جعفری

در میان صدای برهم خوردن فلزهای سرد، سواری چالاک قلعه را دور می‌زند و خودش را به شکافی بی‌نگهبان می‌رساند. از اینجا می‌شود به درون قلعه نفوذ کرد؛ یک راه مخفی که فقط او آن را بلد است. از اسب پایین می‌پرد و به هر زحمتی شده، داخل قلعه می‌رود. مرد چیز گرانبهایی را در قلعه جا گذاشته و حالا به جست‌وجوی آن آمده است. بیرون، چکاچک شمشیرهای مردان دستار بر سر چکمه پوش به گوش می‌رسد؛ نعره جنگجویان است و فوران خون. مرد و قلعه یکدیگر را خوب می‌شناسند و می‌دانند که این کشاکش برای آخرین‌بار نخواهدبود. مرد آمده است تا خاطراتش را بجوید. این تصویر گوشه‌ای از حال و هوای قلعه‌های قرن‌ها پیش در ایران را نشان می‌دهد؛ به‌خصوص قلعه‌هایی که بیشتر در منطقه درگیری و در معرض جنگ و جدال بوده‌اند. قلعه کمر یکی از آنهاست که مدام شاهد صحنه‌های نبرد بوده است؛ قلعه‌ای که در منطقه‌ای کاملا استراتژیک و دور از دسترس قرار داشته. خبر کشف این قلعه را در شماره اول ویژه‌نامه سرزمین من خواندید؛ قلعه‌ای که تاریخی به قدمت هزاره‌ها قبل دارد و ماجراهایی را حکایت می‌کند که می‌تواند راهگشای بسیاری از مسائل تاریخی باشد.



نگهبانان باستانی
خانه‌های دستکند پای قلعه که مشابه آنها را در روستای میمند می‌توان دید، نشان دهنده احتمال حضور انسان از هزاره‌های گذشته در آنجاست. شاید نگهبانان باستانی در آنها می‌آرمیدند

اسناد سنگی
به دستور اسکندر - سلطان تیموری - ۳آب انبار بزرگ و چاهی در کنار دروازه قلعه احداث شده. این نکته را از متن کتیبه او می‌فهمیم. اما متاسفانه بعضی به خیال آنکه در پشت این کتیبه‌ها چیزی خواهند یافت، آنها را با پتک خرد می‌کنند

متن‌هـــای جغرافیایی خبـــر می‌دهند که شـــهربابک و رفســـنجان در دوره‌های مختلــف، از مناطق مرزی میان ۲ ایالــت فارس و کرمان به شمار می‌رفته‌اند. می‌دانیم که از سقوط سلسله ساسانی در حدود ۱۴۰۰ سال پیش تا روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی و ایجاد وحدت سیاسی در ایران، ایالت‌ها به صورت مستقل اداره می‌شـــدند و هر ایالت برای افزایش قلمرو خود با ایالات دیگر می‌جنگید. شهربابک و رفسنجان بارها میان فارس و کرمان دست به دست شدند؛ همین اســـت که جغرافی‌دانان گاهی شهربابک و رفســـنجان را در شمار شهرهای کرمان نوشـــته‌اند، گاهی هم جزو مناطق فارس به حساب آورده‌اند. با توجه به نوشته‌های تاریخی، این منطقه به عنوان منطقه‌ای مرزی مدام صحنه لشکرکشی و نبرد برای گسترش قلمرو بوده است. انتخاب این منطقه به عنوان منطقه مرزی چنـــدان تعجبی ندارد، چرا که دنباله رشـــته کوه‌های زاگرس که از شمال غرب به جنوب شرق امتداد دارد، مانعی طبیعی و مطمئن است و قلعه کمر که موضوع بحث ماســـت، در همین منطقه قرار دارد. کنتـــرل این منطقه مرزی استراتژیک و در دست داشتن قلعه کمر، عاملی مهم برای پیروزی‌های بعدی و ورود به خاک کرمان یا فارس بوده است.

ساخت و ساز در مکانی مناسب

قلعه کمر قلعه‌ای کوهستانی است و در کنار آن، روستایی به نام پا قلعه(مرج) دیده می‌شود. ایرانیان قدیم با انتخابی آگاهانه، نقطه‌ای مناسب را برای ساختن قلعه برگزیده‌اند و بدون تخریب محیط اطراف - در هماهنگی کامل با طبیعت - اقدام به برپایی این قلعه کرده‌اند. قلعه کمر دست‌کم از دوره هخامنشی(چیزی در حدود ۲هزار و ۵۰۰ سال پیش) تا حدود ۱۰۰سال قبل، قلعه‌ای فعال بوده است. ظرفیت آب انبارهـــای متعدد قلعه بیانگر ظرفیـــت پذیرایی از حدود ۱۰۰ نفر آدم اســـت. ساکنان قلعه معتقدند که از چاه قلعه تا روستای مرج راهی زیرزمینی احداث شده که روستاییان در مواقع خطر از این راه، خود را به قلعه می‌رسانده‌اند. با توجه به بالا بودن سطح آب و وجود چند چشمه در دامنه کوه و همچنین نوشته اسکندر سلطان که در بیان تاسیسات آب رسانی از چاه نام برده است، با اطمینان می‌توان گفت که چاه را برای تامین آب ساکنان قلعه حفر کرده‌اند. در نقشه‌برداری از قلعه، ۲کارگر مرجی مدام از زیادی ساعت کار و سختی کار در دست گرفتن میل نقشه‌برداری گله داشتند اما گذشتگانشان بی‌هیچ گله و شکایتی و با امکاناتی ابتدایی توانسته بودند ۴آب انبار را در دل صخره‌های ســـخت حفر کنند؛ با گنجایشـــی در حدود ۷۸/۵۶۵ لیتر. انتخاب مکان آب‌انبارها به‌صورتی است که با توجه به جهت وزش بادهای منطقه، کمترین میزان آلودگی و تبخیر را داشته باشند. دهستان پا قلعه با ارتفاع ۲هزار و ۲۰۰متر از ســـطح دریا، آب و هوای بهتری نسبت به رفسنجان و شـــهر بابک که نزدیک‌ترین مراکز شهری به آنجا هســـتند، دارد. قلعه کمر با ۳/۵هکتار ســـطح مســـطح بر فراز کوهی قرار دارد که ۱۵۰ متر از زمین‌های پا قلعه بلندتر است. دیوار شیب‌دار قلعه با ارتفاع حدود ۲۰ متر، ورود به قلعه را بسیار مشکل می کرده است.

جایی به قدمت تاریخ

در محوطه‌هـــای باســـتانی، آثاری کـــه از نظر مـــادی بی‌ارزش هســـتند، برای باستان‌شناسان بسیار راهگشـــا هستند و ارزش آنها بیشـــتر از یافته‌های زرین و سیمین است. با پیدا شدن ۳قطعه سفال در قلعه کمر و آزمایش آنها به روش علمی، وجود آثار تاریخی پیش از اسلام در این محوطه محرز شد؛ هرچند با اطمینان زیاد می‌توان گفت که تمامی محوطه‌های باستان‌شناســـی مربوط به دوره اسلامی، ادامه‌دهنده زندگی ایرانیان پیش از اسلام هستند که در دوران اسلامی با شدت و ضعف به حیات خود ادامه داده‌اند اما وجود این قطعات جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نخواهد گذاشت. در جایی که قلعه کمر احداث شده، جنس عمده‌سنگ‌های



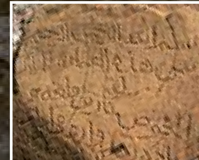
معمار طبیعت
استفاده از عوارض و مصالح طبیعی برای ساخت مسکن یکی از ابتکارات سازندگان قلعه کمر است آنها بدون صرف هزینه زیاد، قلعه‌ای با شکوه بنیان گذاشته‌اند

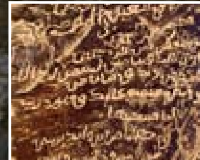
میراث مستتر

دوآب انبار، یکی در گوشه سمت راست عکس و دیگری به شکل گودالی بزرگ در سمت چپ عکس دیده می‌شوند. کبودی بالای گودال جای یکی دیگر از کتیبه‌های اسکندر سلطان است. اگر خوب نگاه کنید، راه پله‌هایی را که در قدیم برای رسیدن به بخش‌های مختلف قلعه از سنگ تراشیده‌اند و مسیر هدایت آب باران به آب‌انبار را هم می‌توان دید اما این همه در دل صخره‌های این قلعه نظامی، استتار شده

یادگارهای ساکنان قلعه کمر

تنوع انبوه آثار پراکنده در قسمت‌های مختلف قلعه کمر که نمونه‌های آن را در عکس‌ها می‌بینید لزوم اجرای یک برنامه مطالعاتی منظم باستانشناسی را در چند فصل از سوی سازمان میراث فرهنگی که پایگاه خاصی را به قلاع باستانی اختصاص داده است گوشزد می کند





< کتیبه‌های قلعه کمر که از دوره‌های مختلفی دوران اسلامی به جا مانده در زیر باران و برف به حال خود رها شده‌اند و درحال فرسایش‌اند. از آن میان می توان به این کتیبه‌ها اشاره کرد: یک کتیبه به خط کوفی، یک کتیبه از قرن ۸ به تاریخ ۷۷۰ هجری‌قمری، دو کتیبه اسکندرسلطان تیموری از قرن ۹ و یک کتیبه به تاریخ ۱۰۲۶ هجری‌قمری





< یکی از آثاری که در باستان شناسی گره‌گشاست خرده سفال‌های پراکنده در محوطه‌ها و تپه‌های باستانی است. سفال یک اثر فرهنگی است که بسیار دیر به چرخه بازیافت طبیعی می‌پیوندد و در واقع مواد سازنده‌اش قابل بازیافت نیست. به همین علت می‌تواند مشخص کننده دوره ساختش باشد. سفال‌های به‌دست آمده از آثار سطحی قلعه کمر به دوره‌های هخامنشی تا ساسانی تعلق دارد



< ابزار سنگی متنوعی در میان آثار سطحی قلعه به چشم می‌خورد که هر کدام مربوط به یک دوره تاریخی است و کاربرد خاص خود را داشته و در ساخت سازه‌های قلعه به کار رفته‌است



تنها یادگار
از نوه تیمور خونخوار، اسکندر سلطان که در مکتب ایرانیان هنر آموخت، تنها آثار باستانی به جا مانده، ۲ کتیبه در قلعه‌کمر است

ز روی دلتنگی
روستاییان و رهگذران با نوشتن روی تخته‌سنگ‌ها و کتیبه‌ها و گاهی هم با خردکردن آنها از خود یادگاری برجای می‌گذارند

عکس: علی شجاعی

کوه از نوع رسوبی است؛ بادهای شدید منطقه سنگ‌ها را فرسوده‌اند، تا جایی که حفره‌هایی در آنها ایجاد شده است. در دامنه کوه و در مسیر ورود به قلعه، ساکنان قدیمی با توسعه همین حفره‌ها ۱۱اتاق برای نگهبانی و نظارت بر عبور و مرور قلعه ساخته‌اند. در سطح کوه هم ۱۳نمونه از آنها دیده می‌شود که برخلاف نمونه‌های موجود در دامنه قلعه، زیر زمین ایجاد شده‌اند. آوار، بسیاری از این اتاق‌ها را پر کرده اســت که با آوار، برداری می‌شــود اطلاعات ارزشمندی درباره شــیوه زندگی و فعالیت‌های روزانه ساکنان قدیمی قلعه به دست آورد. متاسفانه به علت تخریب ساختار معماری قلعه، از وضعیت معماری قدیم آن اطلاعی نداریم. وجود مقدار زیادی آجر و قلوه سنگ که در قســمت‌های مختلف قلعه پراکنده است، نشان از ساختمان‌ها و استحکاماتی دارد که در حال حاضر می‌شود نام ویرانه را بر آنها نهاد. وقتی از اتاق‌های نگهبانی دامنه کوه عبــور کنید، راه ورودی قلعه را می‌بینید. در اینجا اخیه‌هایی را روی دیوار برای بستن مهار چهارپایان ساخته‌اند و کمی جلوتر پلکان‌هایی وجود دارند که ما را به قسمت‌های شمالی و جنوبی قلعه می‌برند.

دروازه کرمان

یکی از ویژگی‌های متون جغرافیایی دوره اســلامی، بیان راه‌ها و مســافت بین شهرهاست. یکی از راه‌های اصلی مورد توجه جغرافی‌دانان اسلامی مسیر ارتباطی ۲ایالت فارس و کرمان است که هنگام گذر از شهربابک و ورود به رفسنجان، از کنار قلعه‌کمر عبور می کرده است؛ قلعه‌کمر کار برقراری امنیت عبور و مرور کاروان‌ها را برعهده داشته اســت. اسکندرســلطان تیموری که به هنردوستی و حمایت از هنرمندان و ادیبان مشهور است قلعه‌کمر را به عنوان پایگاهی برای فعالیت‌های نظامی خود برگزیده بود. اسکندرســلطان از نوادگان تیمور است که برای مدتی حدود۸ سال بر مناطق فارس و کرمان حکومت کرد. او در سال ۸۱۶ هجری قمری خود را خلیفه مسلمین خواند و با فرستادن نامه‌هایی به دیگر حکام، درصدد گرفتن بیعت از ایشان و کسب مشروعیت بود. در همان سال، او قلعه کمر را تجهیز کرد و توسط یکی از سرداران خود ۵کتیبه در قسمت‌های مختلف آن به جا گذاشت. متن ۲کتیبه به ساخت آب انبار و چاه اشاره دارد وی همچنین در بالای ۳آب‌انبار قلعه هم کتیبه‌هایی از خود به یادگار گذاشته است. متاسفانه یکی از کتیبه‌ها – یعنی تنها کتیبه‌ای که در آن لقب اسکندر سلطان تیموری آمده بوده– به سرقت رفته و تنها عکس آن در دسترس است. این بلا بر سر یکی دیگر از کتیبه‌های قلعه هم آمده که ظاهراً به بهانه اینکه در پشت آن گنجی مدفون است، کتیبه را خراب کرده‌اند. وجود کتیبه‌های فراوان از دوران اسلامی از ویژگی‌های قلعه‌کمر است؛ کتیبه‌هایی که بیشتر به شکل تک کلمه یا جمله، در بردارنده عبارات مذهبی یا نام اشخاص هستند. وجود ۲کتیبه طغرا در میان کتیبه‌ها نشان از حضور اشخاصی از رده‌های بالای سیاسی در قلعه دارد. همچنین در ورودی قلعه، کتیبه‌ای به خط کوفی اولیه مربوط به قرون ۳ تا ۵ هجری دربردارنده آیات اول و دوم سوره فتح و آیه نهم سوره یاسین دیده می‌شــود. معنای این آیات دلالت بر کمک خداوند در فتحی عظیم و پیروزی بر گروه مشرکان دارد. با توجه به حضور زرتشتیان تا قرن ۴ هجری قمری در کوهستان‌های فارس و کرمان، می‌توان تصور کرد در دوره‌هایی نیز قلعه توسط آنها اداره می‌شده است. در حال حاضر ساکنان قدیمی‌روستاهای اطراف اعتقاد دارند که اسلاف چند نسل پیش آنها پیرو کیش باستانی ایرانیان بوده‌اند.

معمولا با شنیدن قلاع اسماعیلی، نام قلعه‌الموت و دیگر قلاع آنها در قزوین و خراسان به ذهن می‌رسد. قلعه‌کمر نیز در دوره‌هایی – مخصوصا قبل از روی کار آمدن حسن صباح و تشکیل دولت اسماعیلی در مناطق الموت و قهستان– احتمالا مورد استفاده اســماعیلیان نخستین قرار می‌گرفته اســت. حضور اسماعیلیان در مناطق کرمان و شهربابک از آغاز کار ایشان در ایران، شباهت قلعه به قلاع شاخص اسماعیلی، سیستم آبرسانی پیشــرفته و پناهگاه‌های ایجاد شده در کوه، می‌تواند نشانی از حضور آنها در قلعه باشد.

شیعیان اسماعیلی در سراسر ایران ســال‌ها به مبارزه با ستم خلفای عباسی و دولت ترک تبار سلجوقی مشغول بوده‌اند. ■

[امامزاده]

شهادت در آتش

سفر به نیشابور و گزارشی از امامزاده محمد محروق

محمدمهدی بهمنی

محمدبن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) را آتش کینه بدخواهانش محروق کرد. محمد- نبیره امام زین‌العابدین (ع) - را نیرنگ مامون به خراسان کشاند. مامون که انگار در از بین بردن مخالفانش فقط از یک حربه استفاده می‌کرد، دستور داد تا محمد را مسموم و محروق کنند. چند ماه بعد، محمد سوزانده شده، از یک زائر ویژه داشت؛ زائری که راه درازی را تا خراسان آمده بود؛ «علی بن موسی الرضا (ع)» بر مزار محمد فاتحه خوانده بود و رفته بود تا اندکی بعد مانند او مسموم و شهید شود. ظاهرا آتش کینه بنی عباس خاموشی نداشت و بنی هاشم را یکی یکی می‌سوزاند.

عکس: حامد خورشیدی

زیر سقف نیلوفری
هنرمند ایرانی بنا را چنان با هنرش رنگارنگ کرده است که با اولین نگاه به چشم می‌آید. آغوش باز مقبره امامزاده محروق در نیشابور پر است از جلوه های متنوع معماری ایرانی؛ از کاشی‌کاری‌های شاهکار و گره چینی‌های منظم کنار هم نشسته تا گنبدانی که از گنبد آسمان الهام گرفته‌اند /عکس:محمدمهدی بهمنی

ضریح
پیرمرد خراسانی با دستار سفید و قلب پر از نیازش دست را بر گوی و ماسورها و نگاهش را بر مزار محمد محروق گره زده است، باشد تا او میان پیرمرد و خدایش پا در میانی کند. ضریح های نقره ای قلمزده ایی که امروز حریم بزرگان دینی ما ایرانی‌ها را نگه داشته اند، راه درازی را تا اینجا آمده اند. متقدمان این ضریح‌ها، صندوق‌های چوبی و فولادی اند. در طول تاریخ حتی نمونه‌هایی از کاشی هم وجودداشته‌است /عکس:محمدمهدی بهمنی



«و از مفاخر نیشابور دیگر آن است که حضرت سلطان صلوه‌الله و سلامه علی رسول‌الله و علی ائمه المعصومین و سلم روزی فرمودند... مخدوم ما اینجا مدفون است، به زیارت ایشان رویم و به روضه سلطان محمد محروق در تلاجرد تشریف آوردند و آن روضه مقدس را زیارت فرمودند و حال آنک سلطان محمد محروق در مرتبه نسب با والد حضره سلطان صلوه الله... مساوات دارند.» این روایت حاکم ابو عبدالله نیشابوری است از آن روزی که علی بن موسی‌الرضا(ع) به زیارت محمد بن حسین رفت. محمد محروق را چند ماهی زودتر از زائر ویژه‌اش به نیشابور آورده و برای همیشه در این دیار ماندگار شده بود.

ردپای امام

سواری کرایه‌ای یکی‌یکی میدان‌ها و ساختمان‌های شهر را جا می‌گذارد تا برسد به حومه شهر. شهر تقریبا تمام می‌شود و بلوار جمهوری تقریبا شروع. کمی جلوتر بلوار دو شاخه می‌شود و ماشین سواری ما را به سمت راست می‌برد تا وارد بلوار خیام شویم. راننده با دست به این طرف اشاره می کند و توضیح می‌دهد که اینجا مجتمع کاخ‌های طاهریان بوده، آن‌طرف قبرستان قدیمی شهر است و آن یکی طرف خود شهر باستانی نیشابور قرار دارد. این یعنی ما تازه به شهر وارد شده‌ایم؛ به ابرشهر تاریخی نیشابور.

... ماشین سواری‌سروته می‌شود و به اتفاق راننده‌اش می‌رود تا از «ام البلاد خراسان» خارج شود و من می‌مانم و یک محوطه سرسبز پر از درختان قد بلند و صدای شرشری که از حوض آب میان سرسبزی بلند می‌شود. درست در وسط حلقه درختان بلند قد، بنای آرامگاه مزین به کاشی‌های رنگارنگ امامزاده جا گرفته است. دار و درخت‌های پر از سر و صدای پرندگان، جنب و جوش بچه مدرسه‌ای‌هایی که همدیگر را دنبال می کنند و جمع‌هایی که با زیراندازها و اسباب و اثاثیه‌شان قسمت‌های سایه‌دار محوطه را تصاحب کرده‌اند، اینجا را شبیه یک تفرجگاه کرده است؛ آرامگاهی به سبک و سنت بسیاری از مجموعه آرامگاه‌های ایرانی. اجداد مسلمان ما ایرانی‌ها معمولا مزار بزرگانشان را طوری می‌ساختند که یادآور همان بهشتی باشد که متوفی در آرزوی آن بوده است و اینجا باید از نظر بانیانش شبیه آنجایی باشد که امامزاده سوخته راهی‌اش شده است.

سلطان محمد محروق در محوطه آرامگاهش، یک حرم، مسجد، چند غرفه، گنبد و ایوانی از کاشی و یک ردپای سنگی دارد. باغبانی که در مسیرم با بیلچه‌اش مشغول رسیدگی به گل و سبزه‌های باغچه است، به فهرست من، یک آشپزخانه، کشتارگاه، چند سوئیت و یک صندوقچه چوبی را هم اضافه می کند.

باغبان می گوید: «تا سال ۷۷ این صندوق روی قبر بود. ضریح که عوض شد، صندوقچه را هم از روی قبر برداشتند. سال ۸۷ بچه‌های میراث فرهنگی آمدند و صندوقچه را از انبار درآوردند و گذاشتند وسط محوطه». «بچه‌های میراث فرهنگی» صندوقچه چوبی را داخل یک ویترین، نزدیک حوض مستطیل جلوی امامزاده جاسازی کرده‌اند.

نقش و نگارهای ظریف و پیچان، تمام سطح صندوق را گرفته‌اند. هر چند قسمتی از کتیبه‌های خوش‌خط، اسم و رسم سازنده و تاریخ ساخت صندوقچه از بین رفته اما صندوق چوبی هنوز زیبایی‌های زیادی برای نمایش دارد. از باغبان سراغ ضریح چوبی نفیسی را می گیرم که سال‌ها پیش، از تولیت «شاهزاده حسین» قزوین عاریت گرفته شده و بر مزار محمد محروق قرار گرفته است. باغبان هم تعریف می کند که ضریح عاریتی سال‌ها جلدی بوده است برای صندوق چوبی پر نقش و نگار و همان سال ۱۳۷۷ که ضریح نو از راه می‌رسد، با تمام شبکه‌بندی‌های هندسی، سقف فلزی و طول زیادش روانه انباری امامزاده می‌شود. راجع به نفاست ضریح عاریتی این طرف و آن طرف حرف و حدیث‌های زیادی زده‌اند اما باغبان نظر دیگری دارد؛ «اون اگه با ارزش بود میراث فرهنگی نمی گذاشت تو انباری امامزاده بمونه!».

از صندقچه چوبی دل می‌کنم. روی تمام سطح دیوارهای فیروزه‌ای بنا، الله‌های آجری به چشم می‌خورند. بر دیوارهای منقوش به نام و یاد الله دو گنبد سوارند؛ یکی آجری و ساده و کوتاه و دیگری فیروزه‌ای و پر نقش و نگار و بلند بالا. زیر گنبد کبود، ضریح محمد محروق قرار دارد. داخل نمازخانه‌ها و حرم برخلاف نمای انباشته از تزئینات بیرون، ساده و لخت است. دیوارها از کف به بلندی یک قد آدم بلند قد، کاشی و باقی هرچه مانده با گچ سفید شده است. خادمی که لباس خاکستری راسته به تن دارد، با چوبدستی پِردارش به کاشی‌ها اشاره می کند و اسم

بر دیوارهای منقوش به نام و یاد الله دوگنبد سوارند؛ یکی آجری، ساده و کوتاه و دیگری فیروزه‌ای، پر نقش و نگار وبلندبالا. زیر گنبد کبود، ضریح محمد محروق قراردارد



گورستان بزرگان

محدوده سرسبزی که مردم نیشابور به نام «خیام» می شناسندش، بخش ناچیزی است از قبرستان بزرگ حیره. قبرستانی که ۲۸۰۰ دانشمند و بسیاری نام‌های بزرگ در آن آرام گرفته اند. قبرستان بزرگ شهر هم از حمله مغولان در امان نماند حالا محمد محروق، ابراهیم بن احمد بن موسی و خیام از تک و توک نام‌هایی باشند که نشانی از آنها در حیره بزرگ باقی مانده است /عکس: جاسم غضبانپور



< اللههای فیروزه‌ای

به جز ایوان شمالی بنا، باقی اضلاع و دیواره های بنا را الله‌های فیروزه‌ای پر کرده اند. الله‌های آغشته به رنگ فیروزه ای به سادگی هرچه تمام‌تر به سبک خط بنایی دیوارها را نقش‌اندازی کرده‌اند. الله‌ها چنان علاقه مند به تکثیرند که اگر معمار بنا آنها را با حاشیه‌های آجری قاب نمی‌کرد، چه بسا تا به حال تمام بنا را پر کرده بودند

عکس:حامدخورشیدی

روایت است که امامزاده محروق شش ماه تا یک سال جلوتر از امام رضا(ع) تشریف آوردند نیشابور. به درخواست مردم نیشابور از مدینه به اینجا آمدند. درس دینی به مردم می‌دادند و تبلیغ دین می کردند

و رقمی را نشانه می گیرد؛ «اینها امضای کاشیکارهای حرمند. از روی این امضاها می‌شد فهمید که هر اوســتا بنایی چقدر کار کرده و دستمزدش چقدر می‌شده». کاشی‌های رقم‌دار تا امروز ۳۰۰ سالی عمر با عزت کرده‌اند. کاشی‌های کبود، دو ردپای مانده بر سنگ ســیاه را قاب کرده‌اند. پیرمرد دستار به سری که دارد برای نماز آماده می‌شود، می گوید «این جاپا، درست مثل جاپای قدمگاهه، فقط یه خرده کوچیک‌تره». جاپای مانده بر سنگ، رد قدم‌های علی‌بن موسی‌الرضا(ع) باشد یا نباشد، آدم را یاد روایت حاکم نیشابوری و زیارت امام‌رضا(ع) می‌اندازد. فکر اینکه روزی امام هشتم شیعیان اینجا به نماز ایســتاده و بر مزار محمد سوخته، فاتحه خوانده است، فضای حرم را سنگین می کند. لابد در بخشی از راهمان افتخار این را داشته‌ایم تا با امام هشتم شیعیان هم‌مسیر شویم و چه بسا قدمی را هم جای پای علی بن موسی الرضا(ع) گذاشته باشیم.

هم سوخته شمع جان....

داســتان‌های عامیانه درباره قتل امامزاده محروق شنیدنی‌است. بعضی‌هایشان اینطور روایــت می کنند که محمد محروق جانش را بر ســر یک عشــق زمینی گذاشــت. آن «بعضی‌ها» داســتان شــهادت محمد محروق را این‌طور تعریف می کنند که «محمد بن حسین بن زید، عاشق یکی از دختران بنی امیه می‌شود. دختر که به صف دوســتداران اهل بیت(ع) در می‌آید، خاندان بنی امیه خشمگین می‌شود و معترض خلیفه. خلیفه وقت هم فرمان قتل محمد را به یزیدبن‌ملهب، حاکم خراسان می‌دهد. یزید هم محمد را مسموم می کند و سپس می‌سوزاند». نیشابوری‌های سن و سال دار چاهی را در محدوده امامزاده به‌خاطر می‌آورند به‌نام چاه مراد؛ چاهی که مردم اعتقاد داشتند همسر امامزاده محروق از ترس جانش به آن پناه برده و همان‌جا از نظرها پنهان شده است. تا همین اواخر که هنوز چاه را نپوشانده بودند، دختران دم بخت از چاه مراد می‌خواستند اما بعد از پوشاندن چاه، کم‌کم همه چیز از یادها رفت.

پیرمردی که کنج حرم نشســته و دعا می‌خواند معتقد اســت که «ایشون به خوانخواهی امام رضا(ع) اومدند اینجا». اما احمد جوریان که ظاهرا مسؤولیتی در تولیت حرم دارد، وسط حرف پیرمرد می‌پرد و اشتباهش را اصلاح می کند؛ «روایت است که امامزاده محروق شش ماه تا یک سال جلوتر از امام رضا(ع) تشریف آوردند نیشابور. به درخواست مردم نیشابور از مدینه به اینجا آمدند. درس دینی به مردم می‌دادند و تبلیغ دین می کردند». پیرمرد سر تکان می‌دهد و دوباره مشغول کتاب دعایش می‌شود. پیگیر صحت و سقم داستان که می‌شــوم، خادم نشانی کتاب نیشابور شهر فیروزه را می‌دهد. فریدون گرایلی در کتابش آورده که محمد محروق قربانی یک شورش نافرجام شده است؛ شورشی که ابوالسرایا –از جمله جنگاوران سپاه مامون– باعث و بانی‌اش بوده است. ابوالسرایای سرکش به‌بهانه نرسیدن مواجب سپاه، یاغی شده و کوفه، مدائن و واسط را تصرف می کند ولی از آنجا که توجیهی برای تصاحب خلافت ندارد، محمد بن حسین بن زید را خلیفه می‌خواند و خود را سپهسالار سپاه. اما ابوالسرایا در کارزارهای بعدی مغلوب لشکریان مامون می‌شود و به دستور حسن بن سهل دو شقه‌اش می کنند. امامزاده کم سن و سال را هم راهی خراسان می‌شود و ساکن نیشابور. مامون حیله‌گر به ظاهر با او مدارا می کند اما ظاهرسازی‌های او ۴۰ روز بیشتر دوام نمی‌آورد و بالاخره حاکم نیشابور دستور می‌گیرد محمد را مسموم کند و بسوزاند. به ادعای حاکم نیشابوری، جسد محمد سوخته را در قبرستان تلاگرد دفن کردند.

در این میان تابلوی راهنمای امامزاده هــم روایت خودش را تعریف می کند؛ «جناب محمد فرزند زید فرزند امام زین‌العابدین(ع) مانند دیگر فرزندان بنی‌هاشم در دوران خلافت مامون عباســی الزاما به ایران آمدند، در نیشابور توقف و علیه حکومت قیام کردند. تا اینکه به دســت حاکم شــهر مقتول و بــه منظور عبرت پیروانش مانند جدش زید و عمش، یحیی سوزانده شدند.»

احمد جوریان خادم می گوید « باغی که الان شما می‌بینید، زمانی قبرستانی بوده، به اسم قبرستان حیره نیشابور. اما ۳۰۰–۲۰۰، سال است که اینجا دفن کردن ممنوع شده». محمد محروق در واقع از معدود سرشناسان این گورستان است که هنوز نشانی از آرامگاهش وجود دارد.

بانیان حرم

هرکس که بر در ایــن درگاه پا می‌گذارد چیزی طلب می‌کنــد؛ یکی فرزند، یکی ســلامت، یکی مکنت و یکی هم دولت. گلدسته خانم با اســم و چادر قشنگش کنج ایوان رعنای امامزاده کز کرده است. چادر به جز بینی سرخ شده‌اش، تقریبا تمام صورت را پوشانده. صدایی که از پشت چادر می‌آید، می گوید: «۱۸–۱۷ساله نیشابور می‌شینیم اما خودمان مال کاشمریم. هر وقت دلم می‌گیره، دست بچه‌ها رو می گیرم می‌یام اینجا. آخر ما هــم مثل آقا اینجا غریبیــم. از امامزاده هیچی نمی‌خوام. همین که دلم واشه خیلییه». درست بالای ســر گلدسته خانم، میان خطوط کتیبه کاشی‌کاری شــده، بعد از یاد نام شاه طهماســب به عنوان سازنده ایوان، از خدا برای او حکومت پاینده طلب کرده‌اند:

خدایا تو این شاه درویش دوست



که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار
به توفیق و طاعت دلش زنده دار

در نواری دیگر، کاشی‌ها بانی بنای اصلی حرم را این‌طور معرفی می کنند: «البانی هذه العماره و نقابت پناه امیر کمال‌الدین شاه میر حسین الساعی محمد یوسف». این امیر کمال‌الدین همعصر است با سلطان حسین بایقرای تیموری. کتیبه‌های ایوان حتی توضیح تعمیرات حرم را هم در خود دارند؛ مثل کتیبه‌ای که در شرح مرمت بنای امامزاده توسط شاه سلطان حسین صفوی است:

یافت توفیق از خداوند جهان آن خیرخواه
کرد تعمیر زیارت را برای مومنان

ظاهرا اولین بنای امامزاده در عهد سلجوقیان برپا می‌شود اما مغولانی که به ام‌البلاد نیشابور سرازیر شدند، نه به ساکنان شهر رحم کردند و نه به ابنیه‌اش. مهاجمان چشم بادامی پس از پایان کشتار جانداران شهر به نیشابور آب بسته‌اند تا هرچه در شهر است با خاک یکسان شود و از آن جمله بود حرم امامزاده محروق. حرم بعدی را تیموریان برای امامزاده ساخته‌اند و زحمت کاشی کاری‌اش را هم هنرمندان صفوی کشیده‌اند تا ایوان و گنبد بلندبالای حرم پر شود از کاشی‌های خوش‌تراش صفوی.

شاهان و متمولان بعدی هم هر کدام به اندازه بضاعت و البته ارادتشان چیزی وقف امامزاده کرده و دستی بر سر و روی بنا کشیده‌اند. آخرین خیری که بانی ساخت و سازی در حرم بوده، خلیل بهمن کویتی است. مصطفی قربانی که سالیان سال است به امامزاده خدمت می کند، می گوید خلیل بهمن همین سال گذشته بعد از برآورده شدن نذر و نیازش سقاخانه حرم را ساخته است.

قربانی در ادامه اضافه می کند که «هر سال ما یه معجزه از آقا دیدیم. آخریش یه کویتی بود. دور از جون شما، سرطان داشت. همه کشورها برای درمان رفته بود اما نتیجه نگرفته بود، انگار از همون اول باید می‌اومد اینجا». خادم باسابقه مدعی است که «زوار کشورهای عربی علاقه زیادی به امامزاده دارند. ایران که می‌یان اول میرن حرم امام‌رضا(ع)، بعد می‌یان اینجا. بیشتر زوار از کویت و عربستان می‌یان. نتیجه هم زیاد می گیرن». با گشت کوچکی که توی حرم زده‌ام ادعای قربانی برایم ثابت شده است. اینجا هر کس به زبانی حرف می‌زند. حتی ایرانی‌های اینجا هم یک ساک دستشان هست و قیافه پرسشگر مسافران را دارند. راست می گفت گلدسته خانم، انگار دل غریبه‌ها اینجا آرام می گیرد. این را من هم احساس کرده‌ام.

بهشت کاشی
ایوان امامزاده چشمه‌ای است از بهشت های ایرانی. سراغ این بهشت‌ها را می توانید در باغ‌های ایرانی و نقاشی‌های ظریف و طناز ایرانی بگیرید. آنجا که آب پاکی و روشنایی را به باغ‌های سرسبز آورده و آنجا که نقاش ایرانی در صفحه کاغذی‌اش راه را بر تیرگی‌ها بسته است. از کجا معلوم که اگر قسمت شود همه اینها را در بهشت آن‌دنیایی نبینیم... /عکس: محمدمهدی بهمنی

سند مکتوب
ایوان شمالی امامزاده معتبر ترین سند مکتوب درباره تاریخ بناست. به جز آیات قران و روایات ائمه معصوم(ع) که متن معمول کتیببه های ابنیه دینی است، می‌شود داستان ساخت و سازهای مقبره، بانیان امامزاده و موقوفات آن را در میان نوارهای باریک کاشی خواند. کافیست با چشم خطوط سفید را میان شلوغی گل‌و‌بته‌ها دنبال کنید که جوینده یابنده است /عکس: حسین کریم‌زاده

دروازه علم
نام علی(ع) بر درهای حرم، آدم را ناخودآگاه یاد حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» می اندازد از پیامبر اعظم(ص) مسلمین. حتی درهای ورودی حرم هم سهمی از هنر هنرمندان مجموعه برده اند. علی(ع) روی درهای حرم به سبک همان الله های روی دیوار نقر شده‌است /عکس: محمدمهدی بهمنی



همسایگان مقرب

امامزاده محمد محروق تنها امامزاده این باغ نیست. زائران این باغ در همسایگی دیوار به دیوار امامزاده به زیارت مرد حق دیگری هم می‌روند. این همسایه مقرب نامش ابراهیم است و از نوادگان امام‌موسی‌بن جعفر(ع). در کتاب‌های تاریخی و مذهبی چندان یادی از این امامزاده نشده است. گویا توجه همه به محمد محروق بوده است؛ به حرم بزرگ‌تر و گنبد بلندتر و چشم‌گیرتر. حرم امامزاده ابراهیم چنان درگیر روضه امامزاده محمد است که نوعی ورودی برای حرم او یا قسمتی از متعلقات مقبره‌اش به نظر می‌رسد.

آنهایی که قبل از سال ۱۳۴۲ گذرشان به باغ سرسبز تلاجرد افتاده است، درست در قرینه حرم امامزاده ابراهیم، مقبره‌ای را به یاد می‌آورند که متصل به دیوار بنای امامزاده محروق بود. این آرامگاه به حکیم ابوالفتح، عمربن ابراهیم خیام نیشابوری تعلق داشت؛ حکیمی که منجم، ریاضی‌دان، فیلسوف و البته شاعر بود. حالا سال‌هاست که آن حکیم همه کاره ترک همسایگی امامزاده را کرده و اندکی دورتر از بارگاه محمد محروق، جایی در شمال باغ صاحب آرامگاه آبرومندی شده؛ آرامگاهی که حاصل ذوق و قریحه معمارانه هوشنگ سیحون است.

محمد محروق البته همسایگان زیادی از مشاهیر نیشابور دارد؛ از حاج‌محمدمهدی‌خان اعتماد الایام و برادرش گرفته تا پسران باباخان که هرچند اسمشان ما را یاد کسانی می‌اندازد اما در عصر خودشان بروبیایی داشته‌اند. در واقع این آرزوی هر مومنی است که در چنین بهشتی محمد سوخته دل را همراهی کند؛ بهشتی با درخت‌های سر به آسمان گذاشته که مدام صدای نرم و گوشنواز آب حوض‌هایش در گوش روان است و دیوارهایی با پوشش کاشی‌های خیال‌انگیز دارد ■

اولین بنای امامزاده را سلجوقیان برپا کردند اما مغولانی که به ام‌البلاد نیشابور سرازیر شدند، نه به ساکنان شهر رحم کردند و نه به ابنیه. مهاجمان چشم بادامی پس از پایان کشتار جانداران به نیشابور آب بستند تا شهر با خاک یکسان شود



[مردم‌شناسی]

زنگ کاروان بانگ ساربان

یک روز زندگی با شترداران ترکمن

جمال توماج و علی نصیبی / عکس: حامد خورشیدی

نگهبان گله

زیر آسمان وسیع و دشت پهناور، شتربان، سوار یکی از شتران، آن‌ها را به سمت چراگاهشان هدایت می‌کند و مراقب است که هیچ‌کدامشان از گله دور نیفتند؛ این کاری است که ترکمن‌های این منطقه از استان گلستان سال‌هاست که آبا و اجدادی انجام می‌دهند



صحرانوردان ترکمن

گزارش اختصاصی «سرزمین‌من» از شترداری در ترکمن‌صحرا

به ترکمن صحرا که می‌رسی، دشت‌های وسیع و آسمانش به استقبالت می‌آیند. نسیم صبحگاهش در آغوشت می‌گیرد و تو را به مهمانی قومی می‌برد که سال‌ها دل در گرو کوچ داشته‌اند و امروز بند زمینند و مقیم و یکجانشین. آنها اما هنوز خاطرات آن روزها را از یاد نبرده‌اند. یادگاری گرانبها از آن خاطرات با خود نگه داشـــته‌اند. روزگاری نه چندان دور، ترکمن‌ها آلاچیق و اسباب زندگی‌شـــان را بار شتر می‌کردند؛ حیوانی که به خاطر خیر و برکتش آن را بزرگ و عزیز می‌دانند. شتر یک کوهانه ترکمن صحرا به خاطر شـــیردهی‌اش معروف اســـت و شـــیر شتر و به قول ترکمن‌ها «دیه چال» که سرشـــار از آهن و کلسیم است، هنوز از نوشیدنی‌های محبوب این قوم محسوب می‌شود. این یادگار دوره کوچ، عروسان قرمز پوش ترکمن را به خانه بخت برده است و مادران ترکمن برای گرامی داشـــتنش، نقش او را بر بافته‌هایشان بافته‌اند. شتر برای ترکمن‌ها پیام‌آور برکت و طاقت است. آنها هنوز از این یادگار به خوبی مراقبت می‌کنند و در مناطقی چون گمیشان، بندر ترکمن، آق‌قلا، گنبد و مراوه تپه به پرورش آنها مشغولند.


تا دوردست شـــترهایی را می‌بینیم که در سراسر دشـــت در حال چرا هستند. شتربانان ما را از دور می‌بینند و دســـت تکان می‌دهند. اینجا نزدیک مرز ترکمنستان در استان گلستان است و ساربان‌های شتر اهل روستای «قرنجیک پور امان» هستند؛ یعنی همان روستایی که صبح مهمانشان بودیم.

صبح زود که به روستای قرنجیک پور امان در ۲۰کیلومتری شمال گرگان رسیدیم، نمی‌دانستیم که برای دیدن گله‌های شتر هنوز باید یک‌ساعت و نیم دیگر به سمت مرز برویم. همان‌جا صبحانه را مهمان کریم بردی بزونه- عضو شورای روستا- شـــدیم. قدم به خانه‌شان که گذاشـــتیم، به رسم مهمان‌نوازی برایمان ســـفره‌ای پهن کرده و بســـاط چای را با نان محلی و پنیر به راه کردند. چای را که خوردیم سوار موتورش شدیم و آمدیم به طرف اینجا؛ یعنی چراگاه گله‌اش. کریم تابستان‌ها شترها را در طویله‌ای که در خانه‌اش (در روستا) دارد، نگه می‌دارد اما این روزها که نزدیک زمســـتان است، شترهایش را به شتربانی سپرده تا آنها را برای چرا به دشتی دورتر از روستا ببرد.

با کریم به طرف کومه‌ای می‌رویم که وسط صحرا برپا شده است و در کنار کومه دو اتاق کوچک از سنگ و سیمان. کریم موتور را پارک می‌کند و به طرف کومه می‌رود. بانوی ترکمنی از کومه بیرون می‌آید و با ما احوالپرســـی می‌کند. کریم گرم جواب می‌دهد و ما را به داخل کومه دعـــوت می‌کند. داخل کومه را برانداز می‌کنیم؛ اینجا همـــه جور امکانات یک زندگی عادی را می‌شـــود دید؛ همان‌هایی که در آپارتمانی در یک شـــهر وجود دارد؛ اجـــاق گاز و بخاری و.... تعجب می‌کنیم و کریم از نگاهمان می‌فهمد که باید توضیح بدهد. می‌خندد و به طرف قوری چای که روی بخاری نفتی گوشه کومه است، می‌رود؛ «اجداد ما ترکمن‌ها در قدیم کوچ‌نشین بودند و آلاچیق یا به زبان خودمان «اوی» (oy) را بار شترها می‌کردند و با خود این طرف و آن طرف می‌بردند. برای همین هنوز هم وسایل داخل کومه‌هایمان کامل است». آلاچیق ترکمن‌ها در قدیم چوبی بود و سقفی کروی شکل داشـــت که با نمد پوشانده می‌شـــد. در آلاچیق‌های اصلی، دیواره و ســـقف جدا و چوب‌های کمانی شکل ســـقف روی دیواره سوار می‌شدند؛ یعنی همان شکلی که امروز کمابیش دیده می‌شود. اما نوع دیگری که به‌خصوص برای چوپان‌ها برپا کردن و چیدنش راحت‌تر اســـت، همین نوع است که تنها با چوب سقف‌ها و پوشاندن آنها با نمد برپا می‌شود و به آن «گُت تیکمه» (gottikme) می‌گویند. به گفتـــه کریم بردی بزونه، خوبی گت تیکمه این است که چوپان وقتی شب در آن می‌خوابد، همه صداهای اطراف را می‌تواند به راحتی بشنود و اگر خطری متوجه گله شد زود از آن باخبر شود.

جوان شتربانی وارد آلاچیق می‌شود، خود را رشید معرفی می‌کند و می‌گوید که از نوجوانی شترداری کرده است. از چهره سوخته‌اش می‌توان فهمید که سال‌های زیادی زیر آفتاب به این کار مشغول است. از صدای دورگه‌اش تشخیص می‌دهیم که شترها را او هی می‌کند. وقتی از کریم درباره شترها می‌پرسیم، با احترام از آنها یاد می‌کند؛ «همه زندگی و دار و ندار ما هستند». بانوی ترکمنی که داخل کومه است، همسر بایجان، شتردار میانسالی است که تازه وارد کومه می‌شود. بایجان که گوش‌هایش را سرما زده است، چشـــمان ریز ترکمنی‌اش را به ما می‌دوزد و با دست سردش، دست ما را گرم می‌فشارد و احوالپرسی می‌کند. همسر بایجان بساط چای را آماده می‌کند و دوباره دور سفره می‌نشینیم.

زبان ساربان

کریم جوان خوش مشربی است. در حالی که چایش را داغ داغ سر می‌کشد، از ترکمن‌ها می‌گوید و از اینکه از قدیم ترکمن‌ها به این پیشـــه مشغول بوده‌اند.

هی‌هی شتربان

بایجان کمی کلافه است، او هر روز روی اسبش در صحرا و زیر آفتاب شترها را هی می‌کند تا به جای پر آب و علفی هدایتشان کند. البته شترها همیشه حرف‌شنو نیستند، گاهی چموشی می‌کنند و به هی‌هی‌اش توجه‌ای نمی‌کنند

ساربان‌های ترکمن برای شتر ارزش زیادی قائل‌اند و با احترام از آنها یاد می‌کنند. کریم بردی بزونه که یکی از شترداران قدیمی منطقه است می‌گوید: «شترها همه زندگی و دار و ندار ما هستند»



سایه و چای و رخوت

زیر سایه کومه ترکمنی، وسط ظهر آرمیدن و چای خوردن یادگار سال‌های دوری است که ترکمن‌های کوچ‌نشین در دشت‌ها، گله‌های بزرگ شتر را نگهبانی می‌کردند. رخوت ظهر را چایی که بانوی ترکمن دم می‌کند از تن مردان شتربان می‌زداید

در زبان ترکمنی بچه شتر یک ساله را «کؤشِک» می‌نامند. کریم می‌گوید پدرش در بچگی او را با این لفظ صدا می‌زده، این نام برای صدا کردن پسر بچه‌ها جهت ابراز علاقه به کار می‌رود

ترکمن‌ها دامدار بودند و برای رسیدن به مراتع خوب باید از دشت‌ها و صحراهایی که در آسـیای میانه وجود دارد عبور می کردند. وجود شتر برای آنها برای طی کردن این راه سخت نعمتی بزرگ بوده است. به خاطر همین خیر و برکتی که شتر برای ترکمن‌ها داشته است و استفاده‌هایی که به این قوم می‌رسانده، آنها را عزیز می‌دانند؛ شترها پیام‌آور نیکی و طاقتند برای این قوم.

با کریم، رشـید و بایجان بعد از خوردن چای بیرون می‌رویم. تا چشـم کار می کند دشت است و شـترهای پراکنده در آن و بوته‌هایی که روییده‌اند. رشید به بوته‌ها اشاره می کند و می گوید اینها بوته‌های گز است و غذای شترهاست. علاوه بر آن، شـترها از بوته‌هـا و درختچه‌های صحرایـی و کویری و حتی از بوته‌های شـور و خاردار هم تغذیه می کنند. شـترها با ولع مشـغول خوردنند. خورشید وسط آسمان است. دوری در میان گله می‌زنیم. به نظر من همه شترها یک شکلند اما بایجان یک به یک می‌داند که کدام شتر مال کیست.

به شترها که نزدیک می‌شـویم، صدای عجیبی از خودشان درمی‌آورند و ما می‌ترسیم به آنها دست بزنیم. رشید می گوید احساس غریبی کرده‌اند. به بچه شتری نزدیک می‌شـود و موهایش را نوازش می کند و زیر لب می گوید: «هی کؤشِک ناحیل سِـن». معنی‌اش را که می‌پرسـم می‌خندد و می گوید: «گفتم بچه شتر، چطوری؟». بایجان که گفت‌وگوی ما را می‌شنود توضیح می‌دهد که ترکمن‌ها نام‌های مختلفی برای شتر در سنین مختلف دارند و این شاید به خاطر اهمیتی باشد که این حیوان در زندگی ترکمن‌ها داشـته است. «دیه» (diye) نامی است عمومی که به شترها داده می‌شود و در شـهر و روستا شتر را به این اسم می‌شناسند اما اسامی دیگر را شاید شهرنشـین‌ها ندانند. در زبان ترکمنی بچه شتر یک ساله را «کؤشِـک» (koshek) می‌نامند. کریم یادش می‌آید که پدرش در بچگی همیشه او را با این لفظ صدا می‌زده، این نام برای صدا کردن پسـر بچه‌ها جهت ابراز علاقه به کار می‌رود. شتر در این سن ضعیف است و از شیر مادر تغذیه می کند. شـتر کمی که بزرگ‌تر شد «اؤشِک» (oshek) نامیده می‌شود؛ کمی قد می کشد و کرک‌های روی بدنش شروع به ریختن می کنند و موهایش رشد می کنند، از شـیر مادر بریده می‌شود و شروع به چریدن می کند. شتر چهارسـاله «دِوِج» (dewej) نام دارد. کرک‌های دوج کاملا ریخته است و کم کم به سن بلوغش که پنج سالگی است نزدیک می‌شود. شترها را تا قبل از پنج سالگی به هیچ وجه ذبح نمی کنند. همین‌طور که در میان گله قدم می‌زدیم شتر سفیدی نظرمان را جلب کرد. بسیار زیبا و متین مشغول چریدن بود. کریم می گوید این «آق مایا» اسـت. در زبان ترکمنی به شـتر ماده «مایا» (māyā) می گویند و نماد زیبایی و رعنایی است. ترکمن‌ها برای ابراز علاقه به دخترشان، او را هم با اسم «مایا» صدا می‌زنند و گاه اگر اسـم دختری را ندانند او را با این اسم مورد خطاب قرار می‌دهند. علاوه بر این، مایا اسمی است که روی دختران گذاشته می‌شود. شتر نر که «اِنِر» (iner) نام دارد نماد شجاعت و قدرت است. از این نام برای خطاب کردن نوجوانان و جوانان استفاده می‌شود. کریم به شتری در



بانوی کومه

بانوی مهمان‌نواز ترکمن برای بدرقه ما از کومه بیرون می‌آید. سفره آن‌ها همیشه پهن است و آماده پذیرایی. زن ترکمن دوش به دوش مردش به صحرا آمده تا با زمزمه گرمش شتران را به شیر دادن دعوت کند و شیرشان را بدوشد. او زمزمه‌های زیادی برای شتران خوانده است



پرواز بر فراز شترها

پرندگان دم غروب به پرواز در می‌آیند و سکوت دشت را به هم می‌زنند. وقت چرای شترها کم‌کم به پایان می‌رسد و باید به جایگاه خود برگردند. اما بعضی از این شترها هنوز هم گرسنه‌اند و زمین را به دنبال غذا پوزه می‌کشند



پایان چرا

غروب که می‌شود، شتربان خسته از کار روزانه‌اش، کنار آتشی که از بوته‌های صحرا برپا کرده می‌نشیند تا کمی خستگی در کند و به نوای شب که آهسته می‌آید گوش می‌سپارد. شترها آماده بازگشت‌اند و کار امروز به پایان رسیده است



دوغ شتر
بانوی ترکمن شیر شتران را دوشیده است و یکی از اهالی هم برای ما در لیوانی دوغ تازه شتر می‌ریزد، دوغی که از شیر تازه‌دوشیده این حیوان درست شده و مزه غروب را ترش‌می‌کند

قبل از دوشیدن شیر این حیوان، بچه شتر شروع به خوردن شیر مادر می کند. بعد زنی با سطل آویزان از دوشش برای دوشیدن شیر شروع به نوازش جانور می کند. زن برایش آواز می خواند؛ آوازی که مانند یک لالایی تکرار می شود

چند قدمی خودش اشاره می‌کند و می گوید: «این هم «آرناوا» (ārnāwā) است»؛ نامی که ترکمن‌ها برای بزرگ‌ترین شتر گله به کار می‌برند.

دوغ ترکمن

پس از کمی گشت و گذار دوباره به کومه برمی‌گردیم. نزدیک اتاقک‌های سیمانی متوجه می‌شویم که از این اتاقک‌ها، هم برای اقامتگاه زمستانی استفاده می‌شود و هم برای ذخیره آب؛ چرا که تعدادی بشکه داخل اتاقک‌ها وجود دارد. آب را با تانکر و ماشین به اینجا می‌رسانند و مانند قدیم برای تامین آب مشکلی پیش نمی‌آید. اگر هم کسی اینجا بیمار شود، با وسایل جدید ارتباطی‌ای که وجود دارد، مشکلی از نظر انتقالش به روستا و مداوا پیش نمی‌آید. اما کوچ‌نشینان ترکمن در گذشته با مشکلات بیشتری مواجه بوده‌اند و بر اساس آن مشکلات، طبیعت اطراف خود را هم به خوبی می‌شناخته‌اند و اگر کسی در صحرا بیمار می‌شده، با خواص گیاهان دارویی آشنا بوده‌اند.

بایجان – ساربان میانسال – ما را به کومه دعوت می کند. زنش ناهار را آماده کرده و منتظر ماست. چکدِرمه ترکمنی است؛ غذای اصلی ترکمن‌ها؛ چیزی شبیه استامبولی اما چرب‌تر و با گوشت. دور سفره می‌نشینیم و شروع می کنیم به خوردن. رشید از پارچ دوغ برایمان می‌ریزد و می گوید بفرمایید شیر شتر. تعجب می کنیم. مگر با چکدرمه شیر می‌خورند؟ می‌نوشم. کاملا مزه دوغ می‌دهد، آن‌هم دوغ ترش و گازدار. ترکمن‌ها به این نوشیدنی «دیه چال» (diye chāl) می گویند که نوشیدنی محبوب و اصیل خودشان است. سرشار از آهن و کلسیم است و می گویند برای فشار خون بالا خوب است و درمان سل و معده درد است. خاصیت ضد سرطان دارد و محصول ناب شتران این منطقه است. اینجا هر بطر دوغ خانواده دیه چال را ۷۵۰ تومان می‌دهند.

ترکمن‌ها با ترشاندن شیر شتر دوغ درست می کنند چرا که برای اجداد کوچ‌نشین آنها هیچ چیز نمی‌توانست در گرمای سخت و طاقت‌فرسای بیابان بهتر از دوغ شتر باشد. از شیر شتر به‌غیر از دوغ، «آق آران» یا همان کف سرشیر مانندی که هنگام تهیه دوغ شتر روی آن درست می‌شود و از روی آن برداشته می‌شود، سوزمه (sozme) یا همان ماست چکیده، پنیر و کره هم عمل می‌آید که همگی در برنامه غذایی ترکمن‌های صحرانشین جایگاه خاصی دارند.

شگون شتر

بعد از ناهار دوباره با کریم و بایجان به طرف دشت می‌رویم. بایجان از ترکمن‌ها می گوید و از گذشته‌شان و از بزرگ‌ترین اتفاقی که در زندگی یک ترکمن می‌افتد؛ یعنی ازدواج. در قدیم برای ازدواج مراسم مفصلی ترتیب داده می‌شد؛ سه روز و سه شب و گاه بیشتر. عروس قرمزپوش ترکمن را با کجاوه و شتر به خانه بخت می‌بردند و می گفتند: «کجابانی چکماگا آق مایا گَرِگ» (عروس را باید با شتر سفید به خانه بخت برد)؛ ترکمن‌ها بردن عروس را با شتر سفید به خانه بخت، نشان سفیدبختی و خوشبختی می‌دانستند. برای همین است که این شتر میان گله‌داران طرفدار دارد. آق مایا در این مناطق کمتر یافت می‌شود و این روزها شترداران که این نوع شتر را در گله خود دارند، آن را برای عروسی‌ها کرایه می‌دهند.

بایجان سیگاری روشن می کند و به دوردست‌ها خیره می‌شود. سنش بیش از ۴۰ سال به نظر می‌آید و می گوید چهار فرزند دارد. به گفته خودش، پسرانش گاهی به او کمک می کنند اما بایجان دوست ندارد پسرانش به کار او بپردازند. می گوید شترداری سخت است و من دوست دارم پسرانم درس بخوانند و وارد دانشگاه شوند. بایجان معتقد است که این کار آینده خوبی ندارد.

واقعیت این است که در منطقه ترکمن صحرا، این صنعت کهن رو به نابودی است. شترداری در این منطقه هنوز به صورت سنتی انجام می‌شود و از صنایع جدید و تکنولوژی برای تبدیل شیر یا گوشت این حیوان در منطقه خبری نیست. به همین علت جوان‌ترها دیگر کمتر سراغ شترداری می‌روند و خانواده‌ها هم ترجیح می‌دهند به جای داشتن گله‌های بزرگ، تنها برای تامین مایحتاج خود، دو سه نفر شتر در حیاط خود نگه دارند. از میان رفتن این صنعت کهن در میان ترکمن‌ها می‌تواند نسلی از شتران ایران را که شیری هستند و بر خلاف شترهای نقاط دیگر کشور، قابلیت شیردهی فراوانی دارند، در خطر نابودی قرار دهد.

آفتاب کم‌کم غروب می کند. سیگار بایجان تمام شده است و رشید شترها را به طرف کومه هی می کند. همسر بایجان با سطلی بر دوش آماده دوشیدن شیر شترهاست. با آنکه دوشیدن شیر شتر کمی سخت‌تر از حیوانات دیگر است اما این کار همیشه بر عهده زنان بوده است. قبل از دوشیدن، بچه شتر در حالی که طنابی به گردنش آویزان است، شروع به خوردن شیر مادر می کند. در حال خوردن شیر، دو نفر طناب او را می کشند و از مادر جدایش می کنند تا زنی با سطل آویزان از دوشش برای دوشیدن شیر شروع به نوازش جانور کند. زن برایش آواز می‌خواند؛ آوازی که حاوی کلمات معناداری نیست بلکه صداهای زمزمه‌گونه‌ای است که مانند یک لالایی تکرار می‌شود. کریم می گوید: «این کار برای تحریک جانور است تا راحت‌تر شیرش دوشیده شود».

همسر بایجان پشت به غروب آفتاب، سطل شیر در دست به سمت کومه حرکت می کند. کؤشِک – بچه شتر یک‌ساله – حالا بعد از دوشیدن شیر، آزاد شده و به سمت مادر می‌دود. آفتاب آخرین نفس‌هایش را می کشد. رشید و بایجان خسته‌اند، شترها را هی می کنند و شترها هم به سمت کومه‌ای که هیچ حصاری ندارد، حرکت می کنند. اطراف این کومه مکانی است که شتران زانوانشان را برای خوابیدن خم می کنند. شتر مادر بر زمین صحرا زانو می‌زند و کؤشِک هم کنارش به خواب می‌رود ■

[نقش]

باغ گل‌های سنگی

گل، سرو، نیلوفر و نخل: نقش‌های گیاهی تخت جمشید

فاطمه یزدی

نزدیک به ۲۵ قرن پیش سنگ تراشـــان سرزمین پهناور پارسیان تیشـــه به دست گرفتند و از دل سخت سنگ باغی شاعرانه از نقش‌های گیاهی تراشیدند؛ باغی پر از نیلوفر و گل و سرو و نخل؛ باغی با پادشاهان خردمند، مردمانی فرهمند، پر از صدای سم اسب‌های تنومند، غرش شیران قدرتمند و نعره گاوهای نیرومند؛ باغی در دامنه کوه رحمت؛ به نام تخت جمشید. پایتخت آیینی هخامنشان سرشار از راز و رمز و نماد و نشانه است. هخامنشـــیان از خاطره سبز ایرانیان و از میان هزاران گونه رستنی آنچه خوشایندشان بود، برگزیدند و بر در و دیوار تخت جمشید نشاندند. آزادگی و همیشه سبزی را از سرو و نخل، پاکی و نوزایی را از نیلوفر و برکت و زیبایی را از گل وام گرفتند و تخت جمشید را از خاطره و بوی این گیاهان سرشار کردند تا این بوستان بی‌برگ نماند و سرسبزی در آن جاودان شود. نقش‌های گیاهی تخت جمشید، هم زینتی است و هم نمادین: نقش‌هایی که ایرانیان در طول تاریخ دراز خود آنها را از دست نداده و از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر دست به دست کرده و به روزگار ما رسانیده‌اند؛ نقش‌هایی که هنوز هر روز بسیاری از آنها را زنده و زایا و نه فقط در تخت جمشید که بر در و دیوار بیشتر شهرهای ایران می‌بینیم.

عکس: همایون امیریگانه





شاخه برکت

نشان صلح بود و عرفان، حاصلخیزی می‌آورد، مظهر عشق بود و پویایی در پی داشت و هر که آن را در دست می‌گرفت از برکات آن بهره‌مند می‌شد. هنرمندان هخامنشی و ساسانی هر جا می‌توانستند، غنچه‌های نیلوفر را بر دستان شاهان و بزرگان می‌نشاندند تا آنان را همیشه همراهی کند و صلح دوستی آنان را یادآور شود

عکس: حسین کریم‌زاده

سروها بریده بینی

کمر راست‌قامتان باغ هخامنشیِ ایرانیان را باد و بوران و سرما و گرما شکسته است. سرو همیشه سبز نماد آزادگی، عزت، سربلندی، جاودانگی و بی‌مرگی بود و اهورامزدا؛ پس عزیز بود و گرامی. می‌گویند زرتشت سرو را از بهشت آورده است تا زمینیان را از برکات آن بهره‌مند گرداند و سرسبزی را به‌زمین‌های خشک هدیه دهد

عکس: جواد مقیمی







نخل یا نیلوفر؟

گل‌های ۱۲ پر، هنر خلاق و پرطمطراق هخامنشی را قاب کرده‌اند تا زیبایی را با نمادپردازی ایرانیان باستان همراه کنند. نمادپردازی رمزآلودی سراسر تخت جمشید را پر کرده است. پس از گذشت ۲۵۰۰ سال هنوز کسی نمی‌تواند بی‌تردید از آنها سخن بگوید. نخل یا نیلوفر؟ نیلوفر یا گل سرخ، گاو یا اسب؟ هما یا عقاب و... عکس: جلال سپهر

پاشنه نیلوفری

پاشنه در دروازه کاخ‌های هخامنشی سال‌ها بر پاشنه نیلوفر می‌گشته است. نیلوفر آبی را هنرمندان پارسی از دل یک تکه سنگ آهک بیرون آوردند تا مکعب ساده آهکین شایسته همنشینی آن همه نقش و حجم صیقل خورده و درخشان باشد. این نیلوفر آهکی یک جهان داستان و افسانه با خود دارد

عکس: حسین کریم‌زاده

همیشه سبز

پارسیان پارسا معتقد بودند سرو نیرویی دارد که بدن را از فساد دور می‌کند. سرو را شاید همین اعتقاد به تخت جمشید آورده تا فساد را از اهالی این سرزمین دور کند. سرو بر بستری از گل‌سرخ آرمیده و برگ‌های همیشه سبزش را در پهنه خاکستری سنگ‌های خاموش گسترده است تا در کنار قوچ که نماد باروری و زایندگی است، برکت‌زا باشد

عکس: حسین کریم‌زاده





پیشکش مادی

برای مردمانی با خاطره سرشار از پاکی و نوزایی، برای نوروز هدیه‌ای شاعرانه‌تر از نیلوفر می‌توان برد؟ مادهای این نقش برجسته، برای پادشاهان پارسی، نیلوفر به ارمغان آورده‌اند تا با سحر آن رضایت پارسیان قدرتمند را به دست آورند و با خود شادمانی به خانه ببرند؛ نیلوفر نیمرخ را هم برخی گل انار می‌دانند

عکس: جلال سپهر

پلکانی از گل

وقت بالا رفتن از پلکان‌های چوبی الحاقی تخت‌جمشید می‌دانی که مردان اقوام تحت سیطره هخامنشیان همراهی‌ات می‌کنند و نمی‌دانی که نخل، همراهی‌ات می‌کند یا نیلوفر و یا گل سرخ. شاید این نیلوفر است که هرجا به شکلی درمی‌آید و همراه توست؛ نیلوفر مرداب‌زاده پاکدامن

عکس: حسین کریم‌زاده



نخلستان در گلستان

نخل نماد مهر بود و پیروزی و نیلوفر نماد آناهیتا و روشنایی. هنرمند سنگ‌تراش هخامنشی این دو را تلفیق کرده و بر پلکانی از گل‌سرخ نشانده است؛ البته اگر باور نخل بودن این رستنی‌های قد برافراشته را پذیرفته باشیم و گل بودن این گل‌های ۱۲پر را بر نیلوفر بودنشان ترجیح دهیم

عکس: غلامرضا مسعودی







نقشی به رنگ لاجورد

نیلوفرهای لاجوردی، گاو بالدار را دوره کرده‌اند تا هر کجا سر می‌چرخاند، نیلوفر ببیند و لاجورد تا خود را میان حوض لاجوردینی تصور کند که نیلوفر می‌پروراند و با تابش نور خورشید، آبی لاجوردی را در فضا منتشر می‌کند. این دایره سنگی مهمان موزه رضا عباسی، احتمالا یک همتای دیگر هم داشته که دیگر نیست و خدا می‌داند کدام فضا را از تلالو لاجوردین خود سرشار می‌کند

لاله‌های عباسی و نیلوفر حرم

شاه عباس، تاجی نیلوفر نشان بر سر گذاشت و هنرمندان هم‌عصرش آن‌قدر از نیلوفر در بناها و قالی‌های صفوی استفاده کردند تا نیلوفر شاه عباسی شد. شاه عباسی یا لاله عباسی که حالا کمتر کسی را یاد نیلوفر می‌اندازد، زیباترین و متنوع‌ترین نقش سنتی ایران است. این شاه عباسی با سرسختی زیر باران‌های اهواز پابرجا مانده و دل از ملات دیوار هتل قوی شهر نکنده است.

گل سنگی هم که بر دیوارهای حرم حضرت معصومه(س) نشسته میان آن همه رنگ و نقش و آینه و شیشه، روی سخت خاکستری سنگ خودنمایی می‌کند و بار پاکی خود را اینجا بر زمین می‌گذارد

عکس: محمدمهدی بهمنی

[محیط‌زیست]

کیمیاگری در آرادکوه

گزارش اختصاصی سرزمین من از بزرگ‌ترین کارخانه بازیافت زباله ایران

محسن امین / عکس: حامد خورشیدی

«هر جا خاکروبه و زبیل زیاد و تل باشد، حکما در حریم و در خانه و مستغلات هر کس باشد، مجبور کند بردارند و مفقودالاثر نمایند.» این بخشی از حکم صادره توسط ناصرالدین‌شاه قاجار است خطاب به محتسب طهران در مورد پاکیزگی پایتخت؛ فرمانی که در سال ۱۲۸۶، علی‌خان امین حضور را ملزم می‌کرد که بیشتر از گذشته به مردم برای پاکیزه نگه داشتن کوچه‌ها و محلات سخت بگیرد. این دستورالعمل اگر چه تحولی در شهرداری طهرانی که کم‌کم داشت مدرن می‌شد به حساب می‌آمد اما جای خالی یک نکته در آن کاملا مشهود بود؛ اینکه با زباله‌هایی که از سطح شهر جمع می‌شود چه باید بکنند؟ دستورالعمل ۹ ماده‌ای شاه قاجار از این نظر، فقط پاک کردن صورت مساله بود؛ نشان به این نشان که از ترکیب «مفقودالاثر نمایند» در مورد زباله‌ها و خاکروبه‌ها استفاده شده بود. با این حساب، فکری اساسی به حال دور ریختنی‌های شهر نکرده بودند یا ضرورتی برای این کار نمی‌دیدند؛ چراکه آن زمان، طهران هنوز این تهران شلوغ امروز نشده بود که یک دهم جمعیت کشور را در خود جای داده اما یک ششم زباله کشور را تولید می‌کند؛ شهری که بعد از جدی شدن مساله زباله آن، بالاخره ۵۰ سال پیش جای مشخصی برای زباله‌هایش پیدا کردند؛ منطقه‌ای که در طول این سال‌ها میزبان ۳۰ میلیون تن زباله بوده و به تدریج، تبدیل به یک میدان گازی با ذخیره ۱۰ میلیون تن گاز متان - یکی از مهم‌ترین گازهای گلخانه‌ای - ناشی از دفن بی‌حساب و کتاب زباله‌ها شده است؛ رویه‌ای که در دو سال گذشته، تلاش شده با راه‌اندازی پروژه بازیافت زباله و احیای محیط‌زیست منطقه در مجتمع پردازش و بازیافت آرادکوه اصلاح شود.

عکس: حمید هراسی



زباله‌ها به صف
هر کس مراقب یک چیز است؛ یکی پلاستیک جدا می‌کند، یکی شیشه و دیگری کاغذ، تا هر سطل پذیرای یکی از این زباله‌های ارزشمند باشد. اینجا یکی از خط‌های پردازش و تفکیک زباله در مجتمع آرادکوه است. کارگرها قبل از رسیدن زباله‌ها به دستگاه‌های مکانیزه تفکیک زباله‌های تروخشک، پسماندهای قابل بازیافت را جدا می‌کنند

«کیلومتر ۱۸ جاده قدیم قم، بعد از مهدی‌آباد و شـــورآباد، سمت چپ جاده، مجتمع بازیافت کهریزک (آرادکوه)»؛ این نشانی روی برگه کاغذی در دستمان است اما هر ۵۰ متر، نیش ترمزی می‌زنیم تا از محلی‌ها و مسافرهای کنار جاده بپرسیم که نکند رد شویم. بالاخره سردر بزرگ مجتمع، همان سمت چپ جاده نمایان می‌شود و ما هم راه را کج می‌کنیم به آن طرف. جلوتر از ما، دو ماشین حمل زباله به سمت مجتمع می‌روند. دقت که می‌کنیم چیزی بارشان نیست. بعدا متوجه می‌شویم که پذیرش زباله از ساعت نه شب به بعد است؛ زمانی که شهر کم‌کم به خواب می‌رود اما یک شبکه چندهزار نفره بیدار می‌شوند تا چیزی حدود ۷ هزار تن زباله را به محدوده کهریزک برسانند.

در سرزمین دورریختنی‌ها

گشت‌وگذار در مجتمع ۲۲ هکتاری آرادکوه کار چندان آسانی نیست؛ چرا که جدای از خستگی پیاده‌روی در خیابان‌هایی که اسامی بامسمایی مثل «خیابان بازیافت، خیابان کمپوست و...» دارند، تنفس آن‌چنان دوست داشتنی و راحت نیست. بی‌تعارف، اینجا بوی آزاردهنـــده‌ای دارد که حتی برای کارگران همیشـــگی‌اش هم هیچ‌وقت عادی نشده. با وجود این، وقتی از ۲۰ کیلومتری جنوب تهران و در میان زباله‌های آن به شهری نگاه می‌کنی که گردوغبار و دود روی آن چتر انداخته، کمی امیدوار می‌شوی که خیلی هم جای بدی نیستی! شاید اگر روزی بشود جایی مثل مجتمع آرادکوه برای پردازش و بازیافت هوای تهران درست کرد، چاره‌ای هم برای آلودگی هوای تهران پیدا شود.

اینجا کارگرها بدون آنکه نیاز باشد کسی به‌شان تذکر بدهد، ماسک‌ها را محکم بسته‌اند و چشم به نوار نقاله‌هایی دارند که زباله‌ها را در خط‌های مختلف تفکیک حرکت می‌دهند. آرادکوه به عنوان بزرگ‌ترین مجتمع بازیافت خاورمیانه، بزرگ‌ترین سایت تخمیر کمپوست جهان، با ظرفیت دریافت ۳ هزار تن کمپوست است اما برای رسیدن به زباله‌های قابل کمپوست‌شدن، قبل از هر چیز باید عملیات تفکیک زباله‌های خشک و تر، بازیافتی، مواد غذایی و زباله‌های خاص و غیر ارزشمند انجام شود؛ کاری که در دو خط ثابت پردازش پسماند و تولید کمپوست با ظرفیت هر کدام ۵۰۰ تن در هر شیفت کاری و شش خط متحرک پردازش با ظرفیت هر کدام ۲۵۰ تن انجام می‌شود.

بررســی‌های دوره‌ای آزمایشـــگاه این مرکز درباره تنـــوع زباله‌هایی که باید تفکیک شـــوند، در نوع خود جالب توجه است. کارشـــناس آزمایشگاه می‌گوید: «۶۵/۲۲ درصد از زباله‌ها را پسماند تر تشکیل می‌دهد، بعد از آن هم مقوا با ۹/۲ درصد و مشمع و نایلون با ۷/۷۳ درصد بیشترین ورودی‌های ما هستند». براساس جدول داده‌های ورودی مرکز، آنالیـــز زباله‌هایی که تهرانی‌هـــا تولید می‌کنند، بدین‌صورت اســـت: نان: ۸۶ درصد، پلاســـتیک: ۱/۵۲ درصد، پت: ۲۷ درصد، مشمع: ۷/۷۳ درصد، کاغذ: ۳/۴۱ درصد، فلزات آهن: ۶۷ درصد، فلزات غیرآهن: ۰/۰۴ درصد، پارچه: ۴/۳۸ درصد، شیشـــه: ۱/۲۷ درصد، چـــوب: ۰/۱۶ درصد، چرم: ۰/۵ درصد، تترایک: ۰/۰۶ درصد، ضایعات ویژه: ۲/۵۸ درصد، فوم: ۰/۴۳ درصد، طلق: ۰/۸۵ درصد و همان‌طور که قبلا گفتیم، پســـماندهای تر ناشی از مواد خوراکی، ۶۵/۲۲ درصد است. البته به گفته این کارشناس، ترکیب زباله‌ها در روزها و ایام خاص تغییر می‌کند؛ مثلا پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها زیاد شدن زباله‌های تر خانگی، وزن و حجم کلی پسماندهای ورودی به مجتمع را بالا می‌برد، در حالی که در طول هفته، درصد زباله‌های کاغذی و مقوایی بالا می‌رود. او یادآوری می‌کند که در ایامی مثل دهه اول محرم، ظروف یک‌بار مصرف رکورددار می‌شوند.



ترها و خشک‌ها
خط S1 را کارشناس‌های ایرانی طراحی کرده‌اند تا زباله‌ها با استفاده از روش جداسازی وزنی تفکیک شوند. کار در دو مرحله انجام می‌شود و زباله‌های تر که سنگین‌تر هستند به عنوان «زیرسرندی» از این استوانه بیرون می‌آیند

دردسر ۵۰ ساله

اگر از اهالی قدیم و جدید محدوده کهریزک بپرسی، دل دردمندی از نیم قرن همنشینی با زباله‌های این شهر بزرگ دارند که تمامی هم ندارد. گفتن تولید روزانه ۷ هزار تن زباله در شهر تهران آسان است اما جمع‌آوری و بعد خلاص شدن از دست آن به این راحتی‌ها نیست. این نکته را می‌شود از زمین و اهالی کهریزک پرسید. مدت‌هاست که واژه‌های آشغال، زباله و... مترادف دورریختنی هستند؛ کیسه‌هایی که در بهترین حالت، رأس ساعت نه شب بیرون گذاشته می‌شوند تا هر چه زودتر از دور و بر زندگی‌مان دور شوند. آمارها می‌گویند تهرانی‌ها در هر فصل سال، تقریبا معادل وزن خودشان زباله تولید می‌کنند و به کهریزک می‌فرستند؛ زباله‌هایی که جدای از معضل دور کردنشان از شهر، آن‌چنان هم بی‌ارزش نیستند. همین آمارها می‌گویند که با احتساب قیمت ۲۰ تومان برای هر کیلو زباله‌ای که هر تهرانی در روز تولید می‌کند، روزانه یک میلیارد تومان ثروت دفن می‌شود؛ ثروتی که در پی این بی‌اعتنایی در طول ۵۰ سال گذشته، تبدیل به معضلی زیست‌محیطی هم شده است. کارشناس آزمایشـــگاه مجتمع بازیافت آرادکوه می‌گوید حدود ۷۰ درصد وزن زباله‌های تهران را پسماندهای تر تشکیل می‌دهند؛ موادی که آب آنها در صورت دفن به روش سنتی چندساله اخیر، تبدیل به شیرابه خطرناکی می‌شود که سال‌هاست خاک و منابع آب زیرزمینی منطقه و بلکه جریان‌های آب زیرزمینی دیگر را آلوده کرده است. اما این همه ماجرا نیست؛ آلودگی هوای ناشی از بوی زباله‌ها و گاز متانی که از زباله‌ها متصاعد می‌شود هم معضلی است که سال‌های گذشته، از عوارض دفن زباله در جنوب پایتخت بوده است.

زباله می‌گیریم، کود می‌دهیم

«از ۵۰ سال پیش که اراضی کهریزک برای دفن زباله‌های تهران انتخاب شد، عملا زباله‌ها را به ساده‌ترین و آسان‌ترین شکل ممکن دفن می‌کردند اما از سال ۶۸ به بعد، با حفر ترانشه‌هایی تلاش کردند که از انتشار آلودگی، لااقل در سطح زمین جلوگیری کنند؛ راه‌حلی که چاره کار نبود.» شریفی - مدیر روابط عمومی مجتمع بازیافت آرادکوه که از قدیمی‌های اینجاست - گریزی بر تاریخچه زباله‌هایی می‌زند که این همه سال به اینجا آمده‌اند. او می‌گوید اولین کار جدی پردازش پسماندهای شهری تهران از سال ۷۲ و با ظرفیت ۵۰۰ تن در یک شیفت کاری شروع شد که البته دردی را دوا نمی‌کرد: «الان روزانه ۷ هزار و ۵۰۰ تن زباله تهران را تحویل می‌گیریم اما حتی یک کیلوگرم آن بدون پردازش و جداسازی بخش‌های ارزشمند و قابل بازیافت آن دفن نمی‌شود؛ تحولی که در دو سال گذشته و با تجهیز و افتتاح خطوط جدید پردازش، بازیافت و تولید کمپوست مجتمع به وجود آمده است».

روی سنگ‌نوشته یادبود افتتاح مجتمع نوشته‌اند: «بزرگ‌ترین پروژه مدیریت پردازش و دفع پسماند کشور، افتتاح: آبان ماه ۱۳۸۷». شریفی در توضیح عنوان بزرگ‌ترین برای این پروژه می‌گوید: «به طور مثال، سایت تخمیر و فرآوری کمپوست اینجا به مساحت ۲۲ هکتار و با استفاده از پیشرفته‌ترین دستگاه‌ها، یکی از بزرگ‌ترین مراکز تولید کود از زباله در نوع خود است». او دلیلی هم برای طراحی ظرفیت بالا برای این مجتمع می‌آورد: «در دنیا شهرهایی با جمعیت و وسعت تهران پیدا می‌کنی اما با این بافت تولید زباله نه؛ چرا که اساسا نوع زباله‌های تولید شده توسط مردم تهران برای بازیافت کردن مناسب نیست؛ مساله‌ای که برای رفع آن همزمان با اصلاح الگوی مصرف با استفاده از پیشرفت‌های تکنولوژی، باید کار فرهنگی - مخصوصا برای تولید کمتر، به ویژه زباله تر و تفکیک زباله از مبدا - انجام شود». او البته توضیح می‌دهد که در شاخص‌های توسعه، مدیریت پسماندها هم بسیار مهم است؛ نکته‌ای که اکنون شهر تهران و به دنبال آن شهرهای دیگر کشور در حال نزدیک شدن به شرایط مطلوب آن هستند؛ مساله‌ای که باعث شده است مجتمع آراد

آرادکوه به عنوان بزرگ‌ترین مجتمع بازیافت خاورمیانه، بزرگ‌ترین سایت تخمیر کمپوست جهان، با ظرفیت دریافت ۳ هزار تن کمپوست است



حرارت پشته‌ها
دمای داخلی این پشته‌های زباله تا ۷۰ درجه سانتیگراد هم بالا می‌رود. این موضوع به خاطر فعالیت باکتری‌های هوازی و تخمیر مواد آلی در بین این زباله‌هاست

هدف اصلی این مجتمع، مدیریت و بی‌خطرسازی زباله‌هاست؛ یعنی رفع خطرهای زیست‌محیطی، کم‌شدن حجم زباله‌ها، برگرداندن بخشی از آنها به چرخه صنعت و بخشی دیگر به چرخه طبیعت

کوه، هر چند وقت یک‌بار، میزبان کارشناسانی از کشورهای منطقه و حتی اروپایی‌هایی باشد؛ اروپایی‌هایی که به قول او تا پیش از این، فقط برای ارائه راهنمایی می‌آمدند.

اما راهکاری که براساس آن زباله‌های تهران پردازش و دفع می‌شود چیست؟ شریفی می‌گوید: «در دو سالی که به طور ویژه به مساله سامان‌دهی زباله‌های تهران رسیدگی شد، راهکارهای مختلفی مورد بررسی قرار گرفت تا با توجه به وضعیت اقلیمی منطقه، فرهنگ مصرف مردم و نوع زباله‌های تولیدی، بهترین روش انتخاب شود؛ بر همین اساس، با توجه به اینکه حدود ۶۰ درصد زباله‌های تهران مواد غذایی و فسادپذیر است، برنامه‌ریزی برای تولید کمپوست مدنظر قرار گرفت؛ ایده‌ای که تاکنون عملی شده و با گواهی‌های مصرف و بهداشتی‌ای که از وزارت جهاد کشاورزی و انستیتو پاستور گرفته شده است، کمپوست‌های تولیدی‌ای که معادل ۱۳ درصد وزن زباله‌های اولیه است، برای مصارف کشاورزی عرضه می‌شوند». او با تاکید بر اینکه کود شیمیایی در درازمدت خاک را ضعیف و فقیر می‌کند، یادآوری می‌کند: «تولید کمپوست، رویکردی زیست محیطی است، به ویژه که هنوز فروش آن اقتصادی نیست چرا که در برابر قیمت ۸۰۰ تومانی کود شیمیایی که یارانه دولتی دارد، کمپوست این مجتمع با قیمت کیلویی ۲۰ تومان فروخته می‌شود».

روی خط تفکیک

برنامه تفکیک زباله قبل از رسیدن زباله‌ها به کهریزک، در مناطق بیست‌ودوگانه شهر تهران شروع می‌شود اما هنوز هم زباله‌های تهران درهم است. به همین دلیل قبل از هر چیزی باید سری به خط‌های تفکیک زباله زد. واحدهای پردازش ثابت S1 و S2 با ظرفیت هر کدام ۵۰۰ تن در هر شیفت را کارخانجات تراکتورسازی تبریز ساخته‌اند اما شش خط ۲۵۰ تنی موبایل از کشورهای آلمان و اتریش وارد شده است. شریفی – مدیر روابط عمومی مجتمع – می‌گوید: «هدف از به کارگیری روش‌های مختلف، انتخاب بهینه‌ترین آنها بود تا نتایج آن برای شرایط و اقلیم‌های مختلف شهرهای کشور هم به کار بیاید».

خط S1 در واقع یک استوانه چرخان بزرگ است که زیر یک سوله کار می‌کند و اتاق کنترل آن با ده دوربین همه جا را زیر نظر دارد. روش کار هم تفکیک وزنی زباله‌ها با استفاده از نیروی گریز از مرکز است. در این جریان، بیشتر زباله‌های تر به صورت زیرسرندی از این استوانه جدا شده و روی نوار نقاله‌ها ریخته می‌شوند. جایی که کارگرها تند و تیز، زباله‌های ارزشمند، قابل بازیافت و خشکی را که همراه آنها مانده‌اند در دو مرحله جدا می‌کنند. با این حساب، هر روز کیسه‌های بزرگ زباله‌های قابل بازیافت از جنس پلاستیک، کاغذ و... جدا می‌شوند و بخش اصلی پسماندهای تر که از نوع مواد آلی هستند، بعد از عبور از خردکن، سرندها و دستگاه جذب فلزات، به عنوان ماده اولیه تولید کمپوست، راهی سایت تخمیر می‌شوند.

بازگشت به طبیعت

یک محوطه بزرگ، آن سوی خطوط تفکیک قرار دارد که پر از پشته‌های قهوه‌ای‌رنگ است که کنار هم ردیف شده‌اند. کارشناس این قسمت توضیح می‌دهد که درواقع هدف اصلی این مجتمع، مدیریت و بی‌خطرسازی زباله‌هاست؛ مساله‌ای که باعث رفع خطرهای زیست‌محیطی، کم شدن حجم زباله‌ها، برگرداندن بخشی از آنها به چرخه صنعت و بخشی دیگر به چرخه طبیعت می‌شود؛ رویایی که با تولید کمپوست از زباله‌های تر غیرقابل تحمل محقق شده است. او البته توضیح می‌دهد که تولید کمپوست از سال ۴۸ در اصفهان و تهران وجود داشته اما با کمیت و کیفیت فعلی هیچ‌گاه سابقه نداشته است.

این مواد، بین دو تا سه ماه، مهمان این سایت هستند و در یک برنامه زمانبندی با دستگاه‌های ویژه‌ای، هوادهی می‌شوند تا باکتری‌های هوازی کار تخمیر را به طور کامل انجام بدهند. در این مدت، نزدیک به ۶۰ درصد وزن این مواد به صورت بخار آب از چرخه خارج می‌شود و مابقی بعد از تخمیر و سرند شدن، بر اساس اندازه دانه‌ها به کودهای درجه یک و دو، به ترتیب با اندازه قطر صفر تا ده و ده تا ۲۰ میلی‌متر تبدیل می‌شوند. کودهای درجه یک برای صیفی کاری، چمن و سبزی کاری مصرف دارند و درشت‌ترها برای درخت و جنگل کاری کاربرد دارند. نکته جالب اینکه دمای داخلی این پشته‌های مواد آلی، به ۷۰ درجه سانتی گراد می‌رسد. این کودها در نهایت از نظر عناصر مغذی، موارد بهداشتی و فرایند تخمیر کنترل می‌شوند و بعد از به‌دست آوردن مجوزهای بهداشتی، وارد چرخه کارهای کشاورزی شده و به طبیعت باز می‌گردند.

بازمانده‌ها در کهریزک

کمی دورتر از سایت تخمیر، برای اولین‌بار، فکری به حال زباله‌هایی شده است که با روش‌های فعلی قابل بازیافت نبوده و ارزشمند هم به حساب نمی‌آیند. برای اولین‌بار، یک «سلول دفن بهداشتی» با حجم ۳۵۰ هزار متر مکعب و ظرفیت پذیرش ۶۰۰ هزار تن زباله قرار است این مواد را در خود جای دهد. سلول دفن بهداشتی به این معنی است که کف و دیواره‌های آن از لایه‌های ژئوسنتیک پوشیده شده است تا مانع نفوذ شیرابه به داخل خاک و آب‌های زیرزمینی شود. این شیرابه‌ها از طریق لوله‌های جمع‌آوری که برای این کار طراحی شده‌اند به حوضچه‌های ویژه‌ای منتقل می‌شوند که قرار است تا ۱۴۰۰ متر مکعب شیرابه را تصفیه کنند؛ ضمن اینکه لوله‌های جمع‌آوری گاز هم، گاز تولیدشده بر اثر فرایندهای بیولوژیکی را که غالبا متان است، جمع‌آوری کرده و برای استحصال و بازیابی انرژی انتقال می‌دهند. با این کار، علاوه بر جلوگیری از آلودگی هوا با یکی از گازهای اصلی معروف به گلخانه‌ای، در آینده از این گاز برای تولید دو مگاوات انرژی الکتریکی هم استفاده خواهد شد تا بخشی از نیازهای مجتمع به برق تامین شود.

بازگشت به گذشته

سال ۸۴ با امضای تفاهم‌نامه‌ای بین سازمان محیط زیست کشور، بانک جهانی و شهرداری تهران، اولین قدم‌ها برای پاکسازی منطقه کهریزک از آلودگی برداشته شد و بر اساس آن به ایران وامی ۱۵۰ میلیون دلاری برای بازیافت زباله داده شد. همچنین کمیته محیط زیست بانک جهانی، شهرداری تهران را «مرکز پیشرو در اجرای طرح‌های زیست‌محیطی در میان کشورهای در حال توسعه» اعلام کرد. همان زمان شهرداری تهران، یکی از مهم‌ترین طرح‌های خود برای استفاده از این وام را «جلوگیری از دفن زباله در کهریزک» عنوان کرد مقدار در نظر گرفته شده از این وام برای طرح کهریزک را ۷۵ میلیون دلار اعلام کرد. جمع‌آوری گاز متان موجود در کهریزک، از دیگر رویکردهای شهرداری در استفاده از وام بانک جهانی بود که ۲۰ میلیون دلار برای آن در نظر گرفته شد تا از محل فروش انرژی حاصل از گاز متان جبران شود. بر اساس پیمان «کیوتو»، به دلیل اثرات تخریبی گاز متان روی لایه ازن، ایران به ازای تبدیل هر تن گاز متان به CO_2 بین چهار تا چهار و نیم دلار براساس نظارت بانک جهانی دریافت می‌کند. البته قرار است تمام عواید حاصل از اجرای این طرح، برای بهینه‌سازی وضعیت کهریزک هزینه شود.

اکنون ماه‌هاست که پروژه استحصال گاز متان، امحای حوضچه شیرابه کهریزک و بهینه‌سازی صنایع کمپوست با همکاری بانک جهانی در حال اجرایی شدن است؛ کاری که اگر به صورت کامل انجام شود، تا پایان سال ۱۳۹۰، آلودگی موجود در منطقه برطرف و کهریزک به تفرجگاه تبدیل می‌شود! ■

تصویر قابی پاییزی از روستای معلم کلایه الموت
است و یکی از عکس‌های شاعرانه ریکاردو زیپولی،
ایران‌شناس و عکاس ایتالیایی

بیدل ایتالیایی

ریکاردو زیپولی، ایران‌شناس و عکاس ایتالیایی عاشق شعر و طبیعت ایران است

مرجان فولادوند / عکس‌ها: ریکاردو زیپولی



پروفسور ریکاردو زیپولی، استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه ونیز است. او بخشی از تحصیلات خود را در ایران و با راهنمایی استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی به پایان برده و شاید بیشتر از بسیاری از ما ایران را با طبیعت و مردمش از شهرها تا روستاها و بیابان‌های دور می‌شناسد.

ایران وطن دوم من است

گفت‌وگوی اختصاصی با ایران‌شناس و عکاس ایتالیایی که ایران را زیباترین نقطه جهان می‌داند

هر اثر هنری «آن»ی دارد؛ گاهی هجوم تند رنگ که چشمگیر است، گاهی فضایی وهمی و منتزع که می‌تواند آدم را شگفت‌زده کند. گاهی تازگی فرم و گاهی هم عجیب‌بودن موضوع. اما من خیال می‌کنم «آن» زیبایی در عکس‌های ریکاردو زیپولی «کشف» است. اگر چشمت به کشـف زیبایی عادت نکرده باشـد از مقابل عکس‌های او می‌گذری؛ چنان‌که از مقابل ابرها، کوه‌ها و دریا، وقتی آرام است. عکس‌های او در نگاه اول ساده است و خلوت؛ چنان که دشت‌های باز و جاده‌های دور ساده و خلوت‌اند. یک سال پیش وقتی عکس‌های او از ایران در موزه هنرهای معاصر تهران به نمایش درآمد خیلی‌ها از دیدن ایرانی که او کشف کرده بود، شگفت‌زده شدند. جز تنوع بسیار مناظر و اقلیم‌ها، عکس‌های او با آن سایه روشن‌های بیابان‌ها و خطوط معنی‌دار جاده‌ها، چیزی نبودند که نگاه گذرای یک توریست بتواند ببیندش. شناخت، تامل و فهم همدلانه‌ای پشت همه عکس‌ها بود که به آنها عمق و اصالت می‌داد؛ صبوری هنرمندی که برای پیداکردن بهترین فرم، رنگ و سایه روشن، فصل‌ها و ساعت‌ها انتظار کشیده بود.



یک دشت نگاه ▲
عکس‌های زیپولی با سایه روشن‌های بیابان‌ها و خطوط معنی‌دار جاده‌ها، چیزی نیست که نگاه گذرای یک توریست بتواند ببیند. شناخت، تامل و فهم همدلانه‌ای پشت همه عکس‌هاست که به آنها عمق و اصالت می‌دهد. تصویر، دشتی در اطراف شهر ملایر در استان همدان را نشان می‌دهد



بلندی‌های دریای فارس ◄
این عکس در جزیره هرمز گرفته شده و یکی از شگفتی‌های زمین‌شناسی ایران را نشان می‌دهد. او چنان که خود می‌گوید، واقعا محو رنگ‌ها و روشنایی‌های این جزیره ساکت شده

من تصمیم گرفتم زبان فارسی را به عنوان رشته اصلی خود در دانشگاه انتخاب کنم. پس نخستین‌بار که به ایران آمدم حدود یک ماه در ایران ماندم



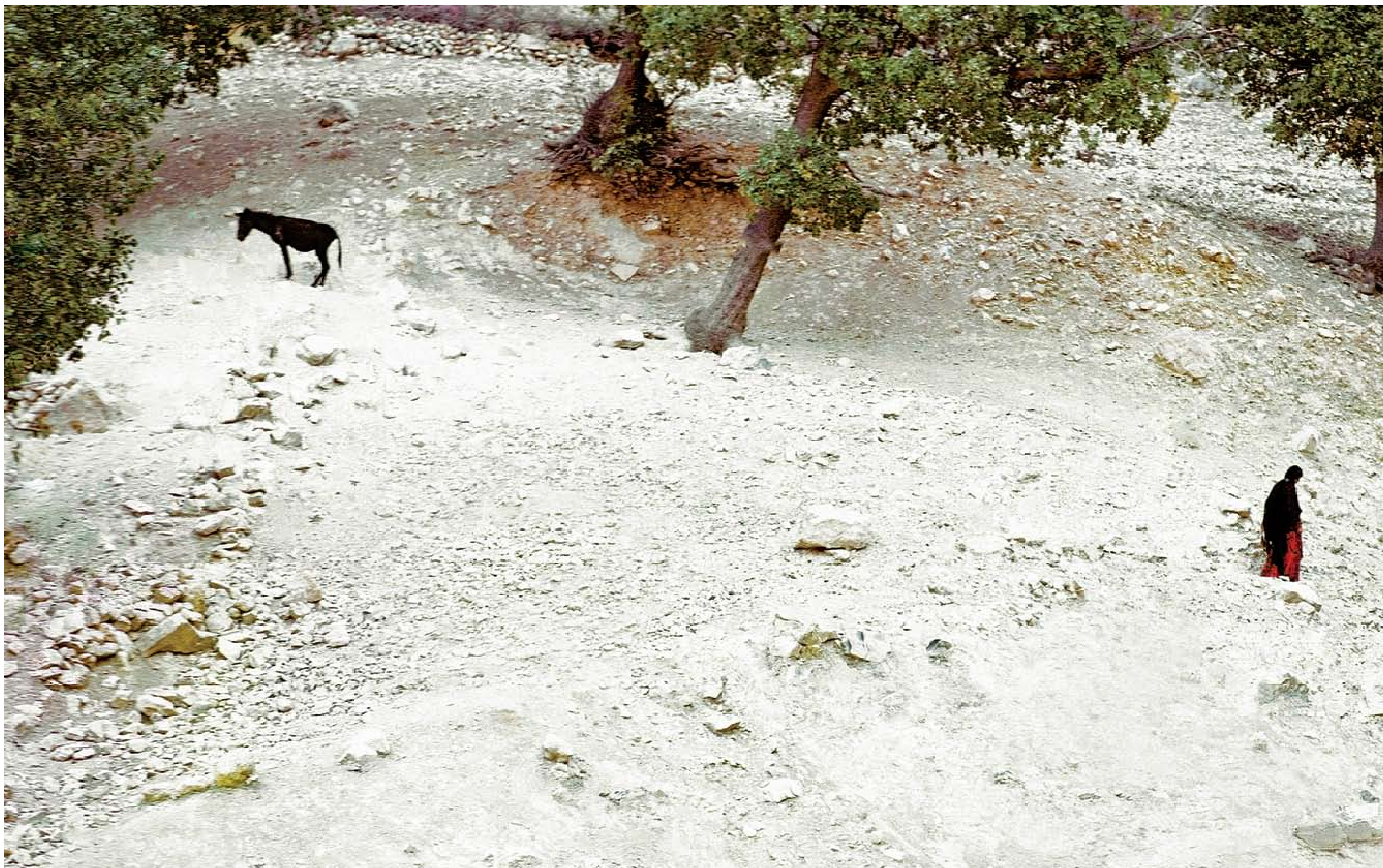
به‌رغم سـادگی بسـیار، فهـم زیبایی در عکس‌های زیپولی محتـاج درنگ و تامل است و این درست همان جایی است که عکس‌های او به شعر می‌رسد؛ به غزل‌های سبک هندی؛ بیت‌هایی که هیچ لغت دشـواری ندارد اما برای درک معناهای ظریف و لغزانش باید صبوری کرد، زبانش را آموخت و به آهستگی نزدیکش شد تا معانی پنهان و زیبایی‌های دور از دستش را نشانت دهد و شـیفته‌ات کند. شاید همین است که او خود می‌گوید از شعر فارسی به عکس رسیده است؛ از آینه غزل‌های بیدل به پنجره‌های ونیز. اگر چه تجربه‌هـای او در این سـال‌ها دیگر به ایران محدود نمانده اسـت و در سـفرهایش از کشورهای بسیاری عکاسی کرده اما تاثیر ادبیات، به‌خصوص شعر ایران و غزل‌های ظریف سبک هندی در نگاه و روایتی کـه او در عکس‌هایـش از جهـان دارد، پیداسـت. عکس‌هایی که از پنجره‌های ونیـز یا لاس‌وگاس آمریکا گرفته اسـت، انعـکاس واقعیت سـخت و تغییرناپذیر شهر در شیشـه‌ها که تصویری خیالی و لطیف و به‌شدت انتزاعی می‌سازد، همان تعبیری است که بیدل از تماشـای آینه و تفسیر حقیقت دارد. آنچه می‌خوانید مصاحبه دورادوری از طریق ای‌میل است با پروفسـور زیپولـی؛ سـؤال‌هایی که فرسـتادیم و جواب‌هایی که او با حوصله نوشت.

کاش فرصت گفت‌وگوی رودررو بود؛ درباره عکس‌ها و ترجمه‌هایش و درباره ایرانی که او می‌شناسد، می‌شود بسیار پرسید و بسیار شنید.

کمی از خودتان بگویید، چه شد که زبان و ادبیات فارسی خواندید؟

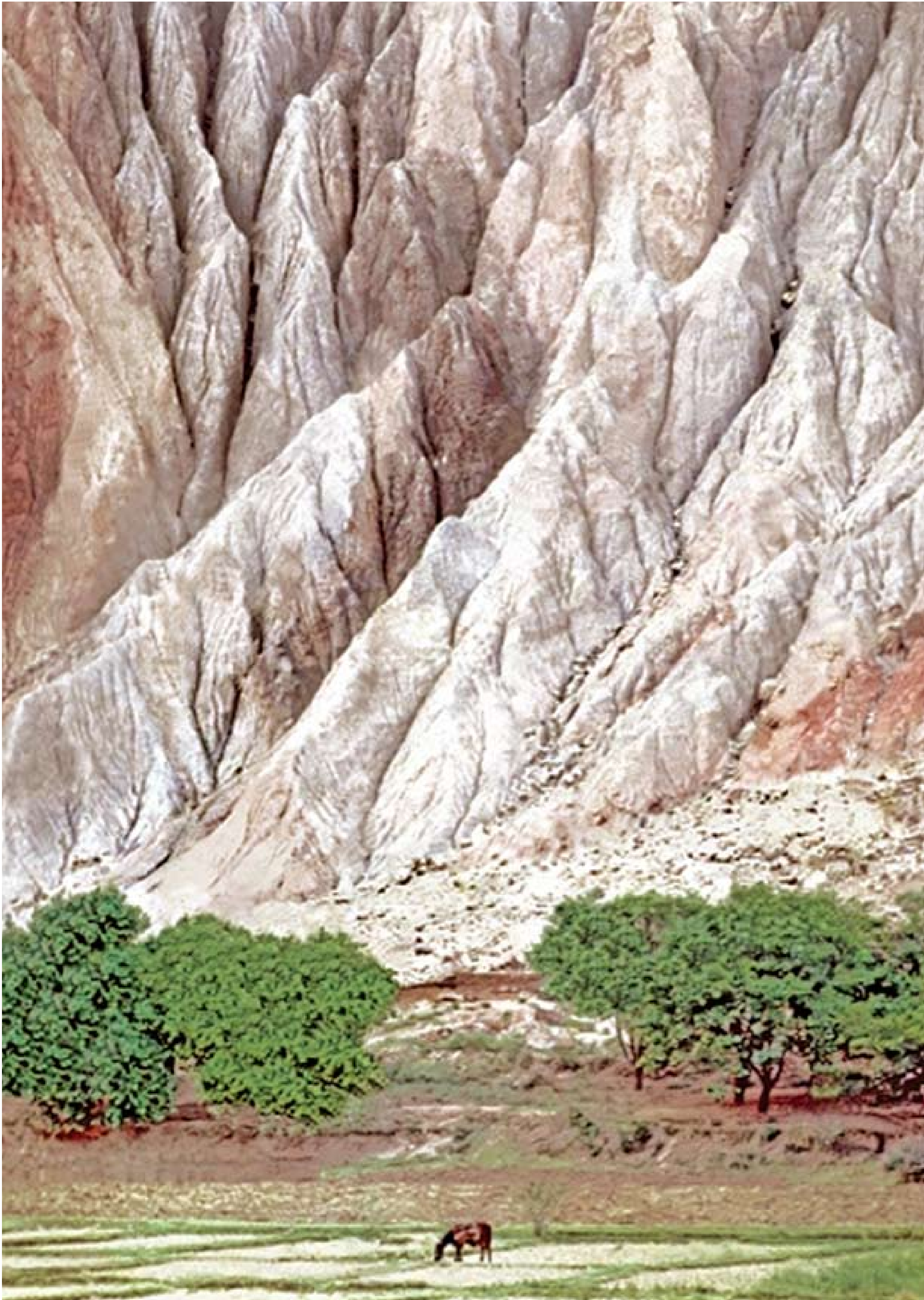
من در شهر پراتو، نزدیک فلورانس در توسکانی به سـال ۱۹۵۲ متولد شـدم و تحصیـلات ابتدایی خود را در آن شهر گذراندم. در سـال ۱۹۷۱ به ونیز رفتم تا در دانشـگاه فوسـکاری (Ca Foscari) به تحصیلاتـم ادامه دهم. در رشـته فرهنگ، زبان و ادبیات کشورهای شـرقی ثبت‌نام کردم اما هنوز تصمیم جدی برای انتخاب یک زبان خاص نگرفته بودم. در آن روزها خواندن زبان چینی در اروپا مد بود، شـاید من هم چینی می‌خواندم اما خیلی تصادفی با استاد زبان فارسـی – ژیان روبرتو اسکارچیا – آشنا شـدم. توضیحات او درباره فرهنگ ایران و احترام فوق‌العاده‌اش به شـاعران ایرانی باعث شد مسحور این زبان شوم. بعد از صحبت‌های بسیار، من تصمیم گرفتم که زبان فارسی را به عنوان رشته اصلی خود در دانشـگاه انتخاب کنم. در ژوئن ۱۹۷۲ پروفسور اسکارچیا سفری به ایران ترتیب داد و مرا هم به این سـفر دعوت کرد. ما با اتومبیل از راه یوگسلاوی به ایران آمدیم و حدود یک ماه در ایران ماندیم.

من و استادم به گوشـه و کنار ایران سفر کردیم. بعضی از شهرهای مهم ایران، مثل شیراز و اصفهان را دیدیم؛ حتی مدتی را نیز در شـهرها و روستاهای بسـیار کوچک گذراندیم. در آنجا معمولا مهمانان خاص کدخداها بودیم. از همان زمان احساس کردم که عاشق این کشور شگفت‌انگیز هسـتم. از آن به



دلتنگی تنگه

با آنکه عکسی که از تنگه سروک استان کهگیلویه و بویراحمد گرفته شده، میدانی باز دارد اما در آن تنهایی و دلتنگی غریبی در زندگی عشایر زاگرس به تصویر کشیده شده است



بعد، عشق ایران هرگز مرا رها نکرد. در ژوئن ۱۹۷۵ در رشته زبان و ادبیات فارسی فارغ التحصیل شدم و از نوامبر همان سال تدریس زبان فارسی را در دانشگاه فوسکاری شروع کردم. از آن به بعد من بارها و بارها به ایران سفر کردم و این سرزمین شگفت‌انگیز را به عنوان دومین وطن خود قرار دادم.

یعنی سفر به ایران باعث علاقه‌مندی تان به ادبیات فارسی شد؟

اولین سفر من به ایران به چند دلیل بسیار با اهمیت بود؛ اول آنکه این مسافرت یک عشق بود. من خاطرات جالب و شگفت انگیزی از این سفر دارم؛ خاطراتی از همه ایران؛ از مردم، زبان، فرهنگ، فضای سبز و طبیعت ایران. وقتی برگشتم تصمیم گفتم فارسی بخوانم. این درست ترین انتخاب بود زیرا دریافته‌بودم که ایران نه تنها زیباست و زبانش از قابلیت‌های بسیار برخوردار است بلکه این زبان امکان لمس یکی از کشورهای مسحور کننده دنیا را هم فراهم می کند. پس از آن باز به ایران سفر کردم و برای مدتی در دانشگاه تهران، پیش استادانی مثل دکتر خطیب رهبر، منوچهر ستوده و ... ادبیات فارسی خواندم.

و بعد از آن؟

در سال ۱۹۸۷ درجه استادی ادبیات زبان فارسی را در دانشگاه ونیز گرفتم. از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ و از سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۵ به عنوان رئیس دپارتمان مطالعات آسیایی ـ اروپایی دانشگاه ونیز کار کردم. درحال حاضر سردبیر مجله Lirica Persica Series (مجموعه اشعار غنایی فارسی) و عضو هیأت علمی مجله AAM.TAC هستم.

شما در مباحث آکادمیک ادبیات فارسی هم آثاری دارید. درست است؟

من شدیدا به سبک‌شناسی، بلاغت و فصاحت، علاقه‌مندم و روی دسته‌بندی مجدد سبک‌های متون ادبی فارسی مطالعه می کنم و البته به مباحث نظری در متون مدرن علاقه‌مند هستم. چند کتاب درباره ادبیات کلاسیک و معاصر ایران نوشته‌ام. در چندین کنفرانس بین‌المللی شرکت کرده‌ام و کلاس‌ها و سمینارهایی در آمریکا (دانشگاه کلمبیا) و انگلستان (دانشگاه کمبریج) درباره ادبیات فارسی ترتیب داده‌ام. فعالیت‌های تحقیقاتی من بیشتر بر پایه روش‌های زبان‌شناختی است که با استفاده از فناوری کامپیوتری امکان‌پذیر می‌شود.

از ترجمه‌هایتان بگویید.

ترجمه برای من جدی است. اگرچه در آن هم علاقه خاص من به سبک هندی، مخصوصا شعر بیدل و صائب جهت‌دهنده است. در سال ۱۹۸۲ برنده جایزه Leone Traverso شدم.

اولین جایزه Citta di monselice برای ترجمه قابوسنامه را دریافت کردم که در ایتالیا تاکنون به چاپ چهارم رسیده است. درحال حاضر مشغول تحقیقات وسیعی در دو زمینه اشعار هجو / هزل در ادبیات مدرن ایران و البته اشعار بیدل دهلوی هستم.

چرا بیدل؟ او حتی برای فارسی زبان‌ها شاعر دشوار یابی است؛ چه چیز باعث کشش شما به شعر او شده است؟

من صادقانه باور دارم که بیدل یکی از مهم‌ترین و قابل‌توجه‌ترین شاعران، نه تنها در ادبیات ایران بلکه در دنیای ادبیات است. من همیشه به دلیل عمق احساسات فراطبیعی و توانایی او در درک و شرح دنیای پیرامون ما، مفتون و شیدا هستم. جزئی گری‌ها، پیچیدگی‌ها و باریک‌بینی بیدل درباره زندگی بسیار نزدیک به حساسیت بعضی همتایان غربی در قرن ۲۱ است. مشکل اینجاست که اشعار بیدل گاهی مواقع به حدی سخت است که بدون کمک یک استاد قابل فهم نیست. اما هنگامی که یک استاد خوب را در کنار خود داشته باشید، خواندن اشعارش نه تنها مسحور کننده است بلکه بهترین غذا برای روح است. من در کنار عکس‌هایم از پنجره‌های ونیز در کتاب (It Venezia alle finestre, Venice) بیت‌هایی از بیدل را آورده‌ام.

با ادبیات امروز ایران چقدر آشنا هستید آن را چطور می‌بینید؟

زمینه تحقیق من ادبیات کلاسیک ایران است؛ البته با علاقه و توجه خاص به سبک هندی، در نتیجه من کمتر با ادبیات معاصر ایران آشنایی دارم. با وجود این موضوع، بعضی اشعار سهراب سپهری و فروغ فرخزاد را که بیش از همه دوستشان دارم ترجمه و ضمیمه مجموعه عکس‌های طبیعت ایران کرده‌ام. این دو کتاب که «تا شقایق هست» و «باغی در صدا» نام دارند، در سال‌های ۱۹۹۵ و ۲۰۰۵ منتشر شده‌اند.

البته سپهری را همه به عنوان شاعری با احساسی عمیق به طبیعت می‌شناسند و ازاین جهت به عکس‌های من نزدیک است. جز اینها، مجموعه شعر عباس کیارستمی به نام «همراه با باد» درسال ۲۰۰۱ و کتاب دومش «گرگی در کمین» در سال ۲۰۰۳، برای اولین‌بار با ترجمه من به خوانندگان غربی معرفی شد.

بیایید از عکس‌ها حرف بزنیم، چطور عکس‌های ساده یادگاری یک مسافر کم‌کم تبدیل می‌شود به این مجموعه بزرگ که به نوعی یک دوره ایران‌شناسی است؟

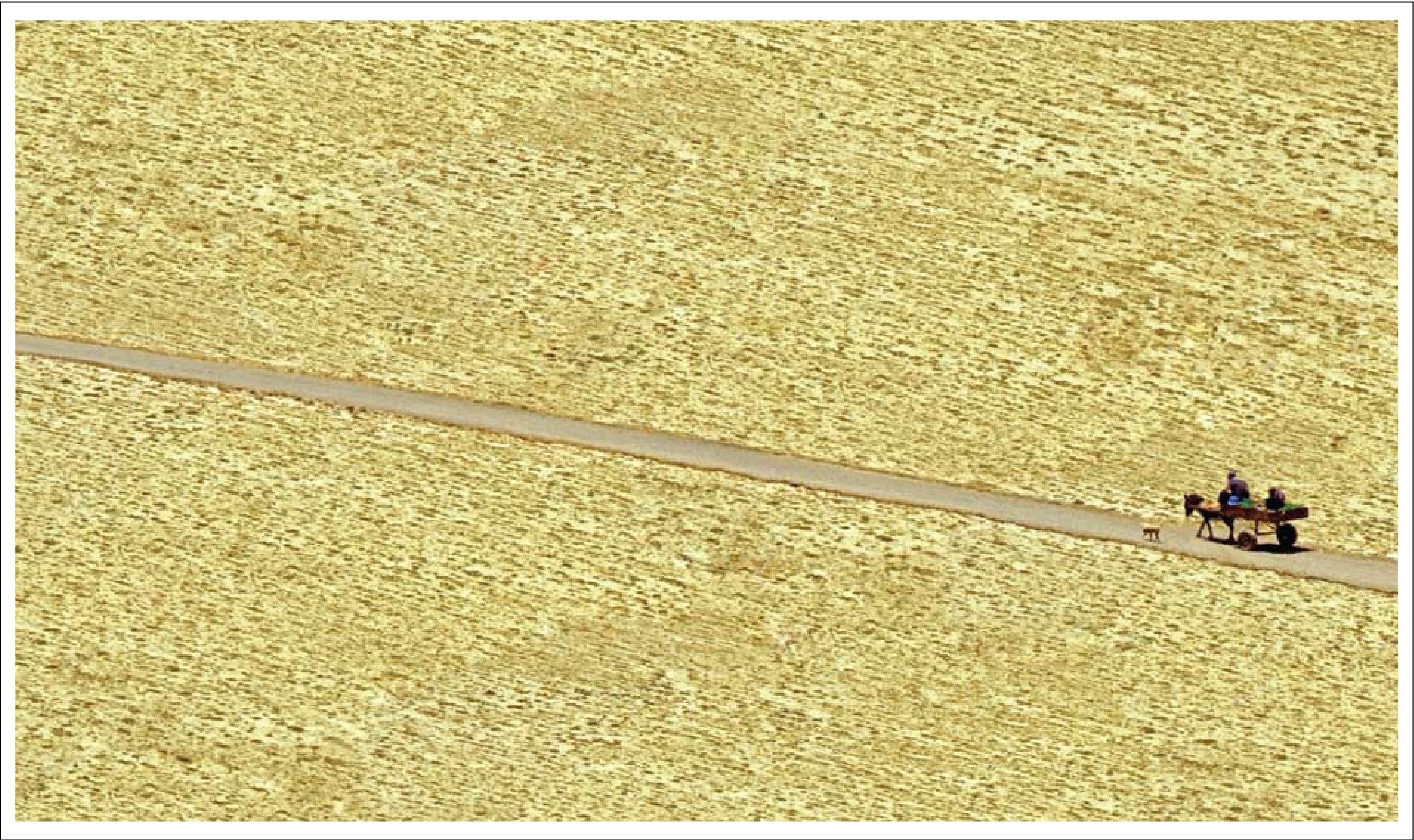
از دوره کاری آکادمیک علاقه شدیدی به چشم‌اندازهای ایران داشتم. به شدت مشغول مطالعه درباره عکاسی از این مناظر شدم و در سفرهایم به ایران از گوشه و کنار عکس گرفتم. در اکتبر ۱۹۷۶ اولین نمایشگاه انفرادی‌ام در انستیتوی هنرهای معاصر لندن دایر شد. در سال ۱۹۷۷ عکس‌هایم را در سائو پائولو برزیل، به معرض نمایش گذاشتم. از آن تاریخ به بعد در



▲ شگفتی‌های جزیره
عکاس که در سال ۱۹۷۵ میلادی به جزیره هرمز سفر کرده، با یک موتور سیکلت به تمامی قسمت‌های جزیره سرزده و شگفتی‌های طبیعی آن را در قابی به غرب برده است

◄ شناخت ایرانشهر
عباس کیارستمی در مقدمه‌ای که برای کتاب «ونیز، شهر پنجره‌ها»ی زیپولی نوشته است، می‌گوید که از طریق عکس‌های زیپولی ایران را شناخته است و در عکاسی‌اش از او و شیوه خاص عکاسی‌اش که در این تصویر دیده می‌شود تاثیر گرفته است

سپهری را همه به عنوان شاعری با احساسی عمیق به طبیعت می‌شناسند و از این جهت به عکس‌های من نزدیک است



این راه بی‌نهایت

زیپولی هیچ نزدیکی‌ای با زندگی مدرن شهری احساس نمی‌کند و این نه تنها در عکس‌های او از ایران بلکه در تمامی عکس‌هایش از دیگر کشورها، آشکار و قابل توجه است. تصویر، نوشیجان ملایر را نشان می‌دهد

شهرهای گوناگون ایتالیا و دیگر هم نمایشگاه‌هایی از آثار عکاسی خود درباره ایران برگزار کرده‌ام. نمایشگاهی هم با آثار من، عباس کیارستمی و ۵۶ عکاس معاصر ایرانی برگزار شد. مجموعه‌ای از عکس‌های ونیز هم منتشر شده است که در کنار عکس‌ها از ابیات بیدل استفاده کرده‌ام. این آثار در نمایشگاه ونیز، تهران و پوسدام (آلمان) به نمایش گذاشته شدند و به زودی هم در پاریس در معرض دید قرار می‌گیرند. اخیرا هم کتابی از مراسم اهدای نشان افتخاری به عباس کیارستمی در دانشگاه ونیز را ویراستاری کرده‌ام. گلچینی از بهترین عکس‌هایم که از سال ۱۹۷۲ به بعد گرفته‌ام، شامل مناظر ایران است. من حالا عکاس هستم زیرا عاشق ایرانم. هزاران عکس از گوشه و کنار ایران دارم.

بیشتر عکس‌های شما از طبیعت است؛ از روستاها، جاده‌ها، دشت‌ها و حتی ابرها. کمتر عکسی از شهر و زندگی مدرن در آثار شما دیده‌ام. آیا این مختص ایران است؟ شما فضای شهری ایران را دوست ندارید؟

من هیچ نزدیکی‌ای با زندگی مدرن شهری احساس نمی‌کنم و این نه تنها در عکس‌های من از ایران بلکه در تمامی عکس‌هایم از دیگر کشورها آشکار و قابل توجه است. علاقه من به منظره و چشم‌انداز را می‌توانید به‌راحتی در عکس‌هایم مشاهده کنید اما در مجموعه من انواع دیگری از عکس‌ها و تصاویر هم وجود دارند.

در عکس‌هایتان چیزی هست؛ نوعی حس شبیه به شعر.

من زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه ونیز تدریس می‌کنم و سال‌هاست که از ایران عکس می‌گیرم. متوجه شده‌ام ارتباطی بین شعر فارسی و چشم‌اندازهای متأثر از آن وجود دارد. در طول مدت تدریس شعر فارسی، معمولا تصاویر زیادی از مناظر را به دانشجویانم نشان می‌دهم و سعی می‌کنم ارتباط آنها را با اشعار فارسی در چگونگی شکل گرفتن و محتوای آن بیان کنم. دیگر آنکه خلاقیت به تنهایی مورد توجه من نیست بلکه حس مثبت بین من و موضوع عکس‌ها هم برایم اهمیت دارد. چشم، مغز و قلب همه به عکس مرتبطند. چشم می‌بیند و انتخاب می‌کند، مغز فکر می‌کند و با دقت شرح می‌دهد، قلب به عکس روح می‌دهد و می‌تواند احساسات آدم را برانگیزد. حضور همزمان همه اینها، اصالت و کیفیت یک عکس را تضمین می‌کند و گم‌شدن حتی یکی از آنها باعث می‌شود که نتیجه ناقص و ناتمام شود. بنابراین یک عکس زیبا می‌تواند همه‌جا باشد و بالعکس هیچ کجا نباشد. با وجود این، کمال فنی را نه می‌توان ضروری دانست و نه بی‌اهمیت تلقی کرد. بدیهی است که شرط کافی برای ارائه یک عکس موفق، داشتن ابزار است. این است که باید گذاشت نقص‌فنی تاثیر نهایی تصویر را از بین ببرد.

و اینکه چرا مخصوصا از ایران عکس می گیرید؟



نزدیکی نگاه

زیپولی می گوید: «وقتی عباس کیارستمی به ونیز سفر کرده بود، به دلیل علاقه‌ای که به کارهای او داشتم، کتاب عکس‌هایم را برایش بردم. البته او مرا نمی‌شناخت. کتاب را گرفت و گفت: «از کجا می‌دانستید من عکس‌های زیپولی را بسیار دوست دارم؟» بسیاری از عکس‌های زیپولی را انگار قبلا در فیلم‌های کیارستمی دیده‌ایم اما این قرابت نگاه دو هنرمند چیزی از جنس تقلید و تکرار نیست؛ نگاه‌های زیبایی بر آمده از قاب‌های طبیعت ایران است

عباس کیارستمی یکی از استادان عکاسی، به ویژه در زمینه طبیعت ایران است. هنگامی که او از نیاز به ارائه عکس‌ها حرف می‌زند، من او را به خوبی درک می کنم

جواب آن کاملا ساده است؛ بی‌شک ایران یکی از زیباترین کشورهای جهان است. اگر یک‌بار با زیبایی‌هایش آشنا شوید، به آن علاقه‌مند می‌شوید؛ به‌طوری که شما را تحریک می‌کند تا مناظر جذابش را با همه مردم دنیا تقسیم کنید یا به آنها نشان دهید. این موضوع، به خصوص در عصر وحشتناک جنگ‌افزارها و خونریزی‌ها دارای اهمیت است؛ زمانی که ایران برای بسیاری تنها شرارت معنی می‌دهد.

شما سال‌ها در ایران عکاسی کرده‌اید، قشنگ‌ترین خاطره شما از ایران چیست؟

خیلی سخت است که از میان خاطرات دلپذیری که دارم، یکی را انتخاب کنم. پس به دو خاطره بسنده می‌کنم:

در نوامبر ۱۹۷۵ به جزیره هرمز رفته بودم. من یک موتورسیکلت گرفتم و به تمامی قسمت‌های جزیره سر زدم. واقعا محو رنگ‌ها و روشنایی این جزیره متروک و ساکت شده بودم.

در مارس ۱۹۸۹ به ابیانه رفتم. در این محل شگفت‌انگیز قدم می‌زدم و در آنجا بود که مفهوم واقعی بهار را فهمیدم؛ رنگ شکوفه‌های درختان که با زمینه خود، با کوه‌ها در تضاد زیبایی بودند، شکوفه‌هایی که روی زمین افتاده بودند و نسیم، عطر آنها را در همه‌جا پراکنده می‌کرد؛ همه اینها خاطرات فراموش‌نشدنی‌ای هستند. هر دوی این صحنه‌ها، تجربه‌های احساسی و روحی‌ای بودند که سعی کرده‌ام هنگام عکاسی به آنها توجه کنم.

و تلخ‌ترین خاطره شما از ایران؟

به نظر من، عباس کیارستمی یکی از استادان عکاسی، به ویژه در زمینه طبیعت ایران است. هنگامی که او از نیاز به ارائه عکس‌ها حرف می‌زند و از لزوم در اختیار گذاشتن تجربه‌های خود در این زمینه می‌گوید، من او را به خوبی درک می‌کنم. تنها خاطره ناراحت‌کننده‌ام از ایران، در این رابطه است؛ هنگامی که بنا به دلایلی احساس می‌کنم باید از یک صحنه یا منظره عکس بگیرم اما قادر نخواهم بود آن را به دیگر مردم نشان بدهم.

شما عکس‌های بسیاری از ایران گرفته‌اید. به بیشتر نقاط کشور سفر کرده‌اید؛ آیا فکر می‌کنید دوران عکاسی از ایران برای شما تمام شده؟

قطعا خیر، در حقیقت، فعالیت عکاسی من از ایران آغاز شده. اگر ایران‌شناس نبودم، عکاس نمی‌شدم. این فعالیت من در کشورهای دنیا هم گسترش یافت. مجموعه عکس‌های من شامل عکاسی از بیش از ۳۰ کشور است که به تدریج به وب‌سایت خود اضافه کرده‌ام.

پس از مسافرت‌های بسیار، جزئیات زیادی درباره عکاسی از ایران یاد گرفتم؛ برای مثال، نواحی خاص مثل کردستان، محصولات و سوغات مثل زعفران، مکان‌ها مثل تخت‌جمشید یا موضوع‌ها مثل مسیرها. امیدوارم که در آینده نزدیک قادر به درک آنها باشم. ■

[خلیج فارس]

عروس خطرناک

ژله فیش که ایرانیان آن را عروس دریایی می‌نامند از زیباترین و خطرناک‌ترین جانوران خلیج فارس است

سوگل شهیدی

هنوز دایناسورها به وجود نیامده بودند که این جانوران زندگی در زیر آب‌های کره زمین را تجربه کردند و البته تا امروز هم نسل خود را حفظ کرده‌اند؛ یعنی ۶۵۰ میلیون سال قبل. ژله‌فیش‌ها که ایرانی‌ها عموما آنها را به نام عروس‌دریایی می‌شناسند، در اصل ماهی نیستند و اشتباه به کار رفتن نام فیش (ماهی) در انتهای اسم آنها به خاطر این است که قدیمی‌ها هر جانوری را که زیر آب حرکت می‌کرد ماهی می‌نامیدند. نکته جالب در نامگذاری این جانور آبزی زیبا این است که همیشه آدمی را مبهوت زیبایی خود کرده و در بعضی از نقاط دنیا نامی به فراخور فرهنگ و دید مردمان آن منطقه گرفته است به عنوان مثال آن را در آمریکا ژله دریایی (Seajellie)، در یونان جام (Skyphos)، در کشورهای عربی ستاره دریایی (نجم‌البحر) و در بسیاری جاها مدوزا (Medusa) می‌نامند.



عکس: اسماعیل گلرخ عربانی



سم و غواص

غواص با احتیاط دور این عروس دریایی زیبا می‌چرخد و کاملا مراقب است تا به بازوهای دهانی یا تنتاکول‌های آن برخورد نکند. سلول‌های سمی این ژله‌فیش غول پیکر که زیر آب‌های خلیج چابهار دیده شده تمام سطح تنتاکول‌های او را سمی کرده و برخورد با آن مساوی است با ورود سم به بدن غواص /عکس: تیمور امینی‌راد

بانوی خلیج‌فارس

نخستین گزارش علمی منتشر شده در ایران درباره عروس دریایی آب‌های جنوب ایران

از آنجا که عروس‌های دریایی در سراسر آب‌های کره زمین یافت می‌شوند، به آب‌های جنوب ایران هم آمده‌اند ولی متاسفانه با وجود مملو بودن آب‌های جنوب کشورمان هنوز کسی درباره گونه‌های مختلف این جانوران در خلیج‌فارس و دریای عمان تحقیق درست و جامعی نکرده است. تا پیش از شکوفایی این جانوران در سال ۱۳۸۱ در آب‌های استان سیستان و بلوچستان، زیست‌شناسان دریایی در کشور ما کمتر به دنبال تحقیق درباره ژله‌فیش‌های موجود در خلیج فارس بودند. از آنجا که درباره این جانور گزارش‌ها و مقالات کمی در ایران منتشر شده، کار ردگیری گونه‌های مختلف موجود در ایران بسیار سخت است. این متن با استفاده از مقاله‌ها، گزارش‌ها و گفت‌وگویی با محمد تقی آژیر (مسؤول بخش بیولوژی و ارزیابی ذخایر مرکز تحقیقات شیلات آب‌های دور چابهار) نوشته شده که برای تکمیل آن از کمک‌های سیمین دهقان مدیسه (رئیس بخش اکولوژی پژوهشکده آبزی پروری جنوب کشور)، فرهاد کیمرام (مسؤول بخش بیولوژی و ارزیابی ذخایر موسسه تحقیقات شیلات ایران)، تورج ولی‌نسب پور (عضو گروه سرپایان بین‌المللی)، غلامرضا دریانبرد (مسؤول پژوهشکده اکولوژی دریای خزر) و گزارش‌های خارجی نوشته M.Dawson, F.Kennedy, A.C.Morandini, K.Raskoff, S.Wilson بهره گرفته شده است.

وقتی به جانوری ماهی می گوییم یعنی اینکه آن جانور باید سر، مغز، چشم، گوش، باله و غیره داشته باشد؛ نکته‌هایی که در عروس‌های دریا یی وجود ندارد. اما این جانوران واقعا چه موجوداتی هستند؟ این جانوران زیبا متعلق به چهار کلاس سی‌فوزوآ با ۲۰۰ گونه، استروزوآ با ۵۰ گونه، گی‌بوزوآ با ۲۰ گونه و هیدروزوآ یا مرجانیان با ۱۵۰۰–۱۰۰۰ گونه هستند که این کلاس آخری عروس‌های دریایی در آب‌های خلیج‌فارس هم زیاد دیده شده‌اند؛ به خصوص که تازگی‌ها خبر حضور گسترده عروس‌های دریایی در آب‌های استان سیستان و بلوچستان و استان هرمزگان شنیده می‌شود.

خرامیدن عروس

وقتی راه می‌رود انگار عروسی دامنش را تکان می‌دهد؛ چرا که آرام و باوقار است و فریبنده. حرکت تندی ندارد، مگر اینکه جریان آب آن‌قدر زیاد باشد که آن را از جایی به جایی بکشاند. بسیاری از زیست‌شناسان دریایی عامل اصلی حرکت این جانور را همین جریان‌های دریایی می‌دانند اما واقعیت این است که آن‌قدر نقطه ابهام در زندگی این جانور وجود دارد که هنوز محققان نتوانسته‌اند به سؤالات بی‌شمار خود درباره عروس دریایی پاسخ دهند. نمونه‌اش همین موضوع حرکت کردن این جانور است که عامل اصلی آن هنوز به درستی مشخص نشده. البته در اینکه غذاخوردن عروس دریایی عامل دیگری برای حرکتش است، شکی نیست؛ زمانی که ژله‌فیش آب را به داخل بدن کیسه مانندش می‌برد، اگر غذایی درونش باشد آن را با فیلترهای مخصوصش می گیرد و آب



تجمع مرگ

این یک تجمع خانوادگی نیست، چرا که اصولا ژله‌فیش‌ها به‌صورت دسته‌جمعی و خانوادگی زندگی نمی کنند؛ اینها لاشه‌های ژله‌فیش‌هایی‌است که جریان آب آنها را کنار صخره‌ای زیر آب‌های جزیره فارور آورده است /عکس: سیدعلی محترمی



عروس یک‌میلیون تومانی
عکاس می‌گوید که برای گرفتن عکس این عروس دریایی زیبا متحمل خسارت مالی شده؛ «در حال آمدن روی سطح آب بودم که این ژله‌فیش را دیدم و سریع برای عکاسی به دنبالش رفتم. آن‌قدر محو تماشایش شدم که نزدیک‌های غروب شد و قایق همراهم را هم گم کردم. برای همین مجبور شدم وسایل غواصی‌ام را که حدود یک‌میلیون تومان ارزش داشتند زیر آب رها کنم که تا غروب نشده بتوانم خود را با شنا به ساحل برسانم / عکس: سیدعلی محترمی

ژله کلمی
این عروس دریایی بزرگ به ژله‌فیش کلمی شکل مشهور است. معمولا ژله‌فیش‌ها به رنگ‌های قهوه‌ای، قرمز، یاسی و صورتی شفاف یا نیمه‌شفاف هستند که این گونه با نام علمی *Drymonema dalmatinum* از نوع صورتی رنگ هستند / عکس: اسماعیل گلرخ عربانی



را در پی انقباض ماهیچه‌های منقبض شونده ژلاتینی‌اش با فشار بیرون می‌دهد و همین عمل باعث حرکتش می‌شود. عده‌ای هم نور زیاد را عامل دیگری برای جابه‌جایی آن می‌دانند؛ چراکه این موجود ظریف به نور زیاد حساس است و برای همین در طول روز به اعماق می‌رود و شب‌ها به سطح آب برمی‌گردد. البته میزان این مهاجرت عمودی روزانه در گونه‌های مختلف فرق می‌کند؛ بعضی‌ها تا ۵۰۰ متر هم جابه‌جا می‌شوند تا به عمق دلخواه خود برسند. بنابراین قرار گرفتن عروس‌های دریایی در عمق‌های مختلف تصادفی نیست و به میزان نور، فشار، دما، اکسیژن و غذا مربوط است. در کل این گونه می‌توان گفت که بعضی از گونه‌های ژله‌فیش در بیشتر زمان‌ها دارای شنای فعال اما بعضی دیگر در اغلب اوقات غیرفعال و تابع عوامل محیطی‌ای مانند جریانات دریایی هستند.

راز سر به مهر

شاید برای بسیاری اولین سؤال درباره ژله‌فیش محل دهان این جانور باشد؛ یعنی همان اندامی که از نقش مهم آن برای حرکت ژله‌فیش گفتیم. برای پی بردن به این موضوع ابتدا باید با اندام عروس دریایی آشنا شوید.

۹۵ درصد بدن یک ژله‌فیش را آب تشـــکیل می‌دهد که ترکیب اصلی بدن این جانور است. ژله‌فیش‌ها اندام‌هایی مانند سیستم گوارش، سیستم عصبی مرکزی، سیستم تنفسی یا سیستم گردش خون ندارند. البته نبود این سیستم‌ها خللی در زندگی این جانور ایجاد نمی‌کند. به‌طـور مثال عروس‌های دریایی اصولا نیازی به سیستم تنفسی پیشـرفته ندارند؛ چراکه پوســت آنها به‌قدری نازک است که می‌تواند اکسیژن محلول در آب را با استفاده از سیستم انتشار جذب کند. درست است که این جانوران آبزی مغز یا سیســتم عصبی مرکزی ندارند اما دارای یک شبکه عصبی ساده با تعدادی عصب در پوسته بیرونی (Epidermis) هستند که یک شـبکه عصبی ابتدایی یا Nerve net تشـکیل می‌دهند. همین‌طور آنها از اندامی به نام Gstroderminal که به حفره گوارشی معروف است جهت هضم غذا بهره می‌گیرند که این حفره کار جذب مواد مغذی را برعهده دارد. این حفره همان دهان عروس دریایی است؛ همان حفره‌ای که در پایین بدن چتری شکل آنها قرار دارد و کانالی اسـت با انتهای باز که نقش دهان و مخرج را توامان اجرا می‌کند. عروس دریایی برای غذا خوردن کافی است تا حجمی از آب را از همین کانال‌ها وارد بدن کند و با فیلتر کردن و گرفتن پلانکتون‌های جانوری، آب را با فشار بیرون دهد. فشار آب باعث جابه‌جایی آنها هم می‌شود.

غذای اصلی ژله‌فیش‌هـا زئوپلانکتون اسـت؛ همان موجودات ریز شـناور در آبی که از فیتوپلانکتون‌هـا – جلبک‌های گیاهی خیلی ریـز – تغذیه می‌کنند. زئوپلانکتون‌ها می‌توانند ماهی‌های تازه به دنیا آمـده‌ای را هم که هنوز قدرت تغذیه ندارند شامل شوند. اما این نکته نیز شـاید برایتان جالب باشد که با اینکه می‌دانیم عروس دریایی چه می‌خورد اما از ایـن موضوع که خودش خوراک چه جانوری است اطلاعات دقیقی وجود ندارد. تا اینجا با توجه به تحقیقات صورت گرفته می‌دانیم که لاک‌پشت و خرچنگ این جانور آبزی را می‌خورند و حتی دیده شده که فرشته‌ماهی‌ها و طوطی‌ماهی‌ها هم بخش کروی پشت این جانور را که شبیه به یک چتر است گاز می‌گیرند، اما این مسأله که ژله‌فیش دقیقا مورد تغذیه چه جانورانی است، یکی از رازهای کشف نشـده مربوط‌به عروس دریایی است. زیست‌شناسان نه‌تنها هنوز به این موضوع پی نبرده‌اند بلکه از علت دقیق مرگ و میر این جانور و طول عمر آن هم اطلاعی ندارند.

سم اعصاب

اگر پیشینیان ما به وجود سم کشـنده عروس‌های به ظاهر آرام دریا پی برده بودند، شاید هیچ وقت عروس صدایش نمی‌زدند. برای این جانور زیبا فرقی نمی‌کند کسی که به او نزدیک شده انسان است یا طعمه‌ای خوشـمزه برای خوردن؛ در هر صورت آن جاندار به شدیدترین وضع مسموم خواهد شد. سلول‌های حاوی سم این جاندار که نماتوسیست نام دارند و روی بازوها یا تنتاکول‌هایش قرار دارند، باعث می‌شوند تا سطح این بازوها آغشته به سم فلج کننده‌ای شود. البته این‌طور نیست که تنها نوع بالغ این جانور سمی باشد و در سنین قبل از بلوغ ضرری نداشته باشند؛ این سلول‌های سمی از زمان شکل‌گیری لاروی یک عروس دریایی همواره با آن هستند. تاکنون گزارش‌های زیادی از انسان‌هایی که قربانی سم دردناک و خطرناک عروس دریایی شده‌اند منتشر شده است. البته تماس با سم این موجود زیبا همیشه کشنده نیست و خطرناک بودن این برخورد بستگی به میزان تماس و گونه ژله‌فیش دارد. سم عروس دریایی در واقع نوعی واکنش دفاعی برایش محسوب می‌شود؛ چراکه حاوی نوعی آفلاتوکسین است که با مختل کردن سیستم عصبی و فلج کردن جانداری که به او نزدیک شده، این فرصت را در اختیار می‌گیرد تا خطر خود را کاملا بررسی کند و اگر طعمه‌ای مناسب بود، آن را بخورد و اگر شکارچی‌اش بود با افتخار از کنارش عبور کند.

والدین بی‌تفاوت

عروس دریایی برخلاف بیشتر آبزیان هیچ‌گونه جذابیت و کششی به جنس مخالف از خود نشان نمی‌دهد. ژله‌فیش‌ها بعد از رشد کامل و رسیدن به دوره بلوغ اقدام به تولید مثل جنسی می‌کنند؛ آن‌هم به گونه‌ای کاملا بی‌تفاوت به جنس مخالف؛ جنس نر با رهاسازی اسپرم در آب و جنس ماده با ریختن تخمک از راه دهان به داخل آب بدون توجه نسبت به عاقبت فرزندانشان به ادامه زندگی خود می‌پردازند. تخمک و اسپرم پس از لقاح یافتن تبدیل به تخم یا «گامت» می‌شود تا با ادغام گامت‌ها درون آب، سلول تخم اولیه تشکیل شود. این سلول‌ها اگر توسط جاندار دیگری خورده نشوند، تبدیل به «پلانولا» می‌شوند؛ یعنی موجود نابالغی که هنوز دهان و تنتاکول ندارد و مانند کپسولی است که قسمت زیرین آن باریک‌تر است؛ چیزی شبیه یک گرز خیلی کوچک. در مرحله بعدی، پلانولا بر بستر دریاها روی مکان‌های سفت و سخت می‌چسبد که به این کار او اصطلاح ستلمنت شدن را اطلاق می‌کنند. عروس دریایی پس از ستلمنت شدن، وارد مرحله پولیپ می‌شود تا رشد خود را کامل کند و دهان و تنتاکول تشکیل شود. پولیپ‌ها طی مراحل شکوفایی بند بند می‌شوند که هر یک از این بندها «سیفوستوما» نام دارد. سیفوستوماها به آرامی رشد کرده و ژله‌فیش‌های نابالغ «افیرا» را تولید می‌کنند که در نهایت به ژله فیش بالغ «مدوزا» تبدیل می‌شود.

البته همیشه در ژله‌فیش‌ها تولیدمثل به این شکل نیست؛ گاهی اسپرم‌های رها شده توسط عروس دریایی نر به همراه آب وارد دهان عروس ماهی ماده می‌شود و سلول

اینکه ژله‌فیش دقیقا خوراک چه جانورانی می‌شود، از رازهای کشف نشده عروس دریایی است. محققان هنوز از علت دقیق مرگ‌ومیر این جانور هم اطلاعی ندارند



مکنده غذا

وقتی عروس دریایی در حال مکش آب است به این شکل درمی‌آید. این جانور آبزی آب را با حفره دهانی خود داخل بدن می‌کند، جانوران ریز دریایی را با فیلتر خود نگه می‌دارد و سپس با فشار، آب را بیرون می‌دهد. این کار باعث حرکت او هم می‌شود /عکس: تیمور امینی‌راد

حمله ژله‌فیش‌ها ◄
اواسط تیرماه امسال بود که ناخدای یکی از کشتی‌های صیادی ترال میانی با مراجعه به اداره شیلات چابهار از وجود بیش از حد ژله‌فیش‌ها در تور صیادی خود در منطقه پسابندر خبر داد. جمعیت عروس‌های دریایی به شدت افزایش یافت و تا آب‌های خوزستان هم رسید و صیادی را با مشکل روبه‌رو کرد، چرا که تمام سوراخ‌های تور مملو از این جانوران آبزی می‌شد / عکس: پژوهشکده اکولوژی خلیج‌فارس – بندرعباس

لاشه تازه ▼
این هم یک نمونه عروس دریایی است که لاشه آن روی آب آمده و یکی از محلی‌ها آن را به دست گرفته. از تازگی و شفافی بدن این عروس دریایی مشخص است که هنوز از مرگش ساعتی نگذشته
عکس: بهزاد ترکی‌زاده



تخم آنجا شکل می‌گیرد. در «عروس دریایی ماه‌مانند» (Moon jellyfish) تخم‌ها بعد از تشکیل در اتاق خوابی در بازوی دهانی که نامش اتاق تخم است قرار می‌گیرند، مراحل تکامل رشد را سپری می‌کنند و یکباره از تخم خارج می‌شوند.

فرصت‌طلب‌های خودنما

عروس‌های دریا سال‌ها آرام و بی‌صدا زیر آب‌های خلیج‌فارس و دریای عمان می‌رقصیدند و انسان‌ها از حضورشان بی‌خبر بودند. بهار سال ۸۱ این بی‌خبری پایان گرفت. آن سال دمای هوا رو به گرمی رفت و بیشتر آبزیان –از جمله ماهی‌ها و سخت‌پوستان– تخم‌ریزی کردند و کم کم شرایط آماده شد تا تولید مثل گونه‌ای از عروس دریایی به نام «کرامبیونلا اورسینی» (*Crambionella orsini*) هم آغاز شود. در تابستان که دیگر هوا کاملا گرم شد و لاروهای آبزیان از تخم درآمدند، کرامبیونلاهای گرسنه منتظر، شروع به خوردن آنها کردند و آن‌قدر شرایط، مناسب حالشان شد و آن‌قدر خوردند و بزرگ شدند و زاد و ولد کردند که یکدفعه خود را در میان سیل عظیمی از جمعیتشان دیدند. مردمان سیستان و بلوچستان حین عبور از دریا فکر کردند که شاید شکوفه‌های سفید رنگ ژله‌ای روی آب جوانه زده و صیادان محلی تصور کردند آب دریا کثیف شده و از کاهش شدید صید خود به شدت نگران بودند. همین موضوع باعث شد تا این موجودات زیبا در آب‌های جنوب ایران به چشم بیایند.
شکوفایی میلیونی عروس‌های دریایی که به بلوم ژله‌فیشی معروف است، یعنی کاهش کلی تولید در دریا زیرا این حجم عظیم گرسنه با خوردن لارو و تخم‌های متولد نشده آبزیان، هم نسل آنها و هم زنجیره غذایی موجود در آب را دچار اختلال می‌کنند.

البته این پدیده نادر که هر چند سال یک‌بار در دریاها اتفاق می‌افتد در تابستان امسال هم بعد از هفت سال در آب‌های جنوب ایران دیده شد. طی گشت عملیاتی گروهی از محققان ایرانی در برآورد ذخایر کف‌زیان در خلیج‌فارس و دریای عمان، در لابه‌لای تورهای «ترال» صیادی ژله‌های دریایی به دام افتادند و خبر از حضور دوباره خود دادند.
در روزهای اول گشت عملیاتی در هر تور غیر از ماهیان فقط دو درصد کل صید عروس‌های دریایی بودند اما در روزهای بعد عمده‌ترین ترکیب صید را به خودشان اختصاص دادند؛ به گونه‌ای که تورهای صیادی را آن‌قدر سنگین کردند که کشتی را متوقف کردند و صیادان برای بالا کشیدن تور مجبور شدند آن را پاره کنند تا بخشی از ژله‌فیش‌ها بیرون ریخته شوند و تور سبک شده و بالا بیاید.
از طرفی در آب‌های سیستان و بلوچستان دیده شد که این پدیده در پاییز از سمت شرق به سمت غرب – یعنی آب‌های استان هرمزگان– پیشروی کرده است. عروس‌ها به دلیل ساختار ژله‌ای با مسدود کردن چشمه‌های تور صیادان باعث اختلال در عملکرد تورها می‌شوند و از طرفی با خوردن تخم و لارو ماهی‌ها و سایر آبزیان باعث کاهش ذخایر آنها می‌شوند که در نهایت چرخه تولید در دریا را به هم می‌ریزد.
عواملی مانند صید بی‌رویه، خروج شکارچیان از زنجیره غذایی، تغییرات آب و هوایی، گرم شدن کره زمین، خشکسالی، کاهش حجم آب‌های شیرین ورودی و تخلیه فاضلاب‌های مختلف صنعتی، کشاورزی و خانگی به دریاها باعث می‌شوند تا گونه‌های فرصت‌طلب، قلمروشان را در آب افزایش دهند و محیط را از آن خود کنند و البته عروس دریایی هم از همین دسته فرصت‌طلب است.

تجارت با ژله دریا

تا قبل از سال ۱۹۷۰ میلادی کسی در دنیا نمی‌دانست که می‌توان عروس‌های دریایی را صید کرد. صیادان چینی مهاجر در کشورهای آسیای جنوب‌شرقی اولین کسانی بودند که ژله‌فیش‌ها را به صنعت صید و صیادی در دنیا معرفی کردند و بعد بازرگانان ژاپنی با ورود به کشورهای تایلند، اندونزی، مالزی، فیلیپین، ویتنام و میانمار به صنعت عمل‌آوری ژله‌فیش‌ها رونق بسیار دادند.
در ایران هم با وجود فراوانی این موجود نه درباره شناسایی این آبزی تحقیقات جامعی صورت گرفته و نه این گونه چندان صید می‌شود تا آن را وارد چرخه اقتصادی کنند. واقعیت این است که تنوع بالا در شکل، اندازه و رنگ، اساس شناسایی و تشخیص گونه‌های مختلف عروس‌های دریایی است ولی متاسفانه در ایران تحقیقی درباره شناسایی گونه‌ها هم انجام نشده و تنها گونه اعلام شده از ایران کرامبیونلا اورسینی است که هفت سال پیش به‌خاطر شکوفایی در آب‌های استان سیستان و بلوچستان شناسایی شد. البته گونه‌های شاخص ژله‌فیش‌ها در کشورهای آسیای جنوب‌شرقی رصد شده‌اند که می‌توان احتمال وجود آنها را در ایران هم داد.
برای پی بردن به اهمیت صید این جانور ابتدا باید فواید این کار را در نظر بگیریم. هدف اصلی صید در بسیاری از کشورهای آسیایی مثل ژاپن، کره و چین استفاده غذایی آن است. ماده خشک عروس دریایی – که به اشتباه گوشت جانور نامیده می‌شود اما در اصل از پروتئین، نسوج، نمک و ... تشکیل شده – بسیار لذیذ و خوراکی است. البته این ماده خشک، کمی بعد از صید فاسد می‌شود و باید به سرعت آب آن را با نمک طعام بگیرند و برای خنثی کردن سم سلول‌های سمی که روی تنتاکول‌هایش است

در ایران با وجود فراوانی عروس‌های دریایی نه برای شناسایی این آبزی تحقیقات جامعی صورت گرفته و نه این گونه صید می‌شود تا آن را وارد چرخه اقتصادی کنند

به آن زاج سفید بزنند. قبل از خوردن هم آن را با سسی که از لوبیای جوشیده، فلفل، شیر، روغن دانه کنجد و ادویه‌های معطر تهیه کرده‌اند مخلوط می‌کنند و با سالاد و سبزیجات می‌خورند. عروس دریایی خشک شده و بسته‌بندی شده را در بازارهای کشورهای آسیای جنوب‌شرقی می‌توان یافت.
از ژله‌فیش‌ها در طب و داروسازی هم استفاده می‌کنند و برای درمان بیماری‌هایی مثل ورم مفاصل، برونشیت، فشار خون بالا و نیز تهیه انواع شامپوهای تقویت مو به سراغ این موجودات به ظاهر بی‌مصرف می‌روند. اما یکی از مهم‌ترین استفاده‌ها از ژله‌ماهی، گرفتن کلاژن از آنهاست. کلاژن ماده اصلی و بنیادی برای تشکیل استخوان و غضروف در جنین انسان و استخوان و دندان در انسان بالغ است. ژله‌ماهی کنن‌بال (Cannonball jellyfish) با نام علمی *Stomolophus meleagris* با داشتن کلاژن فراوان در درمان ضایعات غضروفی، استخوانی و دندانی در انسان کاربرد فراوان دارد ■

[راهنمای سفر]

طبیعت
غاری برای کبوترها

موزه
شیشه‌های تاریخی

باستان‌شناسی
ملاقات با غول ایلامی

ورزش
این برف‌های کهن

خلیج‌فارس
کوهستانی برای شفا

تاریخ
گردش در خیابان انقلاب

گردش در خیابان انقلاب

گشت‌وگذار در خیابان‌هایی که میراث تاریخی انقلابند



عکس: محمود کلاری

گذر از خیابان‌های تاریخ

راهنمای بازدید از یادگارها و میراث شهری بهمن ۵۷ در تهران

مینا شاهمیری / عکس: محمود کلاری

تهران هر روز بزرگ‌تر می‌شود و طهران قدیم را بیشتر می‌بلعد اما هنوز اگر بخت یار باشد، با تهرانگردی در لابه‌لای ساختمان‌ها و خیابان‌های بی‌قواره شهر، رد و نشانه‌ای از روزهای نه‌چندان دور را می‌توان سراغ گرفت. چهره قدیمی تهران با بناها و خیابان‌های جدید در هم تنیده شده و همه آنچه تاریخ بر دیوارهایش نوشته در گذر شتاب‌آلود روزمره ما گم می‌شود. با وجود این، خیابان‌ها و بناهای تهران آن‌قدر حرف برای گفتن و نکته برای شنیدن دارند که هر روز می‌توانیم در جایی از آن گردش کنیم و لذت ببریم؛ خیابان‌هایی که جای عبور و مرور خودروها، پیاده‌ها و تاریخ است؛ باید گذر کرد و عبرت گرفت از حال و هوای بهمن ۵۷ که بار دیگر در این ماه و در کوچه پسکوچه‌هایش موج می‌زند و عبور از آنها تکرار خاطرات روزهای باشکوه پیروزی است. یکی از این خاطرات به یادماندنی، راهپیمایی و استقبال مردم از بازگشت امام خمینی(ره) است که مسیر میدان آزادی تا بهشت زهرا(س) را با حضورشان تاریخی کردند. ما در همین مسیر برای مرور آن روزهای پرشور، گشت‌زنان از میدان آزادی تا میدان فردوسی را پیاده و سواره طی می‌کنیم و از میدان فردوسی تا میدان امام خمینی(ره) به بازدید چند موزه می‌رویم. مسیر خود را از میدان آزادی آغاز می‌کنیم که صحنه تظاهرات میلیونی روزهای انقلاب اسلامی بوده است.



ایرانی آری، بیگانه نه > خیابانی که امروزه آزادی نام دارد، روزگاری به نام یکی از رؤسای جمهور آمریکا «آیزنهاور» نام‌داشت. سیل جمعیت در تظاهرات روزهای بهمن ۵۷ از خیابان‌های اطراف به سوی خیابان آزادی جاری می‌شد تا در محوطه بزرگ میدان گرد هم آیند و سرود وحدت و آزادی سر دهند؛ سرودی که‌نامی ایرانی را شایسته خیابانی ایرانی می‌دانست و دخالت اجنبی را در ایران از هر نوعش، برنمی‌تابید، حتی در سطح نامی آمریکایی

۸ به استقبال آزادی
مردمی که تشنه دیدن حقیقت انقلاب در سیل بی انتهای راهپیمایان بودند روی ساختمان نیمه‌کاره پنج طبقه‌ای رفتند تا شوروشوق مردم در مسیر ۳۳ کیلومتری استقبال از امام را به چشم خود ببینند. هیچ‌کس را پروای آن نبود که مبادا ساختمان نیمه کاره تاب تحمل وزن این همه استقبال‌کننده را نداشته باشد

عروس تهران

میدان و موزه آزادی

شـــما در میدان آزادی – بزرگ‌ترین میدان خاورمیانه با وسعت ۱۵ هزار متر مربع – ایســـتاده‌اید. هر گوشه آن که باشید، برج آزادی – «عروس تهران» – را می‌بینید. این بـــرج ۴۸ متری که پس از ۲۰ ســـال شست‌وشـــو داده شده، حالا زیباتر از گذشته خودنمایی می‌کند. این میدان در بهمن‌ماه سال ۵۷ شاهد حضور گسترده مردم در راهپیمایی علیه رژیم پهلوی بـــود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نامش به «آزادی» تغییر یافت. در اواسط دهه ۴۰ که شهر تهران توسعه می‌یافت، میدان آزادی به عنوان ورودی اصلی و غربی شهر مورد توجه قرار گرفت و مسابقه‌ای هم برگزار شد تا طرحی برتر برای ساخت برجی در وسط میدان انتخاب شود. در سال ۱۳۵۰ و با گذشت ۳۰ ماه، این برج که نمونه هنر معماری ایرانی اســـت به بهره‌برداری رسید. شاید شـــما در این میدان چرخی زده یا کنار آن عکســـی انداخته یـــا در محوطه زیبا و گل‌کاری‌شده‌اش نشسته باشـــید اما درون برج، نگاهی به پایین و بالای آن نینداخته باشید. برج آزادی دارای یک مجموعه فرهنگی شامل کتابخانه، سینمای چهاربعدی، نگارخانه و بزرگ‌ترین موزه سنگ و گوهر خاورمیانه است و همه روزه از ســـاعت ۹ تا ۱۷ پذیرای علاقه‌مندان اســـت. میدان آزادی که از سمت شرق در امتداد خیابان آزادی به انقلاب قـــرار دارد، بزرگ‌ترین پایانه مســـافربری غرب تهران اســـت و ما برای ادامه مسیرمان چند گزینه پیش رو داریم؛ خطوط اتوبوس‌های BRT و تاکسی‌ها ما را مستقیم تا میانه مقصدمان یعنی میدان فردوسی می‌برند. پیشنهاد ما این است که اگر حال و حوصله دارید، مسیر را قدم‌زنان طی کنید. نبش خیابان جیحون، ساختمان نوشابه زمزم به چشم می‌خورد که به جای پیسی کولای سابق همچنان به تولید نوشابه مشغول است. شـــما می‌توانید مراحل تهیه نوشابه را از پشت ویترین شیشه‌ای این ساختمان ببینید و در ادامه پیاده‌روی، با توقف در پارک اوستا نفسی تازه کنید.

چهار راه حوادث

میدان انقلاب

حالا که نفس تازه کرده‌اید به سوی میدان انقلاب می‌رویم و وارد مرکز شهر می‌شویم. ردیف ساختمان‌ها، سینماها، دکه‌ها و مغازه‌ها همه در یکدیگر فشـــرده شده و صداها و بوها و تصاویر می‌گوید که اینجا میدان انقلاب اســـت؛ میدانی که نامـــش را از حضور انقلابـــی و تاریخی مردم گرفت. حالا دو سالی می‌شود که آن سازه یادبودی که کار حسین خسروجردی است، از میان میدان برداشته شده و یادمان بعدی هنوز افتتاح نشده است. مرکزیت و ترافیک، این میدان بزرگ و تاریخ‌ساز را به ترمینال و محل استراحت و اغذیه‌فروشی و بازار کتاب تبدیل کرده که هر کدام مانند وصله ناجوری به هم پیونـــد خورده‌اند. خلاصه، وقتی در محدوده میدان انقلاب قدم می‌زنید، برای هر سلیقه‌ای کالایی مهیاست و برای گذران وقت مکان‌های مختلفی وجود دارد. از شـــیر مرغ تا جان آدمیزاد را می‌توانید از هر گوشه‌اش بیابید و بخرید یا در ســـینماهای دور میدان به تماشای فیلم بروید یا پشت ویترین‌ها دنبال کتاب بگردید.

بر بال دانش و دین

دانشگاه تهران

راسته فرهنگی خیابان انقلاب از کتابفروشی‌هایش آغاز می‌شـــود و به ســـمت دانشـــگاه تهران امتداد می‌یابد. این دانشگاه در چند قدمی میدان انقلاب، نماد دانش و دین پایتخت اســـت. فضای مشجر و حصار فلزی و ســـر در معـــروف آن، الهام‌گرفته از تصویر خیالی دو پرنده اســـت. دانشـــگاه تهران با بیش از ۷۵ سال قدمت به کوشش دکتر حسابی و در دوره پهلوی اول بنیانگذاری شـــده. این مکان اولین جایی اســـت کـــه عابران خیابان با شـــنیدن شعارهای دانشـــجویانش دریافتند که انقلابی در راه است. خاطره ۱۶ آذر ســـال ۱۳۳۲ محیط این دانشگاه را با جنبش دانشـــجویی پیوند داده است. در روزهای پیروزی انقلاب، دانشـــگاه تهران، هم ســـنگر دفاع از مردم و هـــم پایگاه مبـــارزه بود و مســـجد بزرگ آن –که در ســـال ۱۳۴۵ بنا نهاده شـــده– صحنه بحث و مناظره گروه‌های مختلف انقلابـــی و حضور روحانیون نامـــدار و مبارزی بود که در اعتراض به جلوگیری از ورود امام به کشور تحصن کردنـــد و در میان آنهـــا چهره‌های مهمی نظیـــر آیـــت‌الله طالقانی و آیت‌الله شـــهید اســـتاد مطهری بودند. پس از گذشت ۳۰ سال هنوز حال و هوای مسجد آن روزها با برگزاری نماز جمعه در دانشگاه برقرار است.

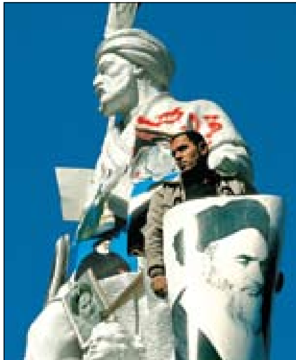
«بوستان یاران دبستانی»

پارک دانشجو

گشت‌زنان به چهارراه فلسطین می‌روید. حتما بارها نماهای آشنای اینجا را در فیلم‌هایی که روزهای دهه فجر تلویزیون نشان می‌دهد دیده‌اید. بانک ایران و انگلیس سابق نبش خیابان فلسطین جنوبی، حالا به مرکز پژوهشگاه اطلاعات و مدارک علمی ایران تبدیل شده است. سرمان را بچرخانیم، ساختمان زیبای تئاتر شهر در میان درختان پارک دانشجو نوید فضایی آرام را در میان هیاهوی شهر می‌دهد. تماشای یکی از مجسمه‌های قفل پرویز تناولی هم در گوشه پارک خالی از لطف نیست. پارک در دهه ۴۰، برای زیباسازی شهر ساخته شده و پس از ساخت بنای آن در سال ۱۳۵۰، به‌عنوان اصلی‌ترین مرکز نمایشی شهر شناخته‌شد و تا به امروز پاتوق طرفداران تئاتر است. می‌توانید در محوطه پارک یا کافه آن بنشینید و اگر خوش‌شانس باشید ممکن است یک تئاتر خیابانی مجانی هم نصیبتان شود؛ تئاتری که معمولا دانشجویان تئاتر برای تمرین در محوطه باز پارک بازی می‌کنند.



مسیر مردمی
امام خمینی(ره) و مردم بیش از ۳۰ سال پیش بخشی از همین مسیر را سواره و پیاده پیموده بودند



بر بلندای تاریخ
مجسمه فردوسی در میدانی که به نام اوست، بهترین جا برای تماشای موج جمعیت و نصب عکس‌های امام خمینی(ره) بود تا همگان ببینند



مارپیچ مخوف
در زندان مخوفی که امروزه موزه عبرت نامیده می‌شود، خشن ترین ماموران به شکنجه‌های هولناکی دست می‌زدند
عکس: خبرگزاری مهر

گذر ثروتمندان

میدان فردوسی

مسیر میدان انقلاب تا فردوسی را می‌توانید یکسره با مترو طی کنید. وارد میدان فردوسی که بشوید با ساختمان‌هایی روبه‌رو می‌شوید که هر کدام به بانک‌ها و هتل‌ها و سازمان‌ها تعلق دارند. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، میدان فردوسی از مراکز پر زرق و برق تهران بوده است؛ پس تعجبی ندارد که ساختمان‌هایی با معماری زیبا، گرد آن ساخته شده باشند که بیشتر به بانک‌ها تعلق دارند. اما حیف که نمایشان با دخالت و دستکاری مالکان بدمنظر شده. خیابان فروسی به سمت شمال یکطرفه است و ادامه مسیر را به سمت میدان امام خمینی باید پیاده طی کنید یا از اتوبوس‌های خط ویژه فردوسی استفاده کنید.

شاهان رفتند و جواهرات ماندند

چهارراه استانبول و موزه جواهرات ملی

پیشنهاد ما برای ادامه مسیر کوتاه باقیمانده، گردش در خیابان فردوسی و پیاده‌روی به سمت پایین است. پیاده‌روهای عریض این خیابان با دیوارهای بلندی محصور شده که کنجکاوی هر رهگذری را برمی‌انگیزند. این دیوارها که به سه سفارتخانه قدیمی انگلستان، آلمان و ترکیه (عثمانی آن روزگار) تعلق دارند در دوره قاجار بنا شده‌اند و از همان زمان دخالت‌های بیجای بعضی‌شان در امور کشور آغاز شد. به چهارراه که برسیم، عطر قهوه از «قهوه فروشی ریو» مشامتان را پرمی کند. این تقاطع راسته قهوه‌فروشان است که بیشتر آنها از هم‌میهنان ارمنی هستند. اگر هوس قهوه کرده‌اید، خودتان را مهمان فضای دلنشین یکی از کافه‌های زیبا و قدیمی همان حوالی کنید؛ مانند کافه نادری که پاتوق نویسندگان و شاعران دهه‌های ۳۰ و ۴۰ بوده است. آن سوی چهارراه و در ادامه خیابان فردوسی پس از ساختمان بانک مرکزی، موزه جواهرات ملی کنار بانک ملی مرکزی قرار گرفته است که به گفته کارشناسان گوهرشناسی، بزرگ‌ترین مجموعه سنگ‌های قیمتی جهان است. گنجینه آن شامل جواهرات دوره صفوی، افشار، قاجار و پهلوی است. مشهورترین جواهرات این موزه الماس دریای نور، تخت طاووس، کره جواهرنشان و تاج کیانی است. بزرگ‌ترین نتیجه تماشای این موزه این است که مال دنیا به دنیا می‌ماند. شنبه تا سه‌شنبه ساعت ۱۴ تا ۱۶ بعدازظهر، زمان بازدید از این موزه است. از اینجا می توان با طی مسافتی کوتاه و قدم زدنی دلچسب به راحتی به موزه عبرت رفت.





خانه تاریخ
از سال ۵۱ شکنجه‌گران این زندان توسط بازجوهای آمریکا و اسرائیل آموزش تخصصی می‌دیدند تا با شکنجه مبارزان، اطلاعات مهم آن‌ها را به‌دست آورند. در اسناد این زندان ۷۴ شکنجه مختلف و مشخصات بیش از ده هزار زندانی سیاسی به ثبت رسیده است
عکس‌ها: جواد منتظری

دانشگاه تهران
میدان فردوسی
چهارراه فلسطین
میدان و موزه برج آزادی
ساختمان نوشابه زمزم
پارک اوستا
میدان انقلاب
پارک دانشجو
چهارراه استانبول
موزه جواهرات ملی
موزه عبرت
موزه مجسمه‌های علی‌اکبر صنعتی
موزه ملی ایران
موزه پست
میدان امام خمینی(ره)
پارک شهر

از موزه تا موزه
با طی این مسیر می توان از موزه برج آزادی به میدان امام خمینی(ره) رسید و در حوالی آن از موزه های بسیاری بازدید کرد

پشت دیوارهای سکوت

موزه عبرت

بازدید از موزه عبرت با حال و هوای روزهای پیروزی انقلاب متناسب است. این موزه پس از چهارراه استانبول در خیابان کوشک مصری و خیابان فرعی شهید یارجانی قرار دارد و در بزرگ آهنی آن تداعی کننده زندان مخوفی است که هیچ‌گاه کسی نتوانسته از آن فرار کند. این زندان در ۱۳۱۳ به دستور رضاخان به دست آلمان‌ها ساخته شده. از اوایل دهه ۴۰ با اوج گیری مبارزات مردم علیه رژیم پهلوی، این زندان توسط نیروهای مشترک ساواک، ژاندارمری، ارتش و شهربانی به کمیته مشترک ضدخرابکاری تبدیل شد و حدود ۱۰ هزار نفر در آن زندانی شدند و بزرگمردانی نظیر مقام معظم رهبری و شهیدانی چون رجایی، بهشتی و بسیاری دیگر در آن شکنجه شدند که عکس تمامی آنها در موزه به یادگار بر دیوار قرار دارد. در این موزه با مجسمه‌های مومی صحنه‌های شکنجه بازسازی شده تا گوشه‌هایی از اقدامات هولناک و وحشیانه کمیته مشترک ضدخرابکاری نشان داده شود.

سه موزه در کنار هم

موزه صنعتی، موزه پست و موزه ملی ایران

از تماشای موزه عبرت به خیابان اصلی بازمی گردیم. در بخش پایانی مسیر گردشمان، به سمت میدان امام‌خمینی(ره) می‌رویم. این منطقه دارای چندین موزه است که بازدید از هر کدامشان خالی از لطف نیست. نبش خیابان، سالیان سال است که سازمان هلال احمر موزه‌ای برای مجسمه‌های استاد علی‌اکبر صنعتی دایر کرده که توسط خود او به این سازمان هدیه شده. او که از نخستین مجسمه‌سازان و نقاشان واقع گرای معاصر است، در طول ۶۲ سال کار، بیش از هزار مجسمه ساخت که بسیاری از آنها در این موزه گردآوری شده‌اند. یکی از زیباترین آثار او مجسمه گروهی از زندانیان سیاسی سلسله پهلوی است. این موزه هر روز از ساعت نه صبح تا نه شب برای بازدید باز است. کمی آن‌سوتر در کنار میدان مشق، ساختمان زیبا و بزرگ موزه پست به چشم می‌خورد که ترکیب معماری ایرانی و اروپایی آن، از وجوه تمایزش از ساختمان‌های اطراف است. بنای موزه که در سال ۱۳۰۷ به عنوان اداره پست و تلگراف ساخته شده، پر از یادگاری‌های قدیمی پست ایران و جهان است و تاریخچه مفصلی از پست، این ابتکار ایرانیان باستان را به نمایش می گذارد. موزه ملی ایران هم پشت موزه پست قرار دارد. اگر با کمی فاصله از ساختمان موزه بایستید، سردر ورودی‌اش را که به سبک ایوان مدائن ساخته شده، می‌بینید. موزه ملی ایران در طول سال‌ها، از یک موزه کوچک به یکی از معتبرترین موزه‌های جهان تبدیل شده که هزاران هزار اثر تاریخی از عصر حجر تا ایران دوران اسلامی را در خود جای داده است. این گنجینه آثار تاریخی را می‌توانید همه روزه جز دوشنبه‌ها از ساعت ۹ تا ۱۷ ببینید. بعد از پیاده‌روی طولانی در خیابان‌های تاریخی شهر، محوطه پارک شهر روبه‌روی موزه ملی ایران، جای مناسبی است تا خستگی راه را از تن به‌در کنید و به لذت گردش یک روز زمستانی فکر کنید.

کوهستانی برای شفا

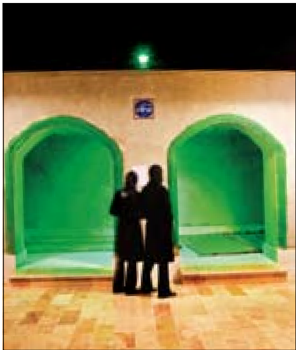
منطقه گنو؛ چشمه‌های آبگرم و هوای کوهستان

طاهره رحیمی / عکس: حسین کریم‌زاده

تا به حال فکر کرده‌اید که چرا آب و هوای شهر بندرعباس به نسبت دیگر شهرهای حاشیه خلیج‌فارس شرجی‌تر است؟ این اتفاق به خاطر قله بلندی است که با یال‌هایش شمال غربی این شهر را احاطه کرده و نمی‌گذارد که نم و شرجی هوا از این سوی شهر ساحلی خارج شود. کوه گنو که دومین قله بلند منطقه است، در ۳۰ کیلومتری شمال غرب بندرعباس و در نزدیکی جاده سیرجان - بندرعباس قرار گرفته. این کوه مثل بسیاری از مناطق کوهستانی ایران در کوهپایه‌اش دارای چشمه‌های آبگرمی است که ساکنان استان هرمزگان را به اینجا می‌کشاند. این کوه در مرکز منطقه حفاظت‌شده‌ای به همین نام و به وسعت ۴۵ هزار هکتار قرار گرفته. این منطقه کوهستانی و حفاظت‌شده به نسبت منطقه گرم جنوب، آب و هوای معتدلی دارد و این موجب شده تا بیشتر از ۳۶۰ گونه گیاهی و گونه‌های جانوری مختلف منطقه بیابانی و کوهستانی را در خود بپرورانند. از اواخر ماه آذر تا اواخر اردیبهشت بسیاری به منطقه گنو می‌روند تا تنی به آب گرم بزنند، بالای کوه بروند یا ماهی‌های اعجاب‌انگیز ساکن این آبگرم را تماشا کنند. چند سالی هم هست که به دلیل امکانات تفریحی و گردشگری که در اطراف چشمه‌های آبگرم بنا شده ـ از بازارچه گرفته تا شهربازی ـ بسیاری خود را برای گذراندن یک شب شاد به مجتمع آب‌درمانی گنو می‌رسانند. منطقه حفاظت‌شده گنو دارای چشمه‌های آبگرم متعددی است که اگرچه ممکن است در بعضی از آنها جای خلوتی را هم پیدا کرد اما از همه مطمئن‌تر منطقه مجتمع آب‌درمانی گنو است که در هر زمان از سال که به آنجا برسید، امکانات برای شما مهیاست.



ارتفاعات خنک
منطقه کوهستانی و حفاظت‌شده گنو به نسبت منطقه گرم جنوب، آب و هوای معتدلی دارد؛ برای همین خیلی از گردشگران وقتی گرمای بندرعباس کلافه‌شان می‌کند به این ارتفاعات می‌آیند



به سوی قدمگاه
در ارتفاعات کوهستانی گنو مکانی هم برای زیارت وجود دارد که به آن قدمگاه می‌گویند. بسیاری از گردشگرها این راه را طی می‌کنند تا به اینجا برسند

چگونه برویم؟

سیرجان - بندرعباس

اگر قصد رسیدن به منطقه گنو را از تهران دارید، راحت‌ترین راه هواپیماست. می‌توانید از فرودگاه مهرآباد بلیتی با قیمت ۷۱هزار تومان تهیه کنید تا یک ساعت و ربع بعد در بندرعباس باشید. با قطار می‌توان مسیر تهران تا بندرعباس را ۲۰ساعته طی کرد. قطار دو بار در شبانه روز به سمت این شهر حرکت می‌کند. هزینه بلیت رفت و برگشت برای مسافرت در یک کوپه چهارتخته ۶۰هزار تومان و برای قطار درجه دو ۲۷هزار تومان است. قیمت اتوبوس هم برای همین مسیر ۲۵هزار تومان است که حدود ۱۸ساعت را باید در جاده طی کنید. وقتی به بندر رسیدید باید سراغ راه گنو را بگیرید. البته در روزهای پنجشنبه و جمعه کار آسان‌تر است. در بلوار ساحلی، میدان هنگام بندرعباس در این دو روز تاکسی‌هایی علاقه‌مندان را به سمت مجتمع آب‌درمانی گنو می‌برند. این تاکسی‌ها در کمتر از یک ساعت شما را با قیمت ۶هزار تومان به گنو می‌رسانند.

می‌توانید از یکی از آژانس‌های سطح شهر هم تاکسی دربست بگیرید که شما را با قیمت ۹هزار تومان به مقصد می‌رساند. اگر هم ماشین شخصی دارید نگران راه نباشید. از خروجی جاده سیرجان - بندرعباس ۱۰کیلومتر تا روستای گنو راه است. مسیر آسفالت، نورپردازی شده و دارای پمپ بنزین است و وقتی هم که رسیدید در این مجتمع همه چیز مهیاست؛ از استخر جداگانه بانوان و آقایان و بخش وی‌آی‌پی گرفته تا هتل، رستوران، چایخانه، سینمای روباز، زمین ورزشی، بازارچه و حتی شهربازی. در روزهای آخر هفته اگر زود نجنبید ممکن است نتوانید اتاقی در این هتل پیدا کنید و به همین خاطر بهتر است که قبل از رسیدن به گنو شماره هتل را از اطلاعات تلفن بندرعباس گرفته و اتاق رزرو کنید. قیمت اتاق دو تخته برای هر شب اقامت ۵۰هزار تومان است.

چه‌می‌بینیم؟

آب‌تنی در آبگرم

بهترین کار بعد از آنکه در محل مستقر شدید، رفتن به طرف آبگرم است؛ چون گرمی آب خستگی راه را از تنتان به در خواهد کرد. ورودی استخرها برای هر نفر ۲ هزار و ۵۰۰تومان است و هر دو استخر صبح تا شب آماده پذیرایی از شما هستند. بسته به اینکه کدام چشمه را انتخاب کنید دمای آب بین ۳۵ تا ۴۱ درجه متفاوت است. آب این چشمه بی‌رنگ و شفاف اما شور و تلخ‌مزه است اما اگر به بعضی مشکلات گوارشی دچار هستید بهتر است مزه بد آن را تحمل کنید و چند جرعه‌ای هم بنوشید. خوردن این آب به دلیل داشتن مقدار زیاد کلرید سدیم، موجب افزایش ترشح بزاق و بالا رفتن حرکات معده شما می‌شود و در نهایت اثر ملین بر دستگاه گوارش دارد. علاوه بر تمام اینها شناور شدن در این آب باعث باز شدن رگ‌ها می‌شود و گوگرد و املاح دیگر محلول در آن برای درمان بیماری‌های تنفسی، پوستی و رماتیسم هم مناسب است.

بعد از اتمام آب‌تنی می‌توانید مسیر خروج آب چشمه را دنبال کنید که شما را به نقاط دیدنی خواهد کشاند. آب بعد از خروج از چشمه به سمت نخلستانی می‌رود که درختان ۵۰۰ساله در آن وجود دارند و سال‌هاست که از آب همین چشمه‌ها سیراب می‌شوند. در پایین دست چشمه‌ها و پیش از رسیدن به نخلستان چند آسیاب آبی وجود دارد که سال‌ها قبل بومیان از آن استفاده می‌کرده‌اند، اما امروزه بازسازی شده و برای عکاسی در گنو یکی از بهترین محل‌هاست. اگر باغ راه تازه ساخت را به سمت ارتفاعات طی کنید، آلاچیق‌های چوبی و سایه‌بان‌ها محیط خوبی را برای استراحت فراهم کرده‌اند که می‌توان غذا را در سایه یکی از آنها صرف کرد. بر دیوار یکی از این آلاچیق‌ها روی تابلوی کوچکی نوشته شده: «گام نهادن بر نوک کوه وجود، بسیار سخت‌تر از هر کار دیگری است».

کوه گنو

به سوی قله

برای بسیاری آبگرم مقصد سفر نیست و قله گنو پایان راه است. البته خود قله منطقه نظامی است و نمی‌توان به نوک آن رسید. آب و هوای کوهستان در تابستان، مطبوع و در زمستان سرد است و گاه‌گاهی برف‌گیر می‌شود؛ به همین خاطر اگر پیاده قصد بالارفتن کرده‌اید نیاز به تجهیزات کوهنوردی و لباس گرم و البته راهنما دارید. می‌توانید از جاده آسفالت استفاده کنید که شما را مستقیم به کوه می‌رساند اما این راه شیب‌های تندی دارد و ناگفته پیداست که این مسیر چندان لطفی برای شما نخواهد داشت. معمولا کوهنوردان از چهار جبهه جنوبی، غربی، شرقی و شمال‌شرقی وارد این کوهستان می‌شوند. اگر از مسیر آبگرم گنو می‌خواهید به قله برسید، از یال شرقی وارد کوهستان خواهید شد. این مسیر از بقیه مسیرها شناخته‌شده‌تر است و شما را دو، سه ساعته به مقصد می‌رساند.

ورودی استخرها برای هر نفر ۲ هزار و ۵۰۰تومان است و هر دو استخر صبح تا شب آماده پذیرایی از شما هستند. بسته به اینکه کدام چشمه را انتخاب کنید دمای آب بین ۳۵ تا ۴۱ درجه متفاوت است



ماهی گنو
«آفانیوس گینوئیس» نام ماهی منحصر به فردی است که بر اساس اعلام محیط زیست استان فقط در همین آبگرم قابل مشاهده است. البته از اسم این ماهی هم می‌توان پی به این موضوع برد
عکس: سعیده اخگان



همیشه آبگرم
مجتمع آب‌درمانی گنو که چند سالی است راه‌اندازی شده در هر زمان از سال که گردشگران خود را به این منطقه می‌رسانند آماده پذیرایی از آنهاست

گیاهان دارویی

حکیمان محلی

بهتر است برای رسـیدن به قله از مسیرهای پاکوب استفاده کنید چون اینجا یک منطقه حفاظت‌شده است و ممکن است ناخواسته به درختچه‌هایی که در مسیر هستند و احتمالا از گونه‌های نادر، آسیب بزنید. اداره میراث فرهنگی در نزدیکی قله پیش از ورود به منطقه نظامی، آلاچیق، زمین بـازی، نمازخانه و پارکینگ هم احداث کـرده که می‌توانید چند سـاعتی در آنجا استراحت کنید. این کوهسـتان به خصوص در اوایل بهار پر از گیاهان دارویی می‌شود. مردم منطقه تقریبا دوای تمام دردهایشـان را از گیاهان دارویی و آبگرم همین کوهسـتان می‌گیرند. در جدول زیر نام حدود ۱۰ گونه گیاهی که بیشتر افراد محلی از آنها استفاده می‌کنند، آمده است. البته خواصی که در جدول به آنها اشاره شده، همه نقل قول از افراد محلی است:

نام فارسی	نام محلی	خواص
اسطوخدوس	اسطوخدوس	ضد زکام، دل پیچه، درد مفاصل
پشموک	گرمنکو یا پرزو	ضدانگل، اسهال، تب، سردرد
سدابی جنوبی	سرو یا گناوک	رفع سردرد، گوش درد، درد مفاصل
مریم نخودی شرقی	گل ماش	برطرف‌کننده گرفتگی صدا
بومادران	سرزرد	ضدعفونی کننده، مناسب بیماری‌های قلبی
مورخوش	مورخوش	رفع دل درد، اسهال، ضد انگل، خنکی
ناگرد یا کاه مکی	ناغرد یا زغبر	ضدنفخ، اسهال، درد مفاصل، درد دندان
پونه	پده یا پدنه	ضدسرفه، ضد دل درد
سنا	اشوگنه	رفع یبوست
پنیرک معمولی	زازغ شلکی	ضدگرمازدگی و سرماخوردگی

حیات‌وحش

به تماشای ماهی

اما شاید جالب‌ترین نکته در سفر به گنو، دیدن یک نوع ماهی باشد که تنها در آب گرم زندگی می‌کند. این ماهی مختص به آب‌های گنو و در دنیا بی‌نظیر اسـت. محلی‌ها به آن گورخر ماهی می‌گویند، اما در پسوند نام علمی‌اش اشـاره‌ای هم به زادگاهش شده. نامش «آفانیوس گینوئیس» است و بر اساس اعلام محیط‌زیسـت اسـتان فقط در همین آبگرم قابل مشاهده است. بعضی با شنیدن چنین تعریفی از ماهی آفانیوس ممکن است این طور تصور کنند که مثلا در همان اسـتخر آبگـرم ۴۱ درجه‌ای که مشغول شنا هستند، این ماهی هم زندگی می‌کند، اما این‌طور نیست. این ماهی را در آن حوضچه‌هایی می‌توان پیدا کرد که آبگرم بعد از خروج از چشمه‌ها در آنها جاری می‌شود. متاسـفانه به خاطر ریختن زباله در این حوضچه‌ها و بی‌توجهی به آنها تعداد این ماهی‌ها بسیار کم شـده و در خطر انقراض هستند؛ به همین دلیل حتی هنگام حرکت با ماشین هم باید خیلی مواظب این حوضچه‌ها باشید. ضمنا اندازه این ماهی به اندازه انگشتان دست است و با شنیدن کلمه ماهی لطفا به فکر شکار آن نیفتید.

اینها تنها جانوران ساکن منطقه نیستند که شما باید مراقبشان باشید؛ حیوانات دیگری هم هستند. اگرچه این حیوانات از قبیل قوچ و کل یا پرندگان را بیشتر می‌توان در ارتفاعات گنو مشاهده کرد، ولی به دلیل تحت حفاظت بودن این منطقه، هرگونه آسیب‌زدن به جانوران این منطقه ممنوع است و در صورتی که بخواهید یکی از همین حیوانات را شکار کنید، دست کم با جریمه نقدی روبه‌رو خواهید شد.





آب شفابخش
آب چشمه‌های آبگرم بی‌رنگ و شفاف اما شور و تلخ‌مزه است. اگر به بعضی مشکلات گوارشی دچار هستید بهتر است مزه بد آن را تحمل کنید و چند جرعه‌ای هم بنوشید

نخل‌های باشکوه
زیر پای کوهستان گنو نخلستان‌های زیبایی وجود دارد که تماشای آنها گردشگران را مسحور می‌کند

جاده بندرعباس به شیراز
آب گرم گنو
کوه گنو
ارتفاع از سطح دریا
۲۳۴۷متر
جاده بندرعباس به میناب
جاده بندرعباس به خمیر
فرودگاه بین‌المللی بندرعباس
بندرعباس
اسکله
تنگه هرمز



به سوی درمان
بسیاری از اهالی بندرعباس، میناب، سیرجان و اطراف کوهستان گنو به این منطقه و به خصوص به چشمه‌های آبگرم آن بسیار سر می‌زنند. اینجا هم هوا خنک‌تر است و هم شنا در این آب‌ها درمان بیماری‌هاست
راه ورود به منطقه گنو از بندرعباس را در نقشه سمت راست می‌بینید

توصیه‌های ایمنی

رتیل، عقرب و...

آب و هـوای کوهپایه گنو نیمه‌بیابانـی و ارتفاعات آن بیشـتر کوهسـتانی اسـت و به همیـن دلیل جانوران مرتبط بـا این آب و هـوا را می‌توان اینجا دید. به خصوص با گرم شـدن هـوا جانورانی مثل رتیل و عقرب هم در این منطقه بیشتر وجود دارند. اگرچه این جانوران خودشـان با حضور انسـان‌ها در نزدیکی‌شـان فراری می‌شـوند، اما شب‌ها و در محل‌های تاریک باید مراقبشـان بود؛ به خصوص زمانی که برای خوردن شام در زیر آلاچیق‌ها نشسته یا چادر زده‌اید. در مواد خوراکی را همیشـه ببندید و اگر قصد دارید شـب را در چـادر بگذرانید، بعد از ورود و خروج، زیپ چادر را حتما محکم کنید. البته امکانات پزشـکی هـم در مجتمع موجود اسـت و تاکنون هیچ اتفاق خطرناکـی از بابت این جانوران متوجه گردشگران نشده است؛ پس لازم نیست که نگران باشید.

این کوهستان به خصوص در اوایل بهار پر از گیاهان دارویی می‌شود و بعضی‌ها نایلون به دست یا چادر به کمر مشغول علف‌چینی می‌شوند. مردم منطقه تقریبا دوای تمام دردهایشان را از گیاهان دارویی و آبگرم همین کوهستان می‌گیرند

ملاقات با غول ایلامی

چغازنبیل؛ عبادتگاهی در جنوب غربی ایران

طاهره رحیمی

بزرگ‌ترین عبادتگاه به جامانده از تمدن ایلام که بنایی است چندطبقه، با جای پای کودکان و حیواناتی که قدمت چندهزار ساله دارند، در خوزستان گرم و حاشیه رود دز قرار دارد. این مجموعه بیش از ۳ هزار سال قبل توسط یکی از پادشاهان بزرگ ایلامی ساخته شده. اصلی‌ترین معبد چغازنبیل، زیگورات یا همان بنای مطبق است که از خشت و گل ساخته شده و از بزرگ‌ترین زیگورات‌های جهان است که امروز تنها ۲۵ متر از بنای ۵۳ متری آن به جامانده است. برای رسیدن به این معبدشهر می‌توان یکی از شهرهای شوش، شوشتر، دزفول یا اهواز را انتخاب کرد که البته اهواز به دلیل تمرکز امکانات رفاهی و گردشگری گزینه بهتری است. سریع‌ترین راه برای رسیدن، هواپیماست که شما را در عرض ۴۵ دقیقه به اهواز می‌رساند. قیمت بلیت رفت و برگشت برای یک نفر از تهران به اهواز ۷۸ هزار و ۲۰۰ تومان است. در صورت انتخاب مسیر ریلی شما دو انتخاب دارید که با هر دوی آنها ۱۴ ساعت تا رسیدن به مقصد در قطار خواهید بود؛ قیمت بلیت رفت و برگشت برای یک نفر با قطار از ۱۲ تا ۲۸ هزار تومان متغیر است. اگر هم قصد دارید با اتوبوس به این سفر بروید حدود ۱۰ ساعت در راه هستید و هزینه رفت و برگشت برای شما ۲۲ هزار تومان خواهد بود. برای تماشای محوطه باستانی چغازنبیل باید دست کم ۳ تا ۴ ساعت وقت بگذارید؛ به همین خاطر اگر خودروی شخصی ندارید، می‌توانید از ترمینال اهواز یا یکی از آژانس‌های شهر، تاکسی دربست بگیرید. با اینکه محوطه چغازنبیل یکی از پربیننده‌ترین سایت‌های باستانی ایران است اما به دلیل شرایط خاص آن، در این منطقه از هتل، رستوران و بوفه خبری نیست و هرچه را در این بازدید نیاز دارید باید از شهر تهیه کنید.

شکوه ایلامی >
این غول آجری بزرگ‌ترین یادگاری است که از ایلامیان باستان برای ایرانیان امروز باقی مانده است. گرچه از طبقات بالای آن جز ویرانه‌ای نمانده اما شکوهش همچنان جاودانه است
عکس: حسین کریم‌زاده



یکی از میخی‌ها
بسیاری از آجرهای چغازنبیل کتیبه‌هایی به خط و زبان ایلامی دارند. این فقط یکی از چند خط میخی است که در جغرافیای باستانی ما به کار می‌رفته است
عکس: حسین کریم‌زاده

غاری برای کبوترها

غار آبی سهولان؛ دومین غار آبی ایران

غار آبی سهولان پس از غار علیصدر دومین غار آبی قابل تردد ایران است که البته تاکنون تنها نزدیک به یک کیلومتر آن شناسایی شده. رسوبات داخل غار قندیل‌های زیبایی در آن درست کرده که بازدیدکنندگان را مبهوت می‌کند.
راه دسترسی: استان آذربایجان غربی، جاده مهاباد – بوکان، روستای عیسی کندی، مجتمع تفریحی سهولان
امکانات: رستوران، بازارچه، پارکینگ، کمپ چادر و سرویس بهداشتی.
محل‌های دیدنی: تماشای کبوترها و خفاشان، بازدید از کنده‌کاری‌ها و محل کشف سفال‌های دوره‌های پارت و اشکانی.
اقامت: اتاق دو تخته همراه با صبحانه ۵۴ هزار تومان. اجاره اتاق در خانه افراد محلی: ۲۰ هزار تومان به بالا.

خانه زمستانی پرنده‌ها

تالاب آلاگل؛ تالاب‌های مرزی

تالاب آلاگل به همراه تالاب‌های آجی گل و آلماگل در شرق جاده آق‌قلا به اینچه برون، از پر پرنده‌ترین تالاب‌های ایران هستند که تاکنون حدود ۸۵ نوع پرنده بومی و مهاجر در آنها شناسایی شده و در فصل سرما قشلاق پرنده‌های منطقه محسوب می‌شوند.
مسیر دسترسی: ۸۰ کیلومتر از گنبد کاووس به سمت اینچه برون.
مکان‌های دیدنی: تماشای انواع پرندگان منطقه تالاب و عکاسی از آنها، ماهیگیری با قلاب و تماشای شترها در کویرهای منطقه.



شیشه‌های تاریخی

موزه آبگینه؛ میزبان قدیمی‌ترین شیشه‌ها و سفال‌ها

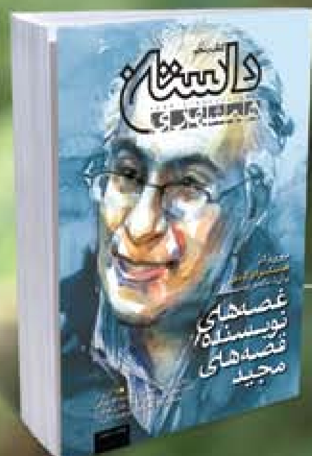
ساختمان موزه آبگینه حتی بدون محتویاتش باز هم دیدنی است. این ساختمان زمانی منزل و محل کار احمد قوام، وزیر دوره قاجار بوده و امروز قدیمی‌ترین آثار شیشه‌ای و سفالی کشور را از دوره‌های پیش از تاریخ تا معاصر در خود جای داده. قدیمی‌ترین این شیشه‌ها لوله‌هایی‌اند به نام سیلندر که از معبد چغازنبیل کشف شده و قدیمی‌ترین سفال‌های دست‌ساز مربوط به دوران اشکانی است.
مکان موزه: تهران، خیابان ۳۰ تیر، نبش موزه ایران باستان.
ساعات بازدید: همه روزهای هفته به غیر از دوشنبه‌ها از ساعت نه صبح تا پنج بعدازظهر.
قیمت بلیت: ۵۰۰ تومان (نیم‌بها برای دانشجویان و برای بازدید دسته‌جمعی دانش آموزان به صورت رایگان)



این برف‌های کهن

پیست اسکی آبعلی؛ قدیمی‌ترین پیست اسکی در ایران

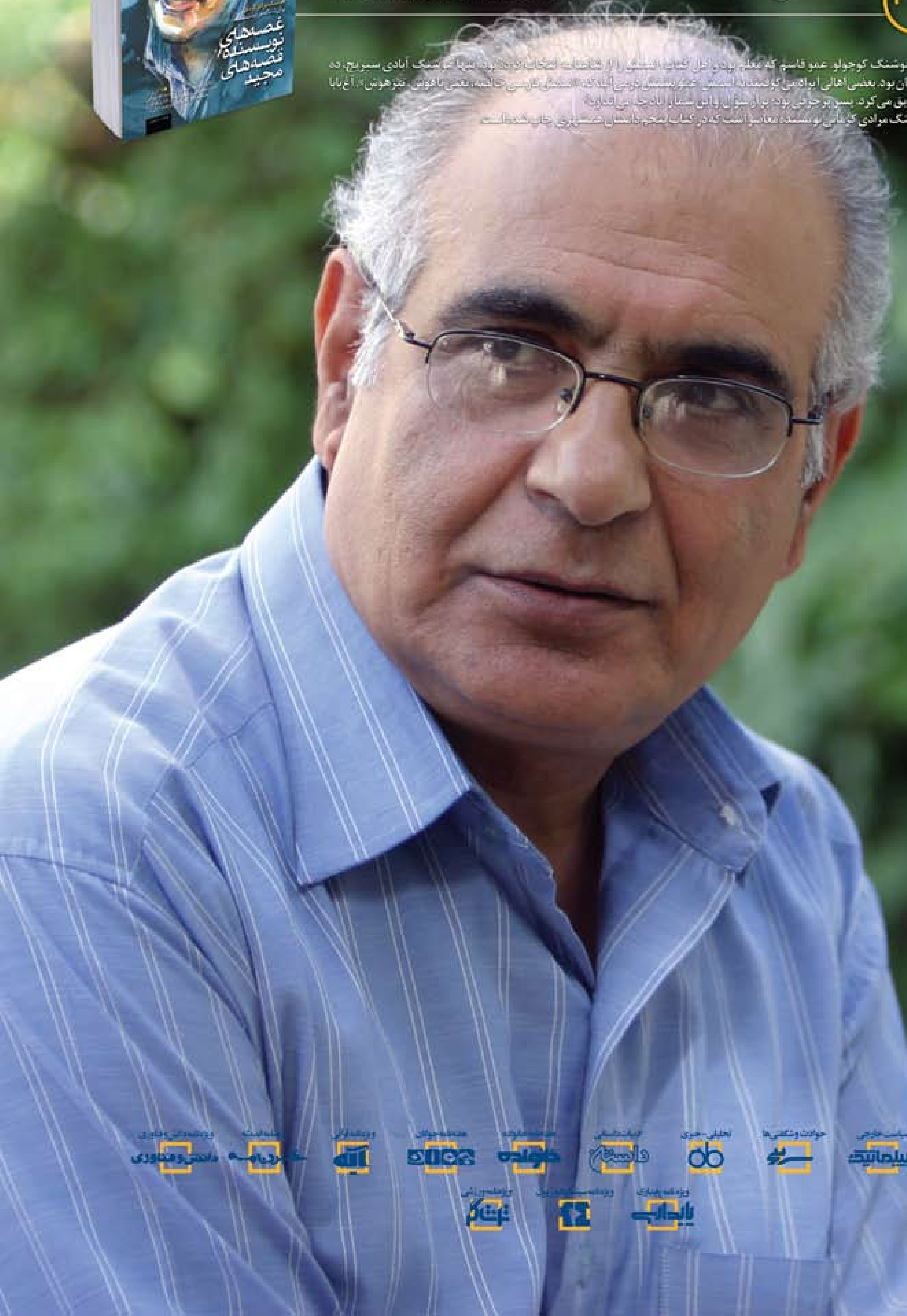
قدیمی‌ترین پیست اسکی ایران در ۵۷ کیلومتری شمال شرق تهران و در ارتفاع ۲ هزار و ۶۵۰ متری قرار دارد و از اواسط دی‌ماه تا اواخر اسفند آماده استفاده علاقه‌مندان است. فقط بهتر است بعد از اتمام برف‌بازی و اسکی به هتل ۶۸ ساله و در حال مرمت آبعلی هم سری بزنید؛ هتلی که گفته می‌شود نخستین بنا با کارکرد هتل در ایران است.
مسیر دسترسی: جاده آبعلی – دماوند، دوراهی آبعلی، پیست اسکی آبعلی.
امکانات: مدرسه اسکی، تله کابین، تله‌اسکی، رستوران، بوفه، پارکینگ و سرویس بهداشتی.
هزینه: اجاره یک چوب اسکی، بین ۵ تا ۱۰ هزار تومان و هزینه مربی برای یک ساعت، بین ۵ تا ۶ هزار تومان.



گروه مجلات همشهری
همشهری
داستان لذت خواندن داستان

کتاب داستانی
گروه مجلات همشهری
در روزنامه فروشی‌های سراسر کشور

تلفن اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳
پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹
www.hamshahrimags.com



متن بالا بخشی از زندگینامه هوشنگ مرادی کرمانی نویسنده معاصر است که در کتاب پنجم داستان همشهری چاپ شده است



[خبرها و چهره‌ها]

خسرو فرشیدورد
استادزبان و ادبیات فارسی درگذشت

مرد مقید

استاد خسرو فرشیدورد ده روز پیش درگذشت؛ این خبری بود که نه در رسانه‌ها و خبرگزاری‌های رسمی که در وبلاگ شاگرد و همکار وی منتشر شد؛ خبری که دکتر محمدرضا ترکی – استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران – در ۱۹دی ماه در وبلاگ خود منتشر کرد، از درگذشت استاد بازنشسته گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، در تنهایی و بی‌خبری سرای سالمندان حکایت‌می‌کرد.

خسرو فرشیدورد متولد ۱۳۰۸ در ملایر است. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش و تحصیلات دانشگاهی را تا درجه دکتری در دانشگاه تهران به پایان برد. از ۱۳۴۳ در دانشگاه اصفهان تدریس دانشگاهی را آغاز کرد و در سال ۴۷ به دانشگاه تهران آمد.

مقاله‌ها و کتاب‌های او در زمینه‌های گوناگون علمی و ادبی همچون دستور زبان فارسی، تاریخ زبان فارسی و ساخت واژه در زبان فارسی گنجینه‌ای ماندگار برای فردای زبان ماست. دکتر خسرو فرشیدورد که در ۱۳۴۲ در دانشگاه تهران از رساله دکتری‌اش با عنوان «قید در زبان فارسی و مقایسه آن با قیود عربی و فرانسه و انگلیسی» دفاع کرد، مردی مقید و پایبند به اصول ادبیات کهن فارسی و اخلاق و احساسات رقیق انسانی بود و لحظه‌ای از آرمان‌ها و باورهایش کوتاه‌نمی‌آمد.

او زندگی‌اش را وقف آموزش ادبیات کرد، در تجرد زیست و در تنهایی سرای سالمندان درگذشت. او همانند استادان قدیمی ادبیات در کنار تبحر در تحقیقات علمی، در شعر نیز طبعی لطیف داشت.

یکی از اشعار او که بارها تدریس و تحقیق در وطن را به زندگی در غرب ترجیح داده بود، پندی ماندگار به دانشجویانی است که زرق و برق زندگی در غرب چشمشان را خیره می کند:

«این خانه قشنگ است ولی خانه من نیست / این خاک چه زیباست ولی خاک وطن نیست / ... / آن کشور نو آن وطن دانش و صنعت / هرگز به دل انگیزی ایران کهن نیست ...»





تابوت کودکی اشکانی در خوزستان کشف شد

کودکی از اعماق‌تاریخ

در متون تاریخی ایران اطلاعات بسیار کمی درباره دوران اشکانیان وجود دارد و ما از نیاکان اشکانی خود زیاد نمی‌دانیم. به همین خاطر کوچک‌ترین یافته‌های باستان‌شناسی در این باره بسیار گران‌بهاست.

در ماهی که گذشت در عملیات تعیین حریم یک تپه باستانی، گویا تابوت کودکی از دوران اشکانی به طور تصادفی سر از خاک بیرون آورده است. گوشه‌های تابوت که در پی شسته شدن خاک تپه محل عملیات به خاطر بارندگی‌های ماه گذشته خوزستان از زیر خاک بیرون زده بود، توجه باستان‌شناسان را جلب کرد. طول این تابوت ۷۰ و عرض آن ۲۰ سانتی‌متر است و با توجه به اینکه بخش عمده‌ای از این تابوت سالم مانده جزو نمونه‌های بی‌نظیر است.

بقایای این تابوت و آثار همراه آن که وضعیت مناسبی دارند، در محوطه‌ای کشف شده که پیش از این وسعت آن پنج هکتار اعلام شده بود اما بر اساس تحقیقات تازه بیش از ۲۵۰ هکتار وسعت دارد.

از آنجا که این تپه باستانی هنوز به ثبت ملی نرسیده است، کارشناسان سرگرم تشکیل پرونده ثبت این محوطه تاریخی‌اند که آثار حفاری‌های غیر مجاز بر سطح آن به خوبی پیداست و روستاییان منطقه نیز در زمین‌های حریم آن کشاورزی می کنند.

[یک خبر، یک کاوش]



منطقه دیمه در خوزستان به احیا و تکثیر آهو اختصاص یافت

۳۱۳ هکتار برای زندگی آهو

روزگاری خوزستان از امن‌ترین و مستعدترین مناطق برای زندگی آهوها بود، اما هشت‌سال جنگ تحمیلی باعث شد تا زیستگاه این جانور همچون گوزن زرد ایرانی به خطر بیفتد. سال ۸۶ بود که محیط زیست موفق شد گوزن زرد را پس از ۵۰ سال به زیستگاه اصلی خود در خوزستان بازگرداند و حالا نوبت به آهو رسیده است.

به تازگی محیط زیست استان خوزستان، ۳۱۳ هکتار از زمین‌های ملی منطقه دیمه را برای بهره‌برداری از پروژه نگهداری آهو اختصاص داده است. در این منطقه، چاه‌هایی با بیش از ۷۰ متر عمق برای تامین آب آهو در زیستگاه تعبیه شده و محل‌های مناسب برای انتقال آنها فراهم شده تا این جانور از بوشهر به خوزستان انتقال داده شود.

به گزارش خبرگزاری مهر، در حال حاضر با تمرکز ریختن علوفه و خشک کردن آبشخورها در منطقه بوشهر، در حال جمع‌آوری آهوها برای انتقال آنها به خوزستان هستند. مراسم بهره‌برداری از پروژه احیا و تکثیر آهو در منطقه دیمه شهرستان رامهرمز در استان خوزستان روز سه شنبه ۲۲ دی‌ماه با حضور رئیس سازمان حفاظت محیط زیست به بهره‌برداری رسید.

باایجاد سد جدید در رامهرمز، آثار تاریخی اطراف زیر آب می‌روند

سد ساسانی غرق می شود

مدتی است که اخبار غم‌انگیزی از تخریب و غارت آثار باستانی رامهرمز به گوش می‌رسد؛ شهری که از مراکز مهم ایران ساسانی بوده و سد جره، یکی از ارزشمندترین سازه‌های آبی ساسانی را در خود جای داده است. اما با ساخت سد خاکی جدید توسط سازمان آب و برق خوزستان در ۳۵ کیلومتری شمال‌شرقی رامهرمز، برای تامین آب کشاورزی دشت رامهرمز، بسیاری از آثار تاریخی، همچون سد ساسانی جره به زیر آب می‌روند. این در حالی است که عملیات ساخت سد جدید تاکنون به بسیاری از تپه‌های باستانی منطقه آسیب جدی وارد کرده است.

با آبگیری سد، افزون بر سد ساسانی، چند گوردخمه، خانه‌های روستاهای دوره اسلامی و کاریزهای پشت سد به زیر آب می‌روند. تاکنون به منظور ایجاد تاسیسات جانبی سد جدید و آبراه‌های پایین دست آن، تپه‌های زیره زرد، پاگچی، مولوچه، محوطه شاه جنید، محوطه عباس‌علی، تپه گوراب و بسیاری تپه‌های باستانی دیگر تخریب شده‌اند.

بااینکه پژوهشکده باستان‌شناسی گفته است که محوطه های باستانی اطراف سد جدید و اطلاعات تاریخی سد ساسانی جره را توسط مهناز شریفی و بهزاد فریادیان مورد ارزیابی قرار داده است، اما دبیر انجمن دوستداران میراث فرهنگی تاریانا خوزستان در این‌باره می گوید: «پژوهشکده باستان‌شناسی تاکنون هیچ اطلاعات مستندی برای محققان، باستان‌شناسان و علاقه‌مندان منتشر نکرده، به گونه‌ای که این بی‌توجهی ذهن بسیاری از کارشناسان و دوستداران میراث فرهنگی را به خود مشغول کرده است.»

خاک استان خوزستان که هر وجب آن سندی ارزشمند از تاریخ ایران از روزگار باستان تا عصر ما را در دل دارد، سال‌هاست که بی‌توجه به حال خود رها شده و اجرای پروژه‌های سازندگی گاه و بی گاه روی سرخ آن را می خراشد.

صدور حکم قصاص برای محیط‌بانان، شکارچیان غیرمجاز را گستاخ‌ می‌کند

دادگاه برای محافظان طبیعت

حمیدرضا میرزاده

گویا دفاع از طبیعت در ایران ارزش چندانی ندارد و همه حرف‌ها و شعارها در حفاظت قاطع از منابع طبیعی به یک تعارف شبیه است. اسلحه‌ای را دست محیط‌بان می‌دهند، ولی او حق استفاده از این اسلحه را ندارد؛ این موضوع را به عینه در همین ماه اخیر دیدیم؛ صدور حکم اعدام برای دو محیط‌بان به جرم حفاظت از حیات‌وحش؛ آن هم محیط‌بانانی که برای دفاع از طبیعت و البته خودشان، به سمت شکارچیان غیرمجاز تیراندازی کرده‌اند چرا که در موقعیت حمله شکارچیان توسط اسلحه قرار گرفته‌اند. بهتر است برای درک این دو اتفاق، یک‌بار هر دو ماجرا را مرور کنیم: «اسد تقی‌زاده» و «حسن پوران» در مناطق محل خدمت خود ـ اولی در استان کهگیلویه و بویراحمد و دومی در استان هرمزگان ـ که قصد دستگیری شکارچیان غیرمجاز را داشته‌اند، با تیراندازی آنان روبه‌رو شده و برای دفاع از خود، ناگزیر به استفاده از سلاح می‌شوند. این اتفاق منجر به قتل این دو شکارچی متخلف می‌شود.

دو سال از این ماجرا می گذرد و حالا دو قاضی پیگیر پرونده برای این ضابطان قضایی حکم قصاص صادر کرده اند. گرچه سازمان محیط‌زیست برای توقف این احکام تمام تلاش خود را کرده، اما خبر صدور این حکم کافی‌است تا محیط‌زیست ایران یکی از بزرگ‌ترین لطمه‌ها را بخورد. واقعیت این است که در صورت توقف و لغو این حکم هم آب ریخته به این سادگی‌ها جمع نمی‌شود. شکارچی‌های غیرمجاز تا همین امروز هم از تیراندازی به محیط‌بانان ابایی نداشته‌اند، چه‌برسد به حالا که دیگر می دانند اسلحه در دست محیط‌بان، بیشتر برای ایجاد ترس است. این وضعیت وقتی غم‌انگیزتر می‌شود که نگاهی هم به آمار بیندازیم؛ تا به‌حال ۱۰۵ محیط‌بان هنگام دفاع از میراث طبیعی، هدف شکارچیان متخلف و متعرضان به عرصه‌های محیط‌زیست قرار گرفته‌اند اما تاکنون هیچ‌یک از قاتلان این حافظان طبیعت قصاص نشده‌اند.

نشت نفت در میدان نفتی مارون، زنگ خطر را برای تالاب شادگان به صدا درآورد

مهار چاه سرکش

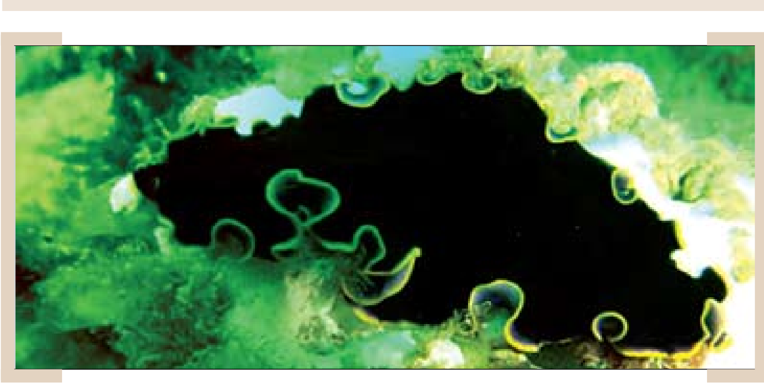
وقتی نفت سر سازگاری نگذارد، مهار آن توسط انسان سخت و طاقت‌فرساست. چاه نفتی که نشت می کند یا آتش می گیرد، علاوه بر هدر رفتن سرمایه ملی، خسارت محیط زیستی فراوانی هم به دنبال دارد، یعنی همان نگرانی عمیقی که در اوایل دی‌ماه امسال برای نشت نفت در میدان نفتی مارون در منطقه مشراگه رامشیر در استان خوزستان افتاد؛ شکستن لوله جداری و آستری در عمق پایین‌تر از ۷۰۰ متری زمین در چاه شماره ۱۰۴ میدان مارون، منجر به نشت سیال درون چاه از دیواره آن شد و به سطح زمین رسید.

به گزارش خبرگزاری ایسنا، از لحظه نخست روی دادن این اتفاق، همه نگرانی‌ها معطوف به رودخانه جراحی شد؛ «اگر نفت وارد این رودخانه شود، تالاب بین‌المللی شادگان آلوده می‌شود و جانوران زیادی می‌میرند.» جمله‌ای که از زبان تمام کارشناسان محیط‌زیست، چه دولتی و چه غیردولتی شنیده شد.

مهار نفت به سرعت آغاز شد؛ ابتدا نفت خروجی به آتش کشیده شد و سپس با حفر حوضچه‌ها و خاکریزهای متعدد، نصب بوم‌های جذب‌کننده مواد نفتی و ساخت یک پل شناور تا سومین روز از ورود نفت به رودخانه جراحی جلوگیری شد، اما بارش باران و جاری شدن سیل در این روز باعث شد تا راه ورود لکه‌های نفتی به درون رودخانه جراحی بیشتر شود. در این بین ۲ سد خاکی هم که برای جلوگیری از ورود نفت به رودخانه احداث شده بود، تاب مقاومت در برابر بارندگی شدید نیاورد و سرانجام بخشی از نفت به رودخانه جراحی وارد شد.

با این اتفاق، عملیات مهار هم وارد فاز جدیدی شد؛ حالا کارشناسان علاوه بر توقف نشت، باید به لایروبی و پاکسازی لکه‌های نفت از رودخانه هم می‌پرداختند تا تالاب شادگان سالم بماند. اتفاقی که خوشبختانه تا لحظه تنظیم این خبر رخ نداده است. البته از آن‌جا که مهار چاه نفت کار زمان‌بری است، مسئولان ابراز امیدواری کرده‌اند که تا یک‌هفته به‌صورت کوتاه مدت و تا آخر ماه به‌صورت دائم این چاه سرکش را مهار کنند.





کشف یک جانور آبزی در خلیج‌فارس

کرم پهن ایرانی

با اینکه تحقیقات علمی درباره جانوران آبزی خلیج‌فارس هنوز در ایران به‌صورت دقیق صورت نگرفته، اما گهگاه خبری از کشف جانوری در آب‌های جنوب ایران منتشر می‌شود که جای امیدواری است. در اوایل ماه گذشته زیست‌شناسان با مطالعه بخش شمال‌غربی جزیره کیش یک گونه از کرم‌های پهن را در عمق ۷ متری این جزیره مشاهده کردند که پیش از این نه تنها در آبهای این جزیره، بلکه در آبهای سایر نواحی خلیج فارس نیز گزارش نشده است.

این کشف در پی عملیات مجدد غواصی و عکسبرداری زیر آبی در آب‌های اطراف جزیره کیش در پروژه‌ای موسوم به بررسی زیست بوم‌شناسی آن جزیره انجام گرفته و گزارش آن‌را حمید رضایی و مریم محمدی به مرکز ملی اقیانوس‌شناسی ارائه دادند.

این کرم پهن که نام علمی آن Pseudobiceros sp است، گوشتخوار است و غواصان غالبا آن‌را با برهنه آبششان اشتباه می گیرند. کرم‌های پهن به سختی در خلیج فارس رویت و تثبیت می‌شوند و برای همین مطالعات کمی هم درباره آنها انجام شده است.



پارچه‌های مرمت‌شده از مجموعه مردان نمکی به نمایش در آمدند

یک پارچه نمک

پارچه‌ها و بافته‌هایی که به همراه مردان نمکی در کاوش‌های باستان‌شناسی معدن چهرآباد زنجان به‌دست آمده بود، پس از مرمت و پژوهش‌های علمی، در هفته پژوهش در پژوهشکده حفاظت آثار و اشیای تاریخی و فرهنگی به نمایش درآمدند. همان‌طور که در مقاله «بازگشت مردگان – منتشره در پنجمین شماره سرزمین من – ذکر شده، بافته‌ها و پارچه‌های بسیاری از معدن چهرآباد به دست آمده که از میان آنها تعدادی که منقوش و رنگی بوده‌اند و به همین علت اهمیت علمی و تاریخی بیشتری داشته اند، برای تحقیق و مرمت برگزیده شده و به نمایش در آمده‌اند. کارشناسان به‌مدت شش‌ماه با آزمایش الیاف، مطالعه طراحی نقوش و مرمت آثار، این مجموعه نفیس را برای نمایشگاه آماده کردند. نتایج این پژوهش‌ها برای تکمیل تاریخ نساجی ایرانی بسیار ارزشمند است. در این مجموعه بافت‌های متفاوت، جالب و در زمان خود پیشرفته‌ای وجود دارند. الیاف پشمی بیشترین کاربرد را در ایران باستان داشته و الیاف پنبه بیش‌تر همراه با نخ دوخت به کار می‌رفته و نشانه‌هایی از مو در بافت‌ها دیده می‌شود که برای طرح‌اندازی استفاده می‌شده است.

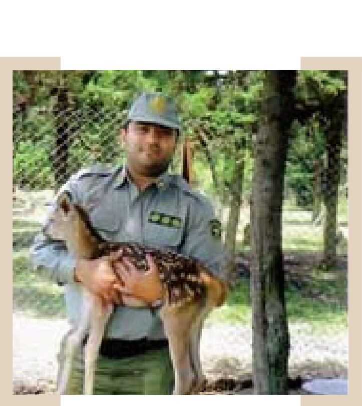
شهردار آستارا دستور زیر گرفتن اکبری‌پور، رئیس محیط زیست آستارا را صادر کرد

دیه‌اش را من می‌دهم!

«دیه‌اش را من می‌دهم، بزن و برو!» راننده کامیون هم به دستور شهردار حرکت می کند و رئیس اداره محیط زیست آستارا را به داخل رودخانه پرت می کند. «خدا به من رحم کرد که از مسیر چرخ کامیون کنار رفتم.» این را ساسان اکبری‌پور می گوید، همان کسی که نزدیک بود زیر چرخ‌های کامیون برود. اما ماجرا چه بود؟

صبح ۱۵ دی‌ماه بود که محیط‌بان‌های اداره محیط‌زیست آستارا به همراه رئیس خود در حال گشت‌زنی کنار رودخانه لوندویل بودند که به سه دستگاه کامیون و یک دستگاه لودر که در حال برداشت شن و ماسه از بستر رودخانه هستند برخورد می کنند. ساسان اکبری‌پور ـ رئیس محیط زیست آستارا ـ از آنها مجوز می‌خواهد و چون پی به غیرقانونی بودن کار آنها می‌برد، با کمک پلیس آنها را متوقف می کند. اما حین انتقال، شهردار لوندویل آستارا در صحنه حاضر می‌شود و به رانندها دستور می‌دهد که دوباره به رودخانه بازگردند. پس دعوا بالا می‌گیرد.

اکبری‌پور ادامه ماجرا را به خبرگزاری سبزپرس اینگونه توضیح می‌دهد: «وقتی به شهردار گفتم کارتان غیرقانونی است گفت نیروهایت را ببر چون من زنگ زده‌ام و گفته‌ام ۳۰ نفر به اینجا بیایند و شما را با کتک از اینجا بیرون کنند. من هم مجبور شدم با پلیس ۱۱۰ تماس بگیرم. به محض رسیدن نیروهای پلیس، متخلفان اقدام به فرار کردند. حین فرار، جلوی یکی از کامیون‌ها ایستادم که شهردار دوید و به راننده کامیون گفت؛ دیه اش را من می‌دهم، بزن و برو...» اکبری‌پور که داخل رودخانه می‌افتد، از ناحیه مهره کمر آسیب می‌بیند. براساس اطلاعات رسیده از گیلان، هم اکنون راننده کامیون دستگیر شده و برای شهردار هم حکم تعقیب صادر شده است.



سوخت پاک

+ محققان زیست فن‌آوری دانشکده داروسازی دانشگاه علوم پزشکی شیراز موفق به تولید سوخت «بیودیزل» ـ نوعی سوخت پاک برگرفته از منابع طبیعی ـ از گونه بومی ریزجلبک «کلامیدوموناس» شدند. این اتفاق یک نشان مثبت برای آنان دارد.

نجات گرگ‌ها

+ یک نشان مثبت برای اداره حفاظت محیط‌زیست شهرستان بردسکن در خراسان که زدن خسارت و تلف کردن گرگ‌ها را در هر صورتی مستوجب جریمه نقدی و کیفری دانسته است. پیش از این با ورود گرگ‌ها به روستا، مردم به این جانوران حمله کرده و آن‌ها را زخمی می کردند.

یوزهای کوچک

+ یکی از اهالی روستاهای اطراف منطقه توران در سمنان، موفق به مشاهده و عکسبرداری از سه قلاده توله یوزپلنگ آسیایی شد. این فرد که متاسفانه نامش در خبرها نیامده، از آن‌جا که به انقراض این گونه، حساس بوده، عکس و گزارش مشاهده خود را به محیط‌زیست سمنان تحویل داد که این کار او شایسته دریافت یک نشان مثبت است.

مرگ درختان فلک‌الافلاک

− مجموعه دژبانی ارتش متعلق به لشکر ۸۴ خرم‌آباد با این که قرار بود عرصه پیرامونی قلعه فلک‌الافلاک را آزاد کند، مجوز ساخت یک مهمانسرا را هم در این محوطه گرفت و صدها اصله درخت کهنسال را قطع کرد. این کار یک نشان منفی برای دژبانی ارتش به همراه دارد.

پل آلمانی در خطر

− شورای شهر بابلسر قرار است تا پل یا پل‌های دیگری را در اطراف پل معلق قوسی‌شکل بابلسر، که بیش از ۷۰ سال پیش توسط آلمانی‌ها ساخته شده بسازد، این کار باعث می‌شود تا منظر طبیعی این پل قدیمی به خطر بیفتد و یک نشان منفی نصیب شورای شهر بابلسر شود.

معرکه بود
این عکس که در حال حاضر تنها سردر ورودی قدیمی بازار از آن باقی مانده است توسط عکاس ایتالیایی، لوئیجی مونتابونه، از سبزه‌میدان و سردر ورودی بازار تهران در اواسط دوران قاجار گرفته شده است



زمانی سبزه میدان مهم‌ترین میدان پایتخت بود

اطراف سبزه میدون معرکه بود در انظار

فرناز خطیبی



«امروز که رفتم بازار، از کنار لاله‌زار / اطراف سبزه میدون، معرکه بود در انظار / حاجی میون بازی، تو پنج دری نشسّه / داد می‌زنن از اون پایین، داماد به تخت نشسّه / درشکه عروس می‌یاد، دور می‌زنه تو میدون / مردم همه عقب میرن، تو گرمای تابستون» این تصویری بود که یکی از شاعران گمنام طهران قدیم پس از تماشای عروسی یکی از کسبه بازار در سبزه میدان، در شعرش توصیف کرده است. سبزه میدان – میدانی در ورودی بازار بزرگ تهران که سال‌ها بوی ادویه‌اش تا فاصله چند صد متری مشام آدم را نوازش می‌داد – امروز به نبض بازار سکه کشور تبدیل شده و از سر و روی آن طلا می‌بارد. جالب است که امروزه زیر زمین با برکت و عاقبت به خیر این میدان، به همراه دلالان پشت بامی خود، برای سکه کشور نرخ تعیین می کند.

سبزه میدان از میدان‌های مهم دارالخلافه طهران و در واقع میدان اصلی شهر در دوره قاجار بوده است که به دستور امیر کبیر درسال ۱۲۶۸ هجری قمری و توسط حاجب‌الدوله تغییراتی اساسی در بافت آن به وجود آمد و در دوره رضا شاه هم تغییراتی یافت. در حال حاضر، آبنمای قدیمی آن تبدیل به میدان چهارگوش سنگی و مغازه‌های نوساز و پاساژ شده است. اساس طرح اولیه از قدیم باقی مانده است اما شکل معماری جدید را به خود گرفته است.

سابقه ساخت این میدان به اوایل سلطنت قاجار باز می‌گردد اما تاریخ دقیق ساخت آن مشخص نیست. طبق اسناد تاریخی، میدان در دوران زندیه محل کشت سبزیجات و فروش آن به تهرانی‌ها بوده و یکی از دلایل نامگذاری‌اش به سبزه میدان هم همین بوده است. نام دیگر سبزه میدان، «تخته پل» بوده و دلیل این نامگذاری این بود که بین محله بازار شهر قدیم تهران و دیوار جنوبی ارگ سلطنتی که کاخ گلستان را در بر می‌گرفت، خندق عمیقی وجود داشت که برای عبور از آن و ورود به داخل حصار ارگ، ناچار باید از پلی چوبی معروف به تخته پل که رو به روی سبزه میدان قرار داشت، می‌گذشتند و این پل تنها راه ورود به ارگ از سمت شهر و جنوب بود.

از رویدادهای مهمی که در سبزه میدان آن زمان اتفاق می‌افتاد، اعدام مجرمان بود که این برنامه به دستور امیر کبیر، از سبزه میدان به میدان قاپوق که به میدان اعدام (محمدیه فعلی) مشهور شد، انتقال یافت.

به گفته اعتمادالسلطنه، یک باب دروازه و دو طبقه بنا در چهار طرف میدان قرار داشته که طبقات زیرزمین آن با ایوان‌های سرپوشیده، به دکاندارها و عطاری‌ها اختصاص داشته است. همچنین، درختان فراوان نارون و چنار، سایه صفا و آرامش و استراحت مردم را تامین می کرد و در وسط میدان هم حوضی با کاشی‌های سبز رنگ بود. پیشه‌وران خرده‌پا دور این میدان فعالیت می کردند و تجار درجه یک داخل بازار حجره داشتند. سبزه میدان علاوه بر محل کسب و برگزاری جشن‌ها، محل تجمع مردم در ایام مختلف عزاداری، مثل محرم هم بوده و هست.

بعد از آنکه سبزه میدان به صورت دو طبقه ساخته شد، حجره‌های پایینی را دوا فروش‌ها یا عطاری‌ها و طبقه فوقانی را تجار به دست گرفتند. دهانه اصلی ورودی بازار به بازار کفاش‌ها یا ارسی دوزها راه می‌یابد و چهار طرفش با چهار دهانه به بازار صحاف‌ها، توتون فروش‌ها، کفاش‌ها و خیابان جباخانه منتهی می‌شود. میدان در حال حاضر، همان سبک و سیاق قدیمی را دارد، البته بدون آن درختان بلند، آبنماها و مغازه‌ها و تهرانی‌های قدیمی ■

از رویدادهای مهمی که در سبزه‌میدان اتفاق‌می‌افتاد، اعدام‌مجرمان بود که به دستور امیرکبیر، به میدان قاپوق که به میدان اعدام (محمدیه‌فعلی) مشهور شد، انتقال یافت

نمایی که دیگر نیست
دیگر از آن همه زیبایی معماری ایرانی دوره قاجار اثری در سبزه میدان تهران باقی نمانده. نماهای سیمانی و زوائد بدنمای ساختمانی چهره شهر را زشت و بدمنظر کرده و دیگر اطراف سبزه میدان معرکه نیست و ای کاش با پایان دوران قاجار، جای پایتخت عوض می شد تا معماری قجری تهران از دست نمی رفت / عکس: رضا جلالی





وقتی یک حسینیه چندصدساله به بهانه نوسازی هویت تاریخی‌اش را از دست می‌دهد

قورتان غمگین شد

میناشاهمیری و مهری رحیم‌زاده

از خشت‌خام تا آجر سه سانتی
تا پیش از تخریب حسینیه ارگ، انگار که زمان در قورتان توقف کرده و همه‌چیز به رنگ و شکل قدیم ثابت مانده بود، اما امروزه دیگر از آن نمای اصیل خبری نیست و آجرهای سه‌سانتی جای نماهای خشتی را گرفته‌اند/ عکس: حسین کریمی



قدیمی‌ترین ارگی که هنوز زنده است و زندگی روزانه در آن جریان دارد، در روستای قورتان اصفهان جای دارد. با ورود به قورتان، چشم‌ها به نمای نوساز عمارتی در میان ارگ می‌افتد که با آجر سه سانتی، ساز ناکوکی در میان برج و باروی قدیمی و خشتی ارگ می‌نوازد.

دیوارهای ده متری آن عمارت و گلدسته‌های بلندش، حتی از بیرون دیوارهای ارگ پیداست. حسینیه کوچک و کهن قورتان که از گذشته‌های دور هر ساله مراسم دیرینه عزاداری ماه محرم با نام «زار خاک» در آن برگزار می‌شد، با آنکه در فهرست آثار ملی ایران جای داشت، شبی ناگهان به باد رفت و جای خود را به بنایی تازه داد. با این تخریب سه چیز برای همیشه از دست رفت؛ یکی بنای حسینیه کهن، دوم بافت تاریخی ارگ که جز حسینیه چند خانه همسایه و بخشی از بازار قدیمی و کوچه پسکوچه‌ها نیز ویران شد تا زمینی وسیع‌تر را به بنای تازه اختصاص دهند و سوم نما و منظر تاریخی ارگ. البته یادها و خاطره‌های قورتانی‌ها از آن فضا را نیز باید به این همه افزود.

روستای قورتان از توابع زنده‌رود در اصفهان، گرچه عمر حسینیه کهنش را کوتاه کردند اما گذشته‌ای به بلندای تاریخ دارد. گورستان شهر، گورهایی از دوره پیش از تاریخ دارد. در دوره دیلمیان و سلجوقیان از ارگ به عنوان انبار سلاح و مهمات استفاده می‌شده است. این ارگ خشت و گلی که پنج هکتار وسعت دارد، دارای سیزده برج نگهبانی سالم و یک برج ویران است. تا سال ۱۳۳۵ تمامی مردم روستای قورتان در ارگ زندگی می کردند و به مرور زمان با برقراری امنیت و افزایش جمعیت، اهالی بیرون قلعه مشغول ساخت وساز شدند و خانه ساختند.

آنچه هنوز نگران کننده است، ادامه تخریب‌ها در درون ارگ است که بسیاری از خانه‌های قدیمی آن طویله دام‌هاست. در حال حاضر چون روستاییان دام‌های خود را در خانه‌های اجدادی خود درون ارگ نگهداری می کنند، نمی‌توان به راحتی آنها را مجبور به تخلیه دام‌ها کرد؛ حداقل کاری که می‌توان انجام داد اختصاص زمینی جایگزین برای دامداری در خارج از ارگ به اهالی است.

روند تخریب قورتان در اثر بارندگی، طغیان و بالا آمدن آب رودخانه در سال‌های اخیر سرعت گرفته و اقدامات اهالی این ارگ تاریخی را با تهدیدات جدی روبه‌رو کرده است. جای تعجب است که مردم این روستا هزینه حفظ و مرمت کارشناسانه ارگ تاریخی و حسینیه کهنش را صرف تخریب و نوسازی بنای‌های آن کرده‌اند ■



همین یک سند
این عکس دکان یک زین‌فروش گیلانی را در بازار رشت در اواسط دوران قاجار نشان می‌دهد و اگر عکاس این عکس را نمی گرفت از پیشینه این صنعت هیچ تصویری در کار نبود. دهانه‌های اسب و زین‌ها کار زین‌دوزان و نمدها و عرقگیر های منقوش، کار دست علاقبندان است
عکس: آنتوان خان سوریوگین

روزگاری زین‌دوزی و یراق‌سازی از مشاغلی بود که ایرانیان در آن سرآمد بودند

گهی زین به پشت

علی شهیدی



دیگر در بازار هیچ یک از شهرهای ایران گذرتان به راسته زین‌دوزان و زین‌فروشان نخواهد افتاد و دیگر هیچ زین‌دوز ماهری زنده نیست تا زینی، مزین به زینت‌های ایرانی برای اسب‌ها بدوزد. شاید چند پیرمرد گمنام هنوز در روستاهای دورافتاده آخرین روزهای کار و زندگی را با دوختن پالان خر و زین استر شب می کنند اما دیگر هیچ سوار کار ایرانی بر زین ایرانی نمی‌نشیند. امروزه باورش هم برای سوارکاران ایرانی که اسب و زین و یراق و لباس سرتاپایشان خارجی است، سخت است اما حقیقتی است تاریخی که ایرانیان نخستین سازندگان زین و یراق اسب در جهان بوده‌اند و این صنعت و مشاغل مربوط به آن تا اواخر دوران قاجار هم همچنان برپا بود و از اسب و اصل نیفتاده بود. به هر شهری که می‌رفتی، در بازار، راسته‌های بسیاری به مشاغل مرتبط با اسب و سواری اختصاص داشت. زین سازی (سرّاجی)، علاقبندی (علاقه‌بندی)، نعلبندی، بیطاری (دامپزشکی)، اسب‌فروشی و دلالی اسب، مهم‌ترین این مشاغل بود. از وقتی که ایرانیان اُتل‌سوار شدند و ماشین‌های دودی و هندلی به خیابان‌ها و جاده‌ها راه یافتند، اسب و استر و خر، بازنشسته و کالسکه و درشکه و گاری گاراژنشسته شدند. سوارکاری فقط تفریح متمولان بود و آنها هم شکر خدا، کاری به کار اصالت ایرانی اسب و ابزار و یراق نداشتند و همه‌چیز وارداتی بود. این شد که بساط کارگاه‌های زین‌دوزی و دکان زین‌فروش‌ها از بازارها برچیده شد و ایران که روزگاری صادر کننده زین و یراق و محصولات و فراورده‌های اسبی بود و تا اواخر دوره قاجار حتی موی اسب نیز به خارج صادر می کرد، وارد کننده زین انگلیسی و شلاق و تعلیمی روسی و اسب مجار شد و زین‌ساز ایرانی از کار، بیکار. اما گیلان که از دوران باستان خاستگاه نژاد اسب مخصوص به خود بود که در گیلکی از قدیم آن را گیلِه‌اسب می‌نامیدند، در این میدان نقشی دوچندان داشت. در چند دهه اخیر که اروپائیان از وجود آن گونه باخبر شدند و آن را Caspian Pony نامیدند، ایرانیان که دیگر همه محصولات سوارکاری را وارد می کردند، حتی نام ایرانی گیلِه‌اسب را هم در ترجمه‌ای ناقص از Caspian Pony به اسبچه خزر(!) گرته‌برداری کردند غافل از آنکه ایرانیان وارث کهن‌ترین گنجینه واژگانی جهان در زمینه اسب و ابزار و یراق سوارکاری و ورزش‌های سواره‌اند که اسامی گوناگونی همچون زین و برگ، قاچِ زین، هلالِ زین، زین‌بند، زین‌پوش، زین‌خانه، بندرکاب، تنگ، سرتنگ، سگِ تنگ (=سگک تنگ) و افعال مرکبی مانند زین نهادن و زین کردن نمونه‌ای از آن همه است. آن وقت چگونه چنین مردمانی برای اسبی که هزاره‌ها بر آن می نشسته‌اند، نامی نداشته اند؟ وجود گیله اسب و مراتع مناسب برای دامپروری و فراوری چرم در گیلان، به زین دوزی و صنایع دستی وابسته به آن در گیلان رونق داده بود. آنتوان سوریوگین با عکاسی از کارگاه‌ها و حرفه‌های گوناگون دوران قاجار، اسنادی مصور از آن روزگاران به جا گذاشته که دکان زین‌فروشی و کارگاه علاقبندی بازار رشت از آن جمله است. علاقبندی همان هنری است که خارج از گیلان رشتی دوزی نام گرفت و قلابدوزی مخصوص گیلان بود. محصولاتی همچون نمد منقوش زیر زین، زین پوش منقوش (روکش زین) و زین بند منقوش (چادر بسته بندی زین در زین‌خانه) و تسمه‌های بافته ابزار و یراق کار دستِ کارگاه‌های علاقبندی بود. آنکه همه این صنایع دستی دیگر نیست به کنار، آنچه بیشتر مایه تاسف است این است که بعضی از کارخانه‌های محصولات چرمی ایرانی که گاهی برای تبلیغ توانایی‌هایشان در تولید، هنوز به شکل سفارشی زین می‌دوزند، معدود محصولاتشان به سبک فرنگی و ینگی (تگزاسی) است و دور از میراث اجدادی؛ میراثی که گویی دیگر برایش وارثی در کار نیست ■



Ancient Guards
The unearthed houses next the castle, whose similar counterparts can be found in Maimand, show the possibility of human existence. These have been possible to be the chambers of the ancient guards
Photo:Mehdi Jafari

It’s Me, Brother Alamut

Discovering one of the greatest historical castles in south east of Iran

Amidst all these noises, the brave cavalier tries to go to the other side of the castle and pass through an unguarded way. It would be easy to go into the castle from there, a secret way just known by him. He leaves his horse and does his best to enter the castle. He has left a precious pearl behind and now has come to retrieve it. Without the castle a battle is going on, but not the last one. The cavalier has come to search his past memories in the castle. This was a brief account of what has happened in the ancient Iranian castles, especially those that were more possible to be the scene of such horrible battles. Qal’eKamar (a castle) is one of those castles that has been a permanent scene to these battles. The castle is situated in a strategic sight and it is very hard to reach. We published the news of its discovery in the first issue of our magazine. It is an ancient castle of millennia, a place for many historical adventures that can be a vital clue to many historical problems. Shahre-Babak and Rafsanjan have always had disputed boundaries in the course of history. In some periods these two cities were counted as parts of Kerman and in some others as parts of Fars. These are cities with many natural obstructions to warlike enemies. Controlling this place was an integral part of the future success of those who tried to enter the castle.



Stone Garden

Plant drawings in Persepolis, a collection of green symbols and signs

It was 20centuries ago that Persian masons started to build a beautiful stone garden. This magnificent garden in the period of Achaemenid kings. It was their ritual capital full of symbols and signs. They chose the most pleasant plants to be painted on the walls. The plants are both symbolic and decorative.



Dangerous Beauty

Seajellie which is called “sea bride” by Iranians is one of the most beautiful and dangerous animals living in the sea

Dinosaurs were not yet created when these animals were living under seas of the world; of course they are still living. These creatures have been living for 650million years. They are generally called “sea bride” by Iranians, however they have nothing to do with fish, but they are called so because any creature living in water was called fish by Iranians. The interesting point about this sea creature is that its staggering beauty has always petrified human beings and in different parts of the world a name special to that part has been coined for it. In the U.S., it is called “Sea jellie”, in Greece “skyphos”, in Arabic speaking countries “sea star”, and in many other parts of the world Medusa is used.

Beneath the Azure Ceiling
Iranian artist has made the building, with his art, so colorful that charms the eyes in the first sight. The shrine is full of various scenes of Iranian architecture from great tiling, adjacent well ordered ornaments to domes inspired from the vault of the sky \ Photo: Hamed Khorshidi



A Burnt Martyr

Going to a holy shrine of years ago

Mohammad-Ibn-Hossein, a descendant of Imam Ali, was burnt by his vengeful enemies. Mohammad, great grandson of Imam Zein-Al-Abedin, went to Khorasan, not knowing Ma’moon’s plot. Mamoon used his infamous method to kill this descendant of Imam Ali. Mohammad was poisoned and then burnt by Ma’moon’s plotters. Few months later, burned Mohammad had a special pilgrim, a pilgrim who had come a long way to Khorasan; Imam Reza came to his tomb to pay homage to this late holy person. Not knowing that he was destined to go the same path,too. Abbasid caliphs felt an interminable hatred towards Hashemites. Abu-Abdollah of Neishabur has also a narrative on the same event. He says that we are proud of this holy tomb here in Neishabur, because Imam Reza was proud of it and came a long way to this holy place to homage to him: Mohammad Mahroogh(burnt) was brought to Neishabur few months before his special pilgrim(Imam Reza) to be buried there for ever. The shrine itself is like many other Iranian ones in the past. Our Iranian forefathers always wanted their tombs to be like a heavenly paradise and this place is not an exception. The place in Neishabur is surely like the one he was due for in heaven.

The photographer as a poet
The poetic sense in Zipoli's photos brings to the viewer's mind the poems by Bidel Dehlavi, the Persian-speaking poet from India, famous for poetic images in his works
Photo: Riccardo Zipoli



Brave Man
The Turkmen cameleer is from a village called Qaranjic-e Poor-Aman, the village we had been to in the morning in Turkmen-sahra
Photo:Hamed Khorshidi

Persian Camel Caravan

A Report on Cameleers of Turkmen-sahra

Under the heavenly sky, on such a vast plain we step. Here is Turkamen-sahra, a parcel of paradise in northeastern Iran, the province of Golestan. A Turkmen cameleer accompanies us to see the herd of camels_ rare ones with one hump_ which is a gift that his forefathers left behind as a memento of nomadism, and brimful source of wool, milk, hides and meat, primarily important as a beast of burden. For lunch, we went in kuma, the shelter which is made of branches and coated with Namad. Turkmen women serve their main food Chekederme and fresh camel milk which is their most favorite drink. By eating Chekederme you can taste the nature. Arabian camel is famous for its abundant milk, which is called Diyechal by Turkmens is still one of the drinks much liked by them, for it is full of calcium and iron.Out of kuma camels are gazing around. They are so venerable for the turkmens that call them like their children. Camel's figure on the carpets, its milk and meat in the foods and its presence in their ceremonies, all shows what an important role it plays in the turkmen's historical life. They believe that the white camel brings good fortune, so brides ride on it to their new house.

By sunset cameleer leads the camels toward kuma where the woman waits. Singing calmly, she begins to milk the camel. As the sun goes slept, the camel kneels and goes slept too. For Turkmens camel stands for stamina and abundance. But few people still take good care of this animal of their good old days in regions like Gomishan, Aq-Qala, Bandar-e Torkaman and Gonabad-e Ghabous. Alas for this heritage which is fading out.



Iran Is My Homeland

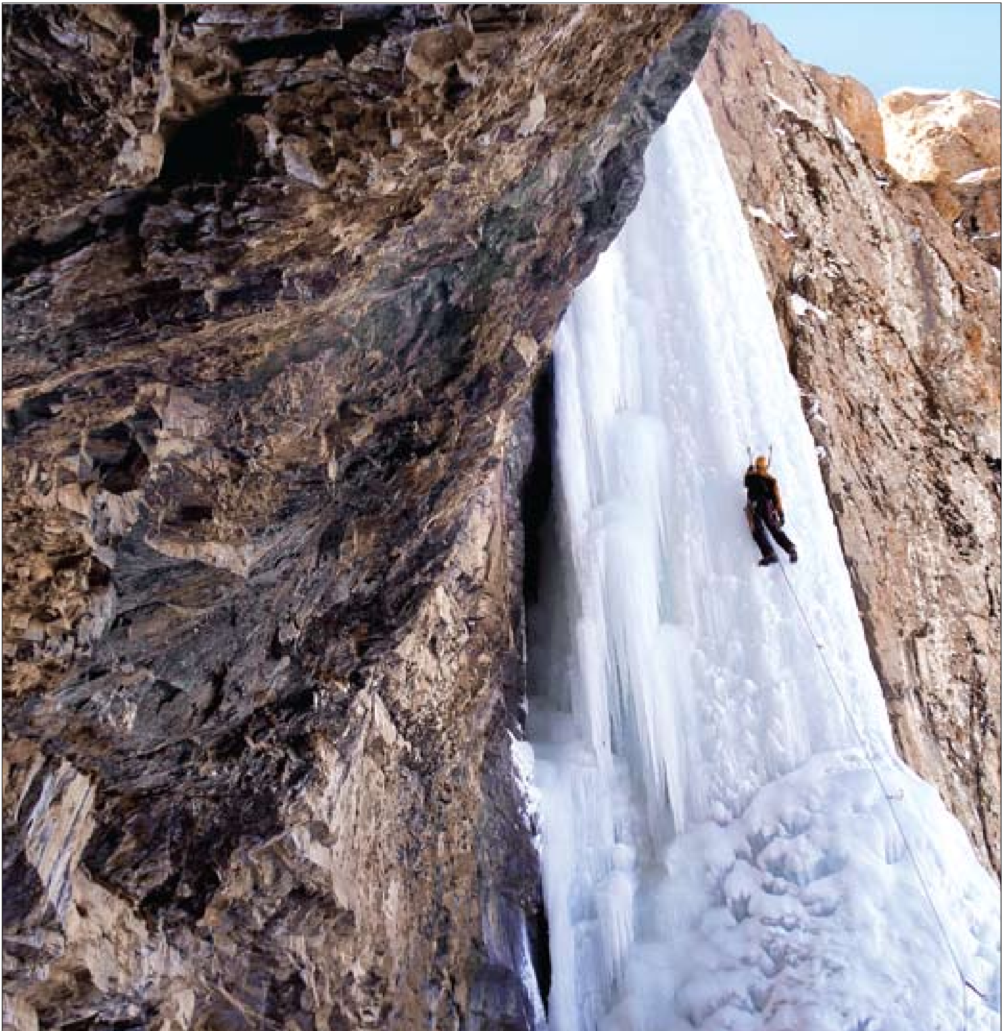
An exclusive interview with Riccardo Zipoli, an Italian Iranist and photographer, for whom Iran is the most beautiful country in the world

Each work of art has a "unique quality". This quality is sometimes the color which is eye-catching; sometimes the aura of the work and in some cases the freshness of the form and strangeness of the subject which makes it defamiliarized. This unique quality is prevalent in the photos taken by Zipoli, to the extent that the word discovery is suitable word to describe them. To appreciate his photos is a matter of being accustomed to such a practice or not. If you are not familiar with discovering beauty in a work of art, you will not be able to catch that unique quality inherent in his photos. Looking at his photos for the first time, you will find them simple and quiet like a long road or a desert. There was a an exhibition of his photos of Iran in Modern Art Museum in Tehran a year ago, and lots of people were amazed at the discovery he had made.

Sarzamin-e-Man

Iranian Cultural and Geographical Studies Journal

Hamshahri Magazines Group
Address: 101, Karim Khan Ave.
Tehran 15856, IRAN
Phone: + 98 - 21- 84321- 316
Advertising: + 98 - 21- 888 -12267
Subscription: + 98 - 21- 84321- 843
email: sarzamineman@hamshahrimags.com



18/ **On the Edge of Ice**
An exclusive report on an Iranian Ice climbing Gang

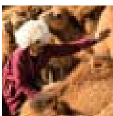
Ice Climbers
This waterfall is located in Karaj, near Tehran
Photo:Afshin Yousefi



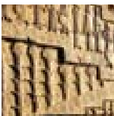
26/ **It's Me, Brother Alamut**
Discovering one of the greatest historical castles in south east of the country



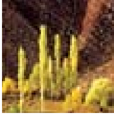
36/ **A Burnt Martyr**
Going to a pilgrimage of a holy shrine of years ago



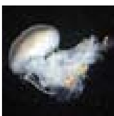
46/ **Persian Camel Caravan**
A Report on Cameleers of Turkmen-sahra



62/ **Stone Garden**
Plant drawings in Persepolis, a collection of green symbols and signs



76/ **Iran Is My Homeland**
An exclusive interview with Riccardo Zipoli, an Italian Iranist and photographer, for whom Iran is the most beautiful country in the world



86/ **Dangerous Beauty**
Seajellie which is called "sea bride" by Iranians is one of the most beautiful and dangerous animals living in the sea







SLECTED OF THE BEST AND HIGH QUALITY OLIVES



ورینا برای سلامتی





Product of IRAN by BULK Co.

Tel:(98-21)88339525 Fax:(98-21)88339529

محصولی از شرکت لابراتوار دارویی و غذایی بالک

تهران، خیابان کارگر شمالی، خیابان یازدهم، شماره ۲۰

تلفن: ۸۸۳۳۹۵۲۵ فاکس: ۸۸۳۳۹۵۲۹

E-mail:bulk@neda.net